



فہر مندرجاتاں ہر ایک انقلاب

مقدمہ - سلسلہ قاجار صفحہ

فصل اول - انقلاب ایران

بواسطہ مشروطیت ص ۷

فصل دوم - انقلاب خراسان ص ۲۵

لیج نعتی اللہ خراسانی

قصیدہ شایبہ مؤلف ص ۲۱

وچیزیں ملو سید ۱۱ - مشتمل وقایع

انقلاب خراسان و مبارک دمان اسنان

رضوی علیہ السلام ص ۳۳

تجمع بند مؤلف ص ۵۵

انق کبیب بند - نقل از جبریل

نویسہار ص ۵۱

مُتَمِّدٌ مَرْجُومٌ اَدِيبُ الْمَمَالِكِ ص ۶۹

فَصْلٌ سَوِيٌّ - شَرْحُ تُوْبٍ بَيْتَيْنِ رُوسِ

بِاسْتِنَانِ عَرْشِ بَقِيَانِ وَخَوَادِثِ بَعْدَاذِ

بِمَنَارِ دِمْنَانَ ص ۷۲

رُقُبَايِ صَادِقَةٍ ص ۷۶

قَصِيْدَةٌ مَرَجَائِيَّةٌ مُؤَلَّفَةٌ ص ۹۰

خَاتَمَةٌ - يَادَا شِ يَافَتِنِ رُوسِ ص ۹۷

اَسْتَبْرَادٌ بِنِيْكَلَا يَفْرُوْرٍ عِدَّتْ وَ

عُدَّتْ خُودِ ص ۹۴

كَيْفِيَّةٌ قَتْلِ وَتَيْمِيْدِ اَطْرَشِ ص ۱۰۴

نَاقِيَةٌ اَعْلَانَاتِ جَنَكِ دَوْلِ اَرُوْبِ

بِيْكَدِيْكَرِ ص ۱۰۷

نطق نیکلا در ذرا الاماره جامع

بتشبع قشون ص ۱۱۰

فرمان همايون جامع نديطرفي

دولت ايران ص ۱۱۱

وضع زندگانی نیکلا در میدانك ص ۱۱۳

معاهدات سیری متفقین ص ۱۱۵

خلاصه نطق یکی از وزراء جنك اينلاف

ملك جامع بدیناقت اسلام و مسلمانان ص ۱۲۰

خطابه نین ص ۱۲۵

مخطوط مؤلف جامع بر غیب و تحریر

ايرانیان ص ۱۲۸

انهدام اسكلت استبداد

- پاجهوریت روسیه ص ۱۳۳  
 استغناء امپراطور روس از  
 سلطنت ص ۱۳۶  
 شرح قروض دولت روسیه ص ۱۳۸  
 قصد فرار نیکولا ص ۱۳۹  
 شرح قروض دولت متخاصمه و توضیح  
 معنی ملیارد ص ۱۴۰  
 تلفات دول متخارب ص ۱۴۲  
 تلفات روسیه ص ۱۴۴  
 کلیسای ریمس ص ۱۴۵  
 المانیها در آلمان هستان ص ۱۴۹  
 و کشی در پوزنان ص ۱۵۰

علاء اشرفی جنک دول مخاروب ص ۱۵۴

تبیقید نیکلا ص ۱۵۴

جنک ارویا - تکلیف پاپ ص ۱۵۹  
شوری علمات بطر و کرا - واضحاذا

یک صاحب منصب روس ص ۱۶۰

بمبارکمان شهر بکا ص ۱۶۳

بمبارکمان برهیس ص ۱۶۴

بمبارکمان شهر لودن ص ۱۶۵

تلفات فرانس و انگلیس ص ۱۶۰

قصیدہ مؤلف فاجع بیاداش یافتن

نیکلا ص ۱۶۲  
شیخ حال امپراطور المان ص ۱۶۳

ای عجب خدا بر عیب امرت

کتابت  
انقلاب  
تالیف فلان  
علی شریعت الاسلامی

کتابت  
کتابت

۱۳۳۵

بنکره با خدا چه کند

تذکره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَتَحْتَهُ بَنَاتُ الْعِمَامِ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ  
 وپسین گوید که آنحضرت بانی محمد حسن بن محمد تقی  
 آنحضرت بانی آنرا خدایم بزرگوار و لایزال چون در  
 ثوب پستان دوس یا میان عرش بیان از  
 عرا و کس مخلوق و در راهی که می باشد و میان  
 بدان شدم که شرف از این راه می رود و می آید  
 خلی بطریق اختصار و در کتاب نام گفته نشانه  
 مستند و مشت خود خدای است ایستاد  
 پستان است عباد ایوم بچند کل نفس اجمالت  
 وین خیر حضرت ائمه علی بن محمد و در عرض ائمه



بن علی را از جمله احوال غیر متعارف و نادره طایفه  
 دو سیاه و از شفاعت ائمه اطهار و سلوات الله  
 علیهم اجمعین در صعب نفکره ایله الحوائج مبین  
 بمانگداز کند از فاقه و در روز اقامت نمودید که مستحکم  
 انروز یاد در نظر شیعیان تجدید شود چنانکه  
 فصره زیارت جوادی که السلام علی الایم المرسلین  
 الفیج هم آخوان یوم الطوفان بدین معنی است  
 زار که و اکثره من الامم و یروان گفتن این در پیوسته  
 با آن نوازده مسجید است یوم الطوفان که در اقطار جلوه کند  
 چهره گوشت پیدا شود آسمان و ارض نور و کفایت  
 در نفس احوالی با و با بود که با نشان و انعام  
 اسلام نمودند و یروان در وجود صفا من نور  
 او انوار را من خطبه و شرح فرموده انما بعثت  
 نافی الا انکم احیاء با انکم یوم و الا انکم یوم

وَكَانَ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَمَا كَرَّمَ اللَّهُ جَبْهَتَهُ  
 وَكَانَ يَعْكُسُ حَضْرَتِ إِمَامِ ثَامِنِ (عَلِيِّ بْنِ مُوسَى)  
 كَيْدِ كُفْرِهِ نَبُودَ بَرِّ غَرْبَتِهِ رَحِمَ أَرْدُ وَدَشَمَنَ ذَا الرِّقْدِ  
 سَوْدِشِ دَفْعِ نَمَائِدِ أَدْبِي خَوْدِشِ دَرْدِيَانِ مِثْلَا  
 بِدَعْوِ لُجْزَاعِي أَدْعِيَّتِ وَمَصِيبِ فَبْرِي شَجَرِ ذَا  
 وَتَيْكَةِ مَوْجِدِ عِبَلِ بَرِّشِ مَرَامِ بِتَجْهِدَاتِ مَلْحُوكِ  
 وَ قَبْرِ بَطْوَيْسِ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ  
 أَلْحَتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ يَا زُفْرَاتِ  
 وَمَوْجُومِ نَمُودَابِنِ كَابِ الْأَبَانِقْلَابِ طُوسِهَا  
 وَمَشْقَلِ اسْتِ بَرِيكِ مَقْدَمِ رُوسِ فَصْلِ  
 يَكِ خَاتَمِ دِيَا لَلَّهِ اسْتَعِينِ اللَّهُ خَيْرِ مَعِينِ  
 مُقَدِّمَةِ دَرْدِ كَرِشَايِ سَلَا طِينِ قَابْجَادِ  
 فَصْلِ أَوَّلِ دَرْدِ انْقِلَابِ بَرَانِ بُوَاسَطَةِ  
 بِكُوتِ فَصْلِ دَوِّ دَرْدِ انْقِلَابِ

خراسان و معتبر شدن آن شورش باین زبان و مشهور  
**فصل ششم** در بیان همبازدمان این بارگاه  
 فلک پایگاه خاتمیت در ذکر کیمیا یافتن روس  
 پس از توپ بستن با وضو طوس **اخطای**  
 هندوستان در مقدمه و فصل اول باقی الجملة  
 تصرفی در اخصار عبارات منقول است **از تاریخ**  
 میرزا حسین خان ذکاء الملک **مقدمت**  
 سکه سلسله سلاطین قاجار **انجام** خان  
 چون که میرخان زند در گذشت الله علیه و آله  
 که شیراز بود و سکه از اینجا حرکت نموده است  
 و تا زنده بود با عصا صحبت کرده آنوقت بطهران آمد  
 و اینجا را پایتخت قرار داد (ص ۱۱) بعد از آن  
 دیگر بپای تخت پیش از فراغت از خیمه آمد خود  
 بطهران مراجعت نموده تاج بر سر خویش گذاشت

و خود را سلطان خواند (۱۶۱۰) و در آخرین  
 سه نفر از ملازمانش کشته شد (۱۵۱۱) مدتی  
 پادشاهی بهی و تقریباً یکسال بوده است  
 بعد از آن محمد بیگ پادشاه سلطنت در  
 راور کرد این موقع بیشتر از بود از آنجا حرکت کرده  
 بطهران آمد و تحت سلطنت جلوس نمود  
 و در آن زمان این عالم را بدو دادند  
 (۱۶۵۰) مدتی پادشاهی او (۱۶۵۰) تا آن بود  
 بعد از آن سلطنت از آن محمد بیگ پادشاه  
 یافت و او در تبریز بود چون از آنجا حرکت  
 یافت بطهران حرکت نموده بر سر سلطنت  
 قرار گرفت (۱۶۵۰) و تا این حق را بیست و یک  
 (۱۶۵۰) مدتی پادشاهی او (۱۶۵۰) تا آن بود  
 بعد از آن سلطنت پادشاهی او (۱۶۵۰) تا آن بود

در این موقع تبریز را از انجا که در آن وقت  
 در سن هفده سالگی پادشاهی شد (۱۱۶۶)  
 آنرا که در ماه ذی القعدة الحرام (۱۳۱۲) <sup>مهر</sup> <sup>فولاد</sup>  
 کوفتی در حرم حضرت عبدالعظیم پادشاه اول او را  
 مقبول نمود و مدت چهار روز پیش (۱۱۶۶) <sup>در این</sup>  
 بعد از کشتن ناصرالدین شاه <sup>در سن</sup> <sup>۱۱۶۶</sup>  
 و در آن وقت که در این موقع تبریز بود  
 در ماه ذی القعدة الحرام و در این وقت که  
 گذشت (۱۳۱۳) ماه ذی القعدة الحرام (۱۱۶۷)  
 در گذشت و مدت پادشاهی او (۱۱) <sup>سال بود</sup>  
 بعد از کشتن ناصرالدین شاه در سن  
 ذی القعدة الحرام بلافاصله در این وقت  
 بود که در این وقت که در این وقت  
 در سن هفده سالگی پادشاهی شد (۱۱۶۶)

چون کردار او سلطنت خود مظفر الدین شاه زمانه  
 اختیار آن امور مملکت را بشا بنزاده عین الدوله  
 واگذار کرده بود بقیه با مردم بد رفتار می کرد که  
 مردم از ظلمش بیگانه شدند این مطلب مقدم شد  
 از برای هر چه و مرجع ایران و منجر شد نش همسر او  
 یعنی مردم در خیال افتادند خودشان را از شکنجه  
 تقدیرات عین رضائی دهند در طهران <sup>الدوله</sup> پناهنده  
 شد و اشخاص با هوش ملت را آگاه نمودند و آنها  
 را واداشتند که از مظفر الدین شاه اصلاح آید و  
 درخواست نمایند از علما و طهران دو نفر با  
 مقاصد مردم همراهی داشتند اقامت عبد <sup>الله</sup>  
 بهبهانی را اقامت محمد طباطبائی ولی عین <sup>الدوله</sup>  
 نمیکداشت شاه از علما و مردم مطلع شود صد  
 اعتراضی بجای بود چنانکه و قیامه علماء و مردم

که مسجد شاه جمع شده بودند آنها را متفرق کرد شاه  
 پناه عجز العظیم رفتند و مشغول شدند همه ایشان  
 ملتفت شدند و استدرخیت راه انداخت و عمارت را  
 کند که ماه شوال (۱۰۳۳) دستگیری و پیمان کرد بهین  
 نود یکی توانا در دیده تا پیش می کشد که در اینجا از  
 روی قانون شرعی و طهر اسلام بکار رفت  
 دیدگی شوند . بگذرانید دستگیر مردم متفرق شد  
 چون مدتی گذشت و بزرگوار عیض شاه اثری مریب  
 شد دو ناده مردم طهران شوریدند و در میان  
 معارضینای بزرگانی با او وضع عمل کرد و قمار  
 آهنگار عین الدرد که گذاشتند . بگفت  
 را از عیض که شایع و جویبار بود و مردم بکار  
 بالحد باز عیض و روی شاه بگفت که عیض را  
 نمودند و فکر یاد و انظار بگذاشتند شاه از آنست

و تابع بچین بود عین الدوله نمیکذاشت شاه بدین  
 مطالب که کاشف از بد رفتارهای اوست مستحض  
 امر کرد مسجد را حاضر کرده کند علماء را تهدید و <sup>بعضی</sup>  
 تبعید کرد علماء از طهران بقم رفتند چون مردم از  
 همه جا ما بوس بودند بتوسط سفارت انگلیس  
 عراضن خود را خاطر نشان مظفر الدین شاه کرد  
 و بعد از اطلاع یافتن شاه بکنار پیمان <sup>که</sup> <sup>بود</sup>  
 نور او را مکتوب و بی وفای مظفر الدین و سایر  
 زایب صداقت معین نمود پس از داخل شدن <sup>دین</sup>  
 مظفر الدین در امور صدارتی صلاح <sup>دین</sup> <sup>دین</sup> <sup>دین</sup>  
 که دولت دین مرفوع مشروطیت و <sup>دین</sup> <sup>دین</sup> <sup>دین</sup>  
 کند دو صد در آمد و مظفر الدین شاه را <sup>دین</sup>  
 که در این اسراف اقدام کند شاه کم بود <sup>دین</sup>  
 داشت داشت در روز ۱۴ (۱۴) ماه جمادی الثانی





و روزگارش سپری شد ، بعد از فوت مظفر الدین شاه  
 محمد علی شاه تخت نشست مقرران او اشخاص جوان  
 و از امور مملکت داری بخیبر بودند و تربیت باستعداد  
 داشتند و از پیش آمد کار خوش وقت نبودند شاه را  
 و امید داشتند که با اساس مشروطه مخالفت نمایند آن  
 هم بنای ضدیت را با و کلاه مجلس گذاشت و همواره  
 برای پیشرفت کارهای مجلس مانع فراهم می نمود  
 و همراهی نداشت ولی چون از ادبی نطق و علم بود  
 خطباء و ناطقین در محافل و مجامع عمومی مردم را  
 بیدار می کردند و جز آنکه هم طبع همیشه که باعث تشویب  
 و تحسین مردم بود بر همراهی از مجلس و کلام دیگران  
 چون دولت اقدام نداشت امور آن بتدریج می افتاد  
 از پیشرو شیراز که در این مخالفت شاه را دیده و بعد  
 سوء اخلاق در بلاد آن مطلع شد از صدقات و مخا

داد و شاه میرزا علی احمدخان (امیرالسلطان) را  
 اگر فرتک بطور آن احضار کرد پس از ورودش بطهران  
 ریاست وزراء و وزارت داخله با او تقوی پسر شد  
 مدتی نگذشت سرحدات منقلب و داخله با سخت  
 مشورت گردید امیرالسلطان هم در اصلاح مملکت  
 اقدام نداشت مردم طهران و دیگران بیگفتند این  
 کمپینات زیر سر امیرالسلطان است در صد برآمد  
 روز (۱۴) جهادی الثانیه که روزی بود دولت مستبد  
 مشروطه داده بود مردم طهران و سایر بلاد جشن  
 گرفته شبانه روزی از عافیت گردید و مشغول عیش و  
 عشرت بودند ولی بعد از این جشن امیرالسلطان  
 روز بروز در تیراید بود و مردم هم در تیراید میرزا علی  
 خان بهر گمان بودند مشاوارت میکردند با کمپینت  
 مجلس امده هنگام مراجعت میرزا علی از قای ترک

دم جلوسان مجلس پاشا لول او را مقبول نمود ما  
 در یک (۱۳۲۵) چندی بعد مجلس او نوشتن قانون  
 اجناسی فادغ شد محمد علی شاه از آن خبر گذاشت  
 ماه شوال (۱۳۲۵) و مجلس امده حضور علماء و  
 و کلاه مشهور شد که بعد از آن مخالفت پاشا شد و آنجا  
 مسکو بهیت را اجابت کند و نکرد از نقد و حقوق  
 نگهید و نقشه دیگر پیش آمد یعنی سند الدوله  
 و اقبال الدوله که با ما با بر ضد شیخ ایلخان  
 کردند و القصد از الحرام چیزی از خاطر بیفتاد  
 با اجناسی از امر بر ریاست سید محمد زین العابدین  
 بضای الحق و ریاست دیگران مخدوم شدند و  
 توپخانه آوردند و با اسم اینکه مشروطه و غیره  
 بنای افتاد و مشروطیت را آوردند مدتها در  
 مجلس انجمن شد و از آنجا بر او منتهی گردید



مخفیانه مشغول کار بودند از آن جمله پیر بهادر  
 و شاپشال و مجلی که پیوسته در تخریب مجلس و اعتدال  
 مشروطیت جدیت داشتند و شاه را حرکت میدادند  
 که بگذرد ملک اقدام کند. انرا لامر صلاح و احسن  
 دیدند که شاه از شهر بیرون رود محمد علی شاه  
 بیابان <sup>شاه</sup> جنب دروازه آب دوانی ارفک و نذارک  
 کافی برای جنک دید و امالی <sup>مجلس</sup> بخرید بودند که در بیابان  
 چه قصد دارند بعکس آنها از تمام جزئیات <sup>مجلس</sup>  
 بنوسط بعضی از منافقین مطلع بودند. مختصر  
 شاه بنوسط شاپشال همراه و پادشاه مختار  
 را با خود همراه کرد و اظهار داشت که بعضی از منافقین  
 در مجلس هستند که ملک را اغوش و شورش دارند و عشا  
 اختیار را از دست بیرون کرده اند میخواهم شاه  
 مجلس را تعطیل کنم تا آن چند نفر مفسد را دستگیر

انقلاب ایران

پس از آن مجلس مفتوح خواهد شد و باین بفرمانه شاه  
 بیخیزد هفت نفر از وکلاء را جدا از مجلس تقاضا کرد  
 روز سه شنبه ۱۳۰۳ جمادی الاولی (۱۳۰۶)  
 یک عده سواد فزاینده مأمور کرد مجلس مسجد سپهسالار  
 را حاضر کردند و آن هفت نفر را از رؤسای مجلس  
 خواست نمودند مجلس هم از تسلیم آنها امتناع نداشت  
 غایت کار ایجاد آتشبار از سر سنگت مجلس را بتوسط  
 وملت هشت ساعت بجاهدین مقاومت کردند  
 چون ذخیره شان تمام شد و از خارج با آنها آمدند  
 مجبور به تسلیم و فرار شدند و کتیبها بنای قتل و غارت  
 را گذاشتند و مجلس را خراب کردند انجمنهای اطراف  
 را ویران و چاییدند عده زیادی از مردم دروغاً  
 بدست عساکر گرد و کتبی کشته شدند و اقا سید محمد  
 طباطبائی را با ملاقات تکلیفین و بعضی از وکلاء

دیگر با خیال بی احترامی بیباغ شاه بردند و بعضی از  
 مدیران جزا دادند و استیغاب نمودند روز بعد مملکت  
 المتکلمین و مدبر صور اسرافیل داد بیباغ شاکستند  
 و مدت چند روز امنیت از مردم سلب شد حکومت  
 نظامی و بلیا خف نیس بر یکاد قزاق و اگراد شد  
 دولت عفو عمومی داد و این واقعه در تمام ولایات  
 ناکر اف شد و برای حکام دستورالعملهای لازم  
 داده شد که با نغمهها را موقوف نمایند و هواخواهان  
 مشروطیت را مجازات کنند لیکن مردم که بحق خود  
 مطلع شده بودند بعد از این واقعه با دولت بیگنا  
 ضدیست و اگر داشتند مقدم بر همه اهالی تبریز بودند  
 که بی اندازه اظهار شادمانی و جلالت کردند زیرا  
 که در روز (۲۳) جمادی الاولی که مجلس شوپ کشته  
 شد بر حیم خان چلیپا نلو ناکر اف کردند که سواره



و پیاده خود را برداورد و بطرف تبریز حرکت نماید .  
 بخواهد بن تبریز همینکه <sup>الله</sup> پانصد سوار خانزاده  
 دریا سبج بود خواسته و جدا بار چرخان مقاومت نمودند  
 و او را از باغ شمال بیرون کردند (۲۵) بنامی ایشان  
 خدوی نگار شک اردوی بسرداری سهام الدوله  
 مرکب از توپخانه و خودخانه سواره و پیاده بکلیت  
 در چرخان رسید و بار چرخان وارد تبریز شدند که  
 دوسه جمله بشهر شکست آوردند و تبریز بهار را  
 عقب نشانیدند ولی در تمام بلیات مشارخان  
 و باقرخان مردم را تسلیت و دلزاری میدادند .  
 (۱۵) رجب عین الدوله که بمکومت تبریز معین  
 شده بود آمد و در باغ معروف صاحب دیوان مقنا  
 گرفت و چند روز اعلان مشارکه جنگ داد چند  
 نفر از جانب خود نزد مشارخان و انجمن و شایسته فرستاد

و پیغام که نخست نواح و زده و خورد و موقوف شود  
 مگر آن عقب کار خود رفته مگر با اسوده کنند  
 اعضای این جنس بیایند دادند اگر بنا برای اجرای  
 قوانین مشروطیت آمدند باید بسیار خوب و آهنگ  
 قیوک نمیکیم که همین اشغال طهران بناز که آمد  
 و گوناگون آوردی بسطی شکل یافت مثلا  
 مدتی چهار ماه عین آمد و در شجاع نظام مدتی  
 و در تمام که مریک ضامی ادوی معتبری بودند  
 با مردم تکریمیک کردند و تصرف تکریمیک کنند  
 بعد هم در مسلمان آمد و برای دولتیان بواسطه  
 نبودن پول و سختی اذوقه مانع بهم رسیدند  
 مسوق نمایند تا اواخر بهار دولت استعفا چند  
 دو باره فرستاد تا هم کاری از پیش نرفتند بالا  
 چون دیدند که مواجعه مشاورت دشوار است

تبریز را محاصره و نگذاشتند اذوقه برای اهالی وارد  
 شود ولی بتولسوخانیها و کارگذار بهای خارجه  
 مرتباً اذوقه میرسید ، تبریز بها چون کار داشت <sup>دید</sup>  
 بقولسوخانیها تهدید کرد که اگر اذوقه <sup>ند</sup>  
 بقولسوخانیها میرسیم و نمیگذاریم اذوقه بشما برسد  
 ایشان هم بطهران مخارج کردند و از سفر آوردند  
 مختار خودشان دستورالعملهای لایحه در این  
 خصوص خواستند و زیر مختار انگلیس و روس  
 نظر ببولتیک وقت میان دولت و ملت <sup>بود</sup>  
 و خواستند نزاع را ختم نمایند محض <sup>مقصود</sup> پیش این  
 برای تبریزها و بجز فتنه است گرفتند که آنها هم  
 اذوقه کنند و خودشان هم فتنه مذاکره نمایند  
 در این موقع روسها را طلب شدند که برای  
 تبریزها اذوقه وارد کنند و اهالی تبریز خائف

از اینکه روسها چه قصد دارند که همراهی آنها را بکنند  
 روسها باین بهانه که تو پیمان و قورخانه وارد شهر  
 کردند و شرح بیبعضی اقدامات نمودند پس  
 از مذاکرات سفارتین با محمد علی شاه بالآخر  
 اعدا و ارضی کردند که مشروطیت بملت بدهد  
 (۱۴) و بیع الثانی (۱۳۲۷) دولت از طرف خود  
 اعلان اعطای مشروطیت و افتتاح مجلس انتخابی  
 و کلاً امانت کرد اردوی دولتی از طرف بیرون  
 متفرق و عین الدوله بطهران مراجعت نمود  
 و گشتمکش تبریز اختتام یافت ولی چون نشر اعلان  
 برای اسکاوت بود و مردم فهمیدند عرض شاه  
 همراهی نیست باین جهت در تمام ولایات بواسطه  
 تحریک مغسودین هرج و مرج بود و هیچ قوه نیوان  
 اذا شراد جلو گیری کند چنانچه در طهران با وجود

اینکه حکومت نظامی بود هرچ و مرج شد و جمع کشید  
 در ستاد عثمانی متحصن شدند دو شهید اهل  
 حاکم را بیرون کردند بجایه دین و شت اقا با الاغان  
 حکومت ایشانرا آگشتند و سپه دار حکومت را متقبل  
 رشت را تحت نظم آورد بعد از آنجا با عده از مجاهدین  
 حریت طهران نمود در اصفهان حصص السلطنة  
 که سر کرده ایل بخشناری بود از در قعدیات  
 اقبال الدوله را میدید و اورد اصفهان شد اقبال  
 الدوله بقولسونخانه پناه برد بعد از چند روز  
 بطهران رفت و حصص السلطنة حکومت کرد  
 حاج علی قلیخان سردار اسعد در این اثناء از بند  
 بوشهر با اصفهان رفت و تهیه کافی دید و بطرف  
 طهران حرکت کرد از آن جانب سپه دار هم که با  
 عده زیادی از مجاهدین و قفقاز بیعت طهران

حرکت کرده بود منزل منزل هر جا از انظم میگردیدین  
 میرفت تا آنکه نزدیک طهران آمد این خبر بگوش  
 محمد علی شاه رسید مضطرب شد عده از قزاقی  
 بجاکو گری آنها فرستاد و خودش از باغ شاه <sup>واقع</sup> فرستاد  
 ایاد رفت در بادامک بن دو عسکر جنگ <sup>واقع</sup> بجای  
 اگر بخیار بها نمیرسند بجاهدین شکست خورده  
 بودند ولی قضا از اسرار است که رسید و غلبه  
 با بجاهدین شد جمع روز (۲۳) جنادی الثانیه  
 سکه ازین باجعی از بجاهدین وارد طهران شدند  
 و مستقیماً بجلیس آمدند و اهالی طهران که منتظر  
 چنین روز بودند گشته گشته با سلاح بیچاره  
 میرفتند و از برای پیشرفت مقاصد خود گوییدند  
 و نامه روز زد و خورد بود بجعی از طرفین گشته  
 قوای دولتی ضعیف شد و شکست خوردند روز

سوم نوح علی شاه با خنجر از اجزای خود بسفارش نمود  
 وقت همین روز در عوارضه بنامستان مجلسی کت  
 از رؤسای مجاهدین و شاهزادگان و اعیان و  
 و کارهای این تشکیل شد و همه مشفق القول داعی  
 به کفر و بت پرستی شاه دادند اما آنحضرت که در آنجا  
 زاکه و لایحه بود بسطانت انتخاب نمود محض  
 که از اشخاص کار دیده و محترم بود بنیابت  
 موقتاً برقرار و معاین کردید محمد علی شاه بنام  
 همین کرد

فصل در بیان استغلاب  
 بدانکه بعد از خلع محمد علی شاه بعد از برانفتاد  
 نمازگاه ایران بواسطه نفاق اهالی و اسباب <sup>شبه</sup> حین  
 میافرد و مشرفی که مردم ایجاد کرده اند و فاجعه

باشد و البتة تمام نقاط فتنه و فساد بود تا آنکه در  
 هفتم ذی الحجة الحرام هزار و بیست و نه  
 (اولیتما نوم) نوس منتشر شد یعنی دولت روس  
 بتوسط سفراء خود از ونداء و کلامی الفحش و بدگویی  
 مطالبی ناجدا تقاضا کرده بود از جمله عزل مسیح  
 و دیگر عزل مستشار و دیگر آنکه حرکت حکام بولیا  
 بتضویب سفارتین باشد و غیر ذلك تمام این  
 موازاد در مسجد گوهرشاد در ساعت بیروب مانند  
 حاج شیخ مهسک سلطان المتکلمین برای اهالی خراسان  
 روی منبر ایستاده قرائت کرد این پیشنهادات  
 ایران و پران کن و در غلوب مردم تاثیر عظیم کرده  
 و همین مسئله سبب شد که بعضی از علماء متبانی  
 غالیات گردیدند و آنها مرحوم آیت الله خراسانی بود  
 خانم حرکت بیست و شش مقدس گردیدند لیکن



افسوس که دو هم‌پن عالم ربانی خونملا محمد کاظم

خراسانی بسراکی باقی ارتحال فرمود .

توضیح آنکه در بیست دوم شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۱۱

مرحوم محمد الاسلام شیخ عبداللہ مازندانی و

انجمن سعادت اسلامبول مرحوم آقا شیخ ذبیح اللہ

رہپس انجمن خراسان خیر فوٹ اقامی لغوند سرا

تلکرافتی ابلاغ نمودند و حاصل مضمون تلکراف

این بود ایت اللہ خراسانی با علمای نجف خار

وطن کمالوف بقاصلة چند ساعت فحاشہ کردند

الحق این مصیبت کو در نظر اہالی ایران دشوار نمود

و مردم خراسان در نقاط عدد پدہ بجالس تضریت

منعقد نموده تا چند روز بخاضل فرجیم استداد داشتند

قصیدہ ذیل کہ از مشایخ مؤلفانست در مرثیہ

ان جناب گفته شد

قد خرج من الاله الا لا يبدل  
 عطقت كما من قوا الرشيد  
 يا بني لا ذواتوا وانكروا ابوك  
 والجن والشياطين والاملا  
 هاهو المولى الذي من عليه النبي  
 فانك الحق الذي اصبح مصباح  
 عاشق في ارض الحب ملائكة  
 ليهنم ايوهن العر غرامه  
 لا ولا والله لا يبدل الا له من  
 كيف لا يباوه هذا الشرح  
 ومع الكفر بيديك قتالك  
 عملا الله به الضم فسطا  
 والاما العصر حيا لنا من  
 وانتم منكم ليهنم لانه لا يبدل

مذ قضى كفو ولا مثل اليوم  
 هضر من فقتلانه ركن الحصر  
 من يكسبه وذهبا تسبع الشدا  
 بايكون الا تاف في لاطر اموك  
 فذا الناجي كما في الحلال الحرام  
 كما ظم الشيط من الله شكوك  
 وعلمتها الى الطوبى فها انما  
 من دنيا الفخ اشدا عضدا  
 فاكرا يعطوا لا يسوق الي يوم  
 لم يرو مستحفظا ايام من كيد  
 فاشرك من ميقن طوفى من  
 ملكا ظلمنا وير واقتضالا  
 ان نرى لا وهننا من فائلك  
 من حوفا الا اذ جبر حيا



از آن دو بیتی مقام گرفتند **مرکز الدفین** که آن  
 زمان والی خراسان بود از آنها پذیرا نمی‌شود <sup>چون</sup>  
 و سب از خانه و غالب منازل اطراف آن را برای  
 تخلیص نمودند ، چندی نگذشت (شبهه شد)  
 قوفول دوس از اعیان و اشرف شهر <sup>بما</sup> دست  
 کرد و با آنها چنین اظهار داشت چون خراسان  
 بواسطه شهرکمه مشروطه و استبداد ما شده است  
 گرفتار فتنه و فساد است این عده از فسون را برای  
 حفظ دعا پای خود مانده اند که ایم و البته مقصود  
 دیگر نداریم ، خلاصه چون قوفول دانست در وقت  
 و اشرف شهر با او صحبت ندارند بخمال بیفت  
 مقاصد افتاد و شروع بکار نمود <sup>مجلس</sup>  
 که مذهب بطالب الحق بود و بواسطه شرارت او را از  
 طهران تبعید کرده بودند <sup>با</sup> **سف خان**

هر آنی که آنهم مقصود بود و مدت ششماه در مدینه  
 میرزا جعفر مختصن بود گول زد و بوعده های بی اصل  
 آنها را فریب داد و بخرید شد که اسباب نا امنی شود  
 و افراد هم آرند (من خود قبل از شروع کرد نشانی  
 بعضیات در اوقات قشربیم باستانه رضویه میداد  
 این دو نفر را که در دوا پای حرم محترم نشسته بشنود  
 سزاگرات هرمانه اند . بالجمله یوسف خان که  
 از قوس نمیتوانست از سخن بلکه از عداوت سر خارج  
 بواسطه روابط معنویه اش با قونسول جوان پیدا  
 کرده از محل مختصن بیرون شد در محله مشهور بود یک  
 قبرستان میرزا و اجلسه تشکیلاتی زاد و مردم را بسوی  
 محمد علی شاه دعوت نمود و کاغذی نوشت که  
 حاصل مضمونش این بود ما ملت غیور و مردم  
 خاसान مشروطه میخواهیم انجمن و قوایین را بخواهیم

احمد شاه را بکلیت ابران نمیشناسیم محمد علی شاه  
سلطان محبوب خود مانرا خوانده اند و آن ورقه را  
بمضامین محض کرده اند که مهر کنند تا اینکه چیزی را باطلان  
احمل اطراف خودش کرده اند و البته با آنها چیزی  
و چیزها پدید نیامده است **مترجم**

(هر کجا چشم بود می بیند) (مردم و مومنان و نور کرد)

روز روز جمعیتش زیاد میشود تقریباً سه روز بعد

نایب جلوس نوغانی برآید طالب الحق با جمعی

اگر اذیل و او باشد نوغان مجلس را شدند و آن

طالب الحق در آن مجلس نظرها نقل شد که مشروطه

کفایت و طالبان کفایت هموگرا پان بابینا

ما اذ اذات نمیخواهیم نظریه یعنی چه عدلیه برای چه

مآیبه چه فایده دارد تمام او با اذات با بیند

کاف خلاصه این دو مجلس بتوسط او پور و صحیح

او یکدیگر با خیر و از مراتب واقعه مستحضر بودند  
 در ضمن کارشان بالا گرفت و ماده فساد قوت  
 یافت بوسیله خان پاپیروان خود از مرکز کردستان  
 سید محمد با اتباع خود از نوغان با علم و بصیرت  
 حرکت کردند و بجانب مسجد گوهرشاد روان  
 و با صدای زنده باد فلان مرده باد بهستان  
 پاینده باد اعلام حرکت محمد علی شاه وارد مسجد  
 جامع شدند بعد از اجتماع مردم که مسجد  
 طالبان منبر رفتند مردم را و شمشیران  
 و انزلی را از اطمینان داد که مشربید شوکت  
 باشد و غرض ما از این آرزو خام اینست که  
 ما را از اینهم و سطلویت خرومان در این  
 اظهار دادیم و بخاند پای همایون  
 تا کی منتظر مقدم شما باشیم تا چند  
 که ما را

بِسْمِ اللَّهِ  
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ  
 الَّذِي هَجَّ أَنْزَانَ يَوْمَ الطُّغُوفِ

در عهد جهانگیری احمدش قاجار شد واقعه کرب بلا تازه در بار

آنسوس که در طوس توپستم روی شد مندم الرکن حریم شد امیر

سلطان خراسان شد اقلیم و لا غیر انیر او نه فلک ثابت و سیا

آن زاده موسی که بامید وصال سوسی ارنی گوی مقیم است در با

شاهیکه چو عیسی ز پیش گذختر شایان زمینند در انعامیه

بستند میان عیسویان تا که در گناه جلالتش را با توپ شمر

تا چه زمان حاضر باشم برای دیدن سفک دما و نهیب

أَمْوَالٍ وَهَتِكَ أَعْرَاضٍ (من خودم بدم بگردد در سخن کهنه

پهلوی کشیدند در بانها عنبر و فقه مکرر دانسیگفت



تفصیل بر این احوال مستوفیقت  
 یکقطره ز دریا اگر کی است ز غم و آ  
 گذشت پوز دارفا آیت کبری  
 آن عالم دانا که مدعی خود بود  
 شخصی شب و غمش غمزدین  
 در غصه دین داشت همه بی خونبار  
 چون در دیر نسوی شده کفر مجاز  
 از سوی اگر ظلم و ستم کاری بار  
 دانست که هیچ رود منت از دست  
 هم ملت پچاره شود خوار و ک  
 با خویش نشان که بایست که  
 از بر نگداری این ملت ایگاز  
 اهل حضرت شاهان و امپلیم و با او دست بیعت  
 پسندیم اگر ما از بقدم خود خوشوقت کردیم  
 خوب و آنکه اگر اف میکنیم بیچاره گاد با ما طورد  
 که اما نه ما از آنکه بکن ما کدر بیضا هم ناگ  
 اما نه که کوه گزادی بکرات دستکاری و در نیست  
 ما از بسوی خود ما را زد کن ، آن طیف دیدی که  
 بو سف نشان منبر میگرفت از هم قریب بودین  
 سخن به پاره دل و سر دم ز افریب میبنا ، حکیم ناصر مودت

این است دولت شیخ خود  
 از کشتن خود و اینست خدای گم اثر  
 فرد است که در محله عدلی  
 این بود که فرمود مردم بر ما  
 شرط بود عدل مساوی  
 این حکم چو از مصدر احکام  
 جمیع که بود مخالف  
 (بومنتهقی شده است دنیا) (خامش پیشین بودیم)  
 همین قسم شیخ جلالتی که از تو گمهای غار جبر  
 روی منبر رفت و مردم را بنطقیات و نظریات  
 بیند این شیخ را پیش از بکر کتبه روی منبر رفت  
 باری میگفت ای ملت از خواب غفلت بیدار شوید  
 که شوکت و شوکت شما را با بیوه بردند همیشه  
 که مذهب دین و شریعت شما را دموگراتها از کشتان  
 (مشهد)

از با شغفت سرگینا شده  
 برشت مسلم که کنی نام خوانها  
 شهر مند شو که کنی حکم خود  
 مشروط بود فرض بر ما  
 بی بهره عقل است که کنی  
 کردن نماوند که پیشین  
 در دنیا شورش گشته  
 (مشهد)

تا بجز بیانش که بود در رخ چهره	تا بجز گمانش که بود در غم چهره
تا آنکه یقین کرد که دیگر نه بر	تغالی تو هم که شود در جمع
هر کس که بدی همه کاری پیشش	مشروط بود علت از این
اشوس که بسته نشد معنی این	از دست بد او در این دره
کردن دشمن همه اظهار جدا	مانندها انجام یکبار در قمار
دیدند چه مشروطه با ایشان	مشروطه طلب گشت استبدادی
مشروطه خواهان بر همه شما استیلا یافتند	تجارت
بنام اجناس مالیات خواهند بست	نگذازد
بر شما خیره کنند در همکام این اساس	با او شهید تا
بماند و نان پوشیدند	چند نفر خاقان هم که سینه
احکام طلب پیش جرات صحبت داشتن	نمیکنند
فرخنا چیزی که میگفتند موثر نبود	از آنکه گوشت میخورند
دانش را که بینی منبسط	خاقان تسلیم کرد
اندک از آن بر عهده	مجددان افزوده شد و نایب

این صبح منقوش چون تو در آن غوغای  
 گشته باشی طغر مجاری افلاک  
 زهر بر بندگی با عده کشیدیا کرد  
 غافل که جاسر این لایق او کرد  
 نویت بخراسان چو رسید او به راه  
 آورد ز حمیت خود لشکر بسیا  
 با خویش گشتا که پدید گشت بر ما  
 که فرخ نیشمارند پیشتر شمشیر  
 در مجلس خود خواند گروهی از کجای  
 گرفت کوشش که با شمشیر  
 زویش خراسان شرقی چند روز  
 مسکروند این زمان از این پیشتر  
 مسرجهت یا قشنگ که در جندی کوشش  
 که اتفاقان شکست از انظار با خود ملان نگران کنند  
 مجلسی تکراری بر آن مناجات اعتضاد التوکید که بخاتم  
 از ذابقتل و ساینده بودند استیجاب از علی که از آن  
 در شبستان امام جمعه تشکیک دادند و از احیای آن  
 و جهوت کردند بعضی برضا با جبار آمدند و بنا  
 افتاد انظارها و مساعده گشت نمودند پس از آنکه  
 مجلس فرجهم چون عاقبت شود و ما از آن فرجه شده بود

جمع بود خواهی سلطان شو  
 فریاد پدید آید که ای وای ای  
 مشروطه نخواهیم و قوایین شو  
 ما تابع شرعییم و عیسین بند داد  
 شرکت مرزبان و کفرت زین  
 عدلیه و نظمیّه بود شعبه قضا  
 من بعد بر آنکس که بود اهل  
 خوش بود خانه او گویار  
 در هر گز و معبر و مجلس و محفل  
 گشتند روان و بالوان جانب  
 گشتند بی پروا و کفایت  
 آن مسجد جامع که بر می معبد ابرار  
 بدو دست شدند طالب الحق  
 تا چند خواب اندامی مردم  
 با چند نفر مخصوص از دو شای اشک در دکان طاق  
 روی کفشکن متصل بصفه شک چنان پایه مشکن  
 گرفتند و باقی از تفنگداران میان مسجد و بازار  
 سرشور متفرق شدند بوسف خان سخن چیده  
 داد از حکومت خود قرار داد سزایچه روی حوض  
 انبیا را با اجزائی که متصل بسزایچه بود بخود شک

یکم ز فرامان بظواهرش و نعل گشت  
 آنچه می پیروی شخص خطا کا  
 حکمت حج استه فرامان شد آن  
 بر دیده گذارید و نخواهید زنجیر  
 مشروط بود که هر سبب او بود  
 این سبب بود و در سبب  
 از سود که یوسف بکار که بود  
 سردار لقب زانکه مکان کرد  
 بر حسب از غیر و گشا که نیست  
 ای است اما بشما گشایم  
 حضرت شاه منجلی که  
 از خاک شایسته با لشکر سپه  
 اختصاص از آن مکان  
 دیگر با به تصرف نویسی که در کفک و اطاق مسکن  
 پائین خندان - اطاق خاندان و تشریف آفر  
 اطاق دیگر) این عمارت را به پسران و شکر خندان  
 و مجلس را نیز و حیثی که شکر خندان و شکر خندان  
 یوسف خان با به چیت خود پشت بام سخن گفته  
 با طیار تنگ که از راه آتشکی نظامی میداد بعد از

از من بخواهین خبر امروز رسید است  
 از جانب قوسول ما مرده دلدار  
 بایست که بشیم بدو تسکین فرستم  
 تا در بر عشق و مین خواجده  
 باشد که ز تنم رخنه بازگان آرد  
 بر چید شود زینب رشتی و آرد  
 بیانی و دو کاتی از بهر نه سینه  
 هستیم بهمان همه زین طایفه  
 باری بر دفع و جلال که در فن  
 تسخیر نمود آن گروه و خبر از کار  
 گفته که با طالب شایم و ندایم  
 رانی بجز از رانی شاه حضرت  
**مشق در آردن** **عشق در آید**  
 جمع نمود با الای غزله من قابل مناسبت  
 بیای قیصر و قلوب هوام تا در این نقل می کند  
 من از ناد و کمر نهیم که در شجاعت و قهوه و شجاعت  
 باشد که با این شمشیر کج او اشاره می کند  
 که من قابل داشت، ایوان شادام صفا کنم و  
 او ایتر اش بگردانم، گاه میباید مردم و  
 مناسبت نداشتند با شید نارنجک دادیم بیک

بالجمله از این فتنه آشوبت بپاید  
بستند کاکین و بکاشانه نشینند  
شب تا ببحر عمرت که تیر بر دم  
در پای مردم ز اولن بسته گشت  
شده بسته ره داد دست از همه نگاه  
در ننگ که آیا چه شود عاقبت کاه  
از صفت تفنگ و مور و مردم  
مهر و دم از فیض چه برست و زوار

بجسی که بدی واقف اسیر لریا  
رفند و ز باز انصاف گشود  
هم با خبر از جلد بهای یگانه  
کاین است طریق و روش فرجه  
اکنون نژاد و نفاق ای مردم  
زین شش نخواهد ز برستی کفایت

**و قشوق بر ایما مهیایا پوی نایا مویا**  
برای هیچ چیز احتیاج نداریم ، سپس نیم ساعت مردمان  
و امید داشت بگفتن زنده باد فلان مرده باد بهمان  
والله یا اشخاص محترم حرفهای دشت میگفت  
او ای اگر از پس امروز بود قدر دانی

طالب الحق هم روزها منبر گرفته از مشروطه و مشروطه  
خواهان بد میگفت و اهالی خرامان را به کد این



مشهوره و عده خود را به گویند چه خواهد بود  
 تا اگر میسر شود چاره آن کار  
 را منتفی و متخیر و یکدل و همراه  
 مخصوص شایسته نمایند خود  
 گفته که ما را نبود هیچ تشا  
 جز اینکه نمایم او ادرات همسار  
 تا چند ز نظیه با جور و حکم  
 تا چند بمالیه سپاریم ز ا  
 تا چند با مفسدگان ناز فرود  
 تا چند عجزات و مکافات  
 میان ادارات هم برزده باشیم  
 بر ضد شریعت شد این قاعده  
 بستند موافق که باید نگذاریم  
 نظیه و عدلیه و انبیه کند کار  
**تجربین فن غیب میری** **عشر نظام**  
 که پیش نظیه رفت بود چون وضع را این شکل  
 دید نزد رکن الدوله رفت و او را از مراتب متضرر  
 نمود و فهماند ای خواست که والی اجازه نفع  
 آنها را بدهد و بوی گشتابن اجتماع را عاقبت  
 مکره و خائن بدی خواهد بود کن اگر او  
 از شورشان جلو گیری نشود بعدها دفع ایشان

آشفت  
 نظریه بود آنچه شد از این حالی  
 در شش از بر و آلی که مراد از آنست  
 کشا که از این پیش ندریم  
 بعد دیدن از این طائفه رشتگان  
 یا آنکه بود در این فرقه نمانیم  
 یا آنکه زما بگست این جمع بود  
 در هر دو طرف که هرگز نه هم حکم  
 از هر دو طرف قوم که بی اصل  
 هرگز نه هم مرتب این بقعه بود  
 هر دو طرفی صد و صد و آنرا  
 از هر دو طرف که هرگز نه هم حکم  
 شد بگست آمد شود در هر دو  
**تاریخ و روش** **بلکه طالع است**  
 (در اینجا کون گرفته است) (بهرین وقت بر آید از اینها)  
 (دورش همیت بنیاد و نگارخانه) (بگردد و نشانی بکنج برنگی)  
 حکومت اجازت تفرقه آنها از انداد و از مساعدت  
 با نظریه بگانی داشت تا اینکه در او انوشاه صفور  
 کار بوسف خان فوفالناده بالا گرفت بدوجه که  
 زاتق و غاتق شوکر شد ریاست را بجا بی رضا پند که

مردم همه بودند از این قهرمان  
 پیوسته بغم اندرین قوم شکار  
 بردند پورش سجده بان بودند  
 در هر ورشی گشته شد از خانی بود  
 چون عید جم آید همگان دست  
 از زندگی خویش بس شوی گدا  
 رفته بود بر سفت گردن نظم  
 یک چشمه در بارزاده ایست  
 چیده آمد در این میان زمین چو  
 کز آتش تاز شد آفت  
 در چشم تو خورشید گوی  
 بر این خراسان گوی  
 از شکر و پیش شمشیر  
 گویا بچای و زرد جامه  
 پیاپی در کس که  
 در کس که میگذشت شلاق بکشد  
 و کس که از این است  
 حبس میکرد از هر کس زایش بود پول میگرفت  
 یک وقت بچای حرکت میکرد و تا بلش طبل میدادند  
 و قبر به بیخاه نظر نگاهدار جان و دنبال او حرکت  
 به نمودند و او را بلقب کرده از ملک مذهب کرده  
 باین اسمش بخوانند و انصافا او هم مکر در

گشا که چو این عید مین عید بر رت گشت در شان و جلالش خبری است ز احوال  
 پیوسته بچش و طرب عیش بگوشد خود را بر ایند زانده و ز تیار  
 اعلان هم امروز که ایام سرور است اقا و بنا خیر ز ما حمد و بیگنا  
 این گشت ولی و عز با نجا پزیر است گشتن کی ز اهل دار است ساز  
 مظلوم چو شد گشته حیات است این واقعه آمد بنظر شکل و شاد  
 گشته روان از بر قتل گری گشتند که ای ما را سالار و گدا  
 اینست کسور تو خواهیم و نداری جز در که تو آسمن هستیم کرفا  
**پیک و پیک و پیک خون نگر میداشت**  
 و نیک گدانت از دورش منفرق شوند  
 (شکفت ابدم از زندگی و) (که جمنی بکذب حیا گول)  
 گاه میکند محمد شاه بتقصیر نهادت بنهین  
 زدی یکی وارد خراسان میشود ز خبر با بقوشورون  
 نسبت میداد، زمانی میسرود شفاع السلطنة  
 با چند هزار سوار حرکت کرده است بکوهت بیان بکوه

گفتا که تیغون بکومت بنما کی والی کشور ز چه رو نامد از کجا  
یا اینکه مزین غا در اخونبها رف یا اینکه بیا چاره این کار تو بگناید  
شزاده والا چون یارست غلا از بهر مزین عا دشرود کرد  
گفتا که مزینت این امر صدی هر اینکه سپاریم عا زرا بکلو دار  
اشرف و اعظم همین را می ستودند کلین که نزد رای فریدون و خا بار  
یا للجب آن مکتبی را که سلین بردند بی رنج که مانند روی  
سالا را لای که لث با قشون فراوان فادد قوچان شده  
فادد قوچان شده مختصر امنت از خوا ساسلب شد  
بقیمیکه اهالی نا ازا این کتبیات و کشت گرفت  
در بین یکدسته از اطفال دا بوسف خان محراب شد  
که با علم میان کوچه و با از ادا مشروطه و مشروطه  
طلبان و مردمان بزرگ با و از بلند بد می گفتند  
در این مردمان بیعرض پیش افتادند و بجا آیس  
تشکیل دادند و شمای اشرف ازاد حکومت نمودند

چندی جسمیست بوجسب این شد  
 کاین در گرانایه بود تخیل  
 شزاده روانی تو خوشی  
 کشاکش تو در مملکت خویش  
 از من مطلب حفظ و نگه داری  
 کامر و زمانه است مرا قیاسی  
 چون نیست مرا قدرت شریف  
 بر عجز خود اکنون سخنم اقرا  
 این گشود بشید و آن گشود  
 گفتا که مراست که در چو رسد  
 آموده کنم این خراسان بود  
 بر باد و بزم نغمه اش را  
 بنوشت یک اعلان مختص  
 و زبان اینچنین گشود که بانها گفتند  
 تا روز سوم نیست مرا با احدی  
 مکنید از طاقت کار بشید  
 مقصود شما از این تحقیق چیست  
 با شیم و کد شام اصحاب مقاصد  
 مکنید از این طاقت و شایسته  
 از وظیفه مملکت خارج  
 و اگر هم بخواهی را چیزی  
 بجز این نیست که در مملکت  
 بمانی و بمانی

ای سجدان و پیشان قنده بر آید  
 آسوده خرامید سوی نهانه و آید  
 خلقی بر شاد غم و اندوه و آید  
 دارند و با ناز شما شکوه بسیار  
 بایست که در سجد و صحنین بنماید  
 بهم اسلحه خویش بسیار آید  
 گردنشان از این قنده ندرید آید  
 کاین قنده پیریکا کشد آید  
 تکلیف من امروز بود طی مجامع  
 نامورم معذوم این خط  
 مشوره اعلا چو شد جنت قوزل  
 گردید از این لاشی سر جبر  
 بسجد این گشت که باور نشد  
 کاین کافور زنی توان کرد  
 کاین کافور زنی توان کرد

## حاضر نمیشدند بالآخر

شورش بان چون دیدند افغانی ادا را از دست  
 آنها نمیشوند با آنها اعلیای خندیش را  
 بقت پیریکه یک نفر از پلیس اجزاء امپیه و اشخاصی  
 معروف بودند بد موکراتی نمیتوانستند از کج  
 سجد و حوالی آنجا عبور و مرور نمایند و هرگز  
 کسیرا از این قبیل اشخاص میدیدند خوراک میکردند

کی تو چنان بستاند که شب و روز از مقدم گذشته بی مطلع انوار  
 ناز بچک و بر لب سپید پول میا با این همه سبب کجا خوف  
 گر چک کند چک کنم مینورام بر صفحه تاریخ گذارم ز خود  
 با بچکه چو این فتنه سر انجام پذیرد وقتی نهادند با عدان و  
 پس دشمن دین از پی کین شمشیر است و ز کینه او شور خراگشت نمود  
 روز دهم از ماه ربیع دومین شد آتش ظلم و شتم روشن  
 اعلان پورش داد بهر معر و برزن آفا شتم کرد مر آن ظالم  
 نرس پو سفیان پیش از آنکه او سر با خندان  
 اشخاص بعضی را بجا از آن همگی بوخی را بجا از آن  
 ضربی و شتی جناعتی را بپول گرفتن از بیت میکرد  
 همین ایام بود که یکصد هزار دزدان و داهیه کنهای  
 معروف موسوم بجهت قدس آبادی (دهی) است  
 در قریب نیشابور وارد مشهد شدند با کسان خود  
 یوسف خان ملحق شد یوسف خان او را <sup>باعت</sup>



بودی بمنان گشتن خورشید <sup>عشت</sup> کلاه سپهر پس بهر کوچه و بازار  
 از چار طرف که برون تو شب <sup>عشت</sup> خزان نظافتی بیاد کن  
 نگاه ببارید ز هر سوی گلوله چون ابر که پبارد در موسم آفتاب  
 انگاه به پرسی خود کرد نشا <sup>عشت</sup> صحن و صوم گنبد و گلدسته و دیوار  
 خاکم بدین گرنیدی بهجران <sup>عشت</sup> نه بقیعه سجا بود و نه گنبد ترا  
 افتاد چنان غلغله در مرز خراسان <sup>عشت</sup> کاشوب قیامت از خلیج  
 از یک طرف آواز لشکر سوز و توبه <sup>عشت</sup> از جانب دیگر همه آوازی لقبها

## سالامتی مقفنه نمود و چو خطا هر ایت

منتشر کرد که باید آذارات بر چیده شود نظیته بر  
 داشته شود و الا ما خود منان با آذارات و پهنه  
 اساس انظارا و بران و اها لپش زاد استگیر خواهم  
 همینکه این اعلان نشر یافت در پیش نظیته و سینه  
 بجانب حکومت شنافت و در این موضوع مذاکره  
 لازم نمود و جدا از و الی اجازه خواست که هر قسم

فوسوس و کینه شکار این فقه سزا <sup>عشت</sup> است که مردم کردند بعد از همه بیگانه  
 با توپ و فشنگ سپید و سیاه گشته روان این طرف و آن طرف  
 گشته و گریخته و میشد و برهنه زنی بقصد آن بصره میفرستاد  
 سلطان سلیمان پسر موسی جعفر آن کز اول آمد عرض بجزا و  
 با توپ گشته در راه که یک رو بنده بجا شش با دیده و خفا  
 گشته در آن بقعه نزار خیمه خسته بخت بگر چیده گرا  
**مُمْسِكِينَ أَكْثَرًا مِّنْفِرِّقٍ كُنَد**  
 باز هم در آن گدوله مساعدت نکرد و اجازه تصرف  
 آنها را نداد و ظاهراً بقتال و جدال مائل نبود  
 منتهی نظام چون از طرف ایالت مایوس شد  
 رؤسای کبیریهها را دستور العیال داد که با ایشان  
 مزید در حفظ خودشان جدیت بفرج داده  
 حتی المقدور در بانجام و نظامت خویش رفتار نمائند  
 پس طرفین مشغول سنگر بندی شدند

در هم پوشیده آن جسم چو طوطا	جمعی که در آن بقعه پناهنده
ایکاش ندیدم شکسته جمعه کفا	باینکه بدی سخن تا دایره کن
اصطبل نمودن آن شکر خرا	صحنی که شرف داشت بر طاقم
از مردوزان و پرو جو آنچه	برود نمودند مزین دار قنار
تجدید نیارم کرد چون نیستیم	جمعیست با دلگین چو تپین
پیش از سده کرد آما قنانه	شچین بگوشه ضراب و خدایت

مسجدیان در منامه مسجد  
 و در گذرگاه سخن کینه و ساعت  
 بزرگ و آباد و طرف بسکت بالانیا بان - و  
 و وسط بازار بزرگ و اگر متصل است براه آن  
 مسجد سنگو قرار دادند و یکدیگر مسجد را مقفل نمودند  
 بوسه خانیا بان ساعت کوچک سخن چیدند  
 باند و طرف بسکت پاپین خیا بان و جاهای  
 که تعلق هر کواو داشت سنگو کنگرند

گر شرح دهم واقعه بار حسین <sup>ع</sup> رسم که قدر خدایان سیکار  
 تاریخ بر این حادثه از محفل <sup>م</sup> با قلب پراضحی و بادید خوبا  
 گفتاسرار آندوه تو بردار و زخم <sup>ن</sup> شبه دهم از عید شد این <sup>پدیدار</sup>

چون سراننده را که عدد یک است برداریم (۵۵)

باقی میماند و این باقی مانده را هر گاه بر حرف ص صراط <sup>اضر</sup>  
 (شبه دهم از عید شد این واقعه پدیدار) که عدد

۱۴۶۵ میباشد علاوه تا نیم مطلوب حاصل میشود ۱۳۳۰

**نظریه و کبیرها هرجا**

مراکز خود را سنگریسند کبیرس یا این خیابان  
 دم تخت دار و غده را سنگریسند کبیرس <sup>شود</sup>

دو مناره مسجد شاه و اول بازار بزرگ را فرقگاه

قرارداد کبیرس بالانیا بان مرکز خود را که

واقع بود در اول کوچه قونسلگری سنگریست و

هفتین سائر کبیرها (مانند کبیر عیدگاه

این اشعار در مقام توصل بحضرت جنت  
عجل الله فرجه عرض شده است

ای حجتی حامی بن ماطان قرآن تا کنی بحجاب اندر ای مهر و خشان  
بنام رخ بزد اغم از قب و دل جان تا از تو شو عالم چون گلستان  
ای حجتی سبط نبی سینه ابرار

و وقتی که باز آئی با تیغ شریک  
و سب و توغای پس طافین

بنای ضدیت را گذاشتند و از یکدیگر دفاع میکردند  
شب آخر ماه صفر که شب شهادت حضرت امام زین العابدین

علی بن موسی روحی و ارواح العالمین له الفداء بود  
خطبه مرسوم است همه ساله میخوانند در خالی که

تمام خدام و قرائش و دربان و رؤسای اسنانه  
دور سخن ایستاده هر یک شمع بدست گرفته

مشغول سوگواری هستند، این خطبه خوانده شد

اشکم از دست شویفت و مجبور <sup>سپید</sup> حق یک طرف افتاد و باطل شده  
 ای از تو فروغ اندر شب مجبور تا چند می باشی پرده دوستو  
 ای حجت حق سبط نبی سینه ای بر او

وقتی که باز آنی با تیغ شراب

فب شده منکر و منکر شده معرفت <sup>سپید</sup> بنم همه مردم بحرام آید منصرف  
 بسفتی که کنون بود اکنون شده کسوف <sup>سپید</sup> هاشم طره صده دیر شده مالو

ای حجت حق سبط نبی سینه ای بر او

وقتی که باز آنی با تیغ شراب

و بیدار نشیب نشیب موقوف نشد

دینم گم است خطیبی باشی در آخری اسم سلطان

ایوان خطا به میخوانند بوسف خائیان او را

بجور گویند که باسم محمد علی شاه بخوانند

خاتمه چنان صدای نداه باد اعلیت <sup>سپید</sup>

بلند شد که گوش فلک را اگر <sup>سپید</sup>

بعضی با سنگ شریعت بنیاد بر خیزد  
بعضی بجزا از در دیگر بگذرد و اندر حق ایشان غرق لغو است

ای حجت حق سبیط بنی سید ابراه

وقاست که با زانی با تیغ شرد

اجداد اجداد شد کذب فسانه در شرح نبی نیت سستی  
برگشتن خوبان به بیاد شیشه هم دشمن درین پی ایراد و بهما

ای حجت حق سبیط بنی سید ابراه

وقاست که با زانی با تیغ شرد

عزت کنند و تقوا پیش کشند و عینت نام

بگذار این مقدمه فوق العاده را شنید و بی اختیار

که مصداق اعلام آذاد است بر آسودگی تپه پیا پیکار

بیم طرفین اقصا لاشعیرا را از اول شب تا صبح

بطرف یکدیگر تپه تفتان سازد و میگردند بجلی

اسایش و امنیت از آهن و آسایش بر آسودگی

خستند دل جز در باب صفا بستند ز فرقه اصحاب و فارا  
 نه شرم زیزدان نه برار شده چنانکه بر زمین تیا بند شفا  
 ای حجت حق سبط نبی مسیذ برادر

وقت است که باز آئی با تیغ شراب نوبهار  
 اشعار ذیل در شماره بیستم سال چهارم آمد  
 در تحت عنوان (مصائب الرضویة) درج شده

از آنجا نقل نمودیم  
 بقسمی که **بیکس لک جاو عرض**  
 و مال خود نبود و از خوف اذائل و آوازش استیجاب  
 و خواب از همه ساکنین سلب شد و بعضی از  
 مصاد را مورد جلا و وطن کردند و آنانکه در شهر  
 ماندند عزت و گوشه نشینی را اختیار نمودند  
 کم کم کار بجائی رسید که تجار و کسب طاقها و  
 دکاکن را بسکه راه داد و ستد مسدود گردید



### بند اول

ماه ربیع نیست که ماه محرم است	امدی نوحه و آغاز ماه است
همچون محرم از چه جهان غرق است	گر باد نوبهار وزد اندر این صبح
در عاشر ربیع چو اول بر از محرم است	در عاشر محرم اگر گشته حسین
آن نوحه مصیبت دین گر کرم است	باز این مصیبت نو این نوحه بر
تا کی فلک بجوگر پاگان کرم است	تا کی جهان کشتن آزادگان بر
بر شیشیا که بر همه غما مقدم است	در آخر الزمان پدغی داده است
کافران شود و اوله در عنم است	کوئی بر این ترش بود ما نمی

### و کسی جرأت نداشت نیمساعت

از شب گذشته از منزش <sup>بهر</sup> این اید که دهای <sup>معنای</sup>  
 و در ب حرم محترم نیمساعت از شب گذشته <sup>بشد</sup> بشد  
 و پیش از آفتاب باز (موسوم) <sup>بشد</sup> است که غیر از  
 شبهای جمع و ایالی <sup>بشد</sup> شب که که شب باز است  
 چهار از شب گذشته <sup>بشد</sup> است و یکساعت باذان <sup>بشد</sup> <sup>بشد</sup>

یا خود عرای تازه و ظلم دو باره این مهربانی آل محمد فرایم است  
 پیغمبر خدای پرانوم میکند گوئی یاد قبر سبیل کرم است  
 شاه رضا شهید فراسا غریب کا تشقیب پاک دی کند

بند دوم

شاید که خون دل اجابتش بر خون از جفا بداندش ترش  
 جور غریب بایه اندوه و گرفتار جور ازین فاجات فزون کوشش  
 میشود ز خیل مردم در گوی بود خلق دو کون کفایت لطفش  
**بانزایش (شبها مرا همچو کس)**  
 غیر از چند نفر معدودی از خدام در حرم مطلقه  
 یافت نمیشد و شام خدام شبی ۲۰ محمود بیوسف  
 خانیان داده میشد توسط خانها لاد و دود  
 و شب گاه و بیگاه پوسنجان با سم اینکه نور باد  
 شده امر میکرد نقاره بکوبند یکشب کشیک  
 راسته مشرف بودم به مناعت از شب پیش نگذاشته بودم

آن ستمانه که خدا کردش احترام  
 در داکه تو پکیند بر انداخت  
 صحنی که شست قیمت جانها عباد  
 نعل سندها و شکستش  
 سوراخ شد ز تیر جفا پیری که بود  
 پشت نوم سپهر کمان بر بندش  
 غلطید در آتشیدان شی که بود  
 آب حیات یزه خور خوانش  
 دریای قهر حق ز صید موج زن  
 زین کیند که رشت بد ریایش  
 ای حجت خدای غیبت بر آرد  
 بنگر که با خدا چه کردند حجش  
 پیدار گشت فتنه چرخ نهفته  
 بر پاشی قیامت کبری خفته  
**و کما هر چه چند نظر از آن خستند**

کبھی یافت نمیشد پیش روی بناداد متصل  
 بضریح فشنگ ز یادت بجز آنم تا گاه صدای  
 نزاره بلند شد فجب کان ز یادت تا اقام بود  
 بدون شدم دیدم جاعق جلوسقا خانر طلالا  
 ای سنده اذ انجا اشاره بکنید مطلق میکند  
 دانستم مطالب چیست بجا من نموده پیش و حق

بند سوّم که  
 ای حجت زبانه دل ارجان سید  
 فحش کن که فتنه آخر زمان سید  
 دزدان شرع هفت باشد سید  
 ای حجت فدای که امتحان سید  
 دین زین شکست با پانی ز دست سید  
 هنگام فتح و زندگی جاودان سید  
 اسلام از قتل اول اهد از پا سید  
 بر ما ز دست برد آجا زبان سید  
 قصه خراب کردن ایرانیان سید  
 آن سیل فتنه که بسندوستان سید  
 خود میگویم اینکه بایران سید  
 یا خود چه طعمه بسیر بر کبان سید  
**سؤال** که چه مشیر است  
 گفتند مگر نمی بینی نوردان شده بظلمت سید  
 کوده بدل گفتیم چرا بر تو ماه بقبه منوره افتاده سید  
 میدرخشد ولی اگر اولیاد صیفا شتم با اسم اینکه سید  
 باین ودمو کرانیم (درد خائیکه شهید الله داخل سید  
 هر مساک از مسلکهای سپاهی نبوده و نیستیم سید  
 از بیم بیب کردند ، نفوس گفته است - سید

ای پیش تاز شکر اسلام ذکر بر این مصیبتی که بر اسلامیان رسید  
 بنگر که از زمین خراسان جویم افغان دشور و غلغله بر آسمان رسید  
 بنگر که در میان شبستان بد تو خم نوای کشتگان جفایا میان رسید  
 بنگر که در ضریح رضا توپ نشین از چار سو بر آن من بهتر جان رسید

بر آن ضریح توپ سلسل زدند آه

آتش بقیع احد مسل زدند آه

آمدنچی گویند که کنگر کنگر کند کند کند

(بیم تقصیر بود بنافش نه و خواوشش کن)

روز چهارشنبه ۱۷ ربیع الاول بود اول صبح

شود شبان بکپیس پایین وینا بان و پنجه زده و خود

مختصری نمودند چند نفر از اجزاء کپیس داد

کرده میان صحن نواوردند و آنها صحن نموده

کلاهشان را به هوا پانداختند بغیر از این که

چند دفعه دیگر هم بطرف آن کپیس پوش آوردند

در یک نگاه که در جمعه ۱۱ ربیع الاول واقع شد  
 تقریباً بی رویه و فقر گشته شدند و حاج شیخ  
 پس حاج سید محمد عصار از طرف پلینها  
 در همین روز گشته شد و در آنجا خورد ربیع الاول  
 آشره و نظیر بدرجه سخت شد که شیخ بود ضعیف و  
 دکانی نماندند از آن جمله یکشب دکان یکی از  
 دهانهای روس را که در خیابان علیا مخازنی بود  
 نواب واقع بود زدند این مسئله سبب شد که  
 فرسول آنها را بدست آورد و قوی سلسلی  
 حکم کرد آوردند با این خیابان روی مفاد دیگر  
 از دهانهای روس که متعلق به ما باطاعت خود گنجد  
 یعنی بود الان سخت و این است که گویند که است  
 مقابل گنبد عظیم که در آن است از آن است  
 با سه جز است و اینها را می خورد که شایسته است  
 (در قیام)

وقتی که از میان شهر متفرق ساخت و شرح نمود  
 بعلیات خافل از اینکه بزرگان گفته اند  
 (هر که از چرخ ستمکاره بزرگ) (بگردد از خوازان کونکوشه)  
 تا به بیگانه بصلح طمع کند (چو صلح آمد پیشتر از بیگانه)  
 دست درسته ساعت بساعت اطراف دکان  
 و غایای خادیمه و کاروانسرای بانک گمش کرده  
 هوش و بیدل پیشه کند و تو پیمان روی غالباً  
 دور باین کرده است گرفته نواحی سخن و مسجد  
 مساحت کرده نقشه جنگ میر بخند و مردم  
 پنجه هم عبودا تماشا نموده میخندیدند  
 چون خرامانان وضع را طوردید بگردیدند  
 که غیر از خدا حاجی و پناه ندارند چاره ندیدند  
 جز اینکه خودشان را بخوابانند و حضرت رضا بسیارند  
 برای هر محله و کوچه از طرف خود مستحفظ و

بنوعین کرده بحالات و کویچه‌ها را در نشانیدند از  
 این توطیئات محیر و متوحش بودند که عاقبت چه  
 خواهد شد، همین روزها بود که قوشول روس  
 اعلانی منتشر کرد که مسجدیان و صحنیان خلع  
 اکتفیه نموده متفرق شوند اگر بیخیاں آمدند  
 تجد عیالشان با بران بازگشت نخواهد کرد اگر  
 پراکنده نگشاید من خود بقوه قهرتیر و ناریه  
 شما را متفرق کنم خبیبیوسف خان رسید  
 مضمون اعلان روس را آنکلیب کرد گفت من  
 خود خبیب صحیح دارم که اعلای حضرت همین روزها  
 بعزم عتبه یوچی حضرت ثامن الائمه <sup>ع</sup> مشرف  
 میشود و اکنون در صد نذار که اسباب تشیر <sup>ت</sup> یفا  
 و تجلیلات بر آمده ایم به همین مضمون اعلانی  
 خطی نشکر فاد و بددوغ و اراچیف <sup>م</sup> مرام را



میبست انافا تا بر خفا و آشوب میفرود تا اینکه  
 ماه ربیع الاول تمام شد روز پنجمه اول ماه  
 ربیع الثانی (۱۳۳۰) که مطابق بود با روز اول  
 عید نوروز جمعی از سردمان متدین نزد پو سفخان  
 رفتند و با وی گفتند چون این ایام ایام دید  
 یازدید است خوبست حضرت سر داد فردی گفت  
 از کارهای ادا ذات تعقیب نمایند تا مردم بتوانند  
 علی الرسم مراسم دید و باز دید را بجا آرند  
 پو سفخان قبول کرد و اعلامی خطی منتشر نمود  
 حاصل مضمونش این بود برای اینکه این ایام  
 ایام سرور و خوشوقتی است ما زاد را این چند  
 روزه با هیچکس کاری نیست مطمئناً مردم هر  
 ترتیب همه سائله از یکدیگر دیدن کنند و  
 بقول خود عمل نکرده روز یکشنبه چهارم عید

نائب جیب را که رئیس کپسرتوغان بود (ولی  
 میگویند قیلا استغفا داده بوده است) پیش از  
 ظهر در بنا لاخینا بان نزدیک کوچه اب میرزا از  
 طرف یوسفخان گشتند و در همان روز چهار  
 ساعت مشروب مانند در اندازات و پنجه کبیر  
 پائین خینا بان را با کبیر مشروب و پنجه نگاه خوا  
 کردند. جیبی گشته شدند از آن جمله پیر می  
 معروف بسید شاه که از نجباء ساذاقت بود  
 پس از این ترتیب دشمنی که صرف خود را ملامت  
 داشت فرصت را غنیمت شمرده داشت و اصل  
 در اذاعات شد چنانچه بیاید و اینجامت است  
 قصیده سر جو **الملك** را که واقعا نوحی  
 اولی وضع اخری دولت ایران و ایرانیان  
 بچشم نموده است براد کنیم تا معلوم گردد که ما ایران  
 (که)

که بودیم و چه شدیم (بدقت بخوانید)

ای که از دانش پاکیزه بودی  
دانشی که در حلقه کوه  
بصر ترا که گیم برین دروغ و فریب  
هو از اثر رایج شد و شرف و عافیت

از آن پس در آن غریب  
جعی شد و نحو و کوهی شد  
نوش

خلعتی شده دیو و شکر شده شمشیر

بجز صبور و پادشاه  
کایناد مستداین

بستان و فلا کن یاد از ستان  
کو ختو مشی چون لا لدر ستان

داد و خود از دوزخ من  
کو یک کوه که هو اجدا کف ز ستان

خاکش بلبس بشکستیم و کوشنا

هت ن در هتیا بشکستیم  
و ذباغ ر بجا سپرم سیر شد

اند ز ستان شاد سهری شد  
دیو ابدا بو انوکسا و حسی شد

وان آهن من سو بگری شد  
پس این زمین کلبک طری شد

الو بچی کوشنا و شکر شده شمشیر

مردمان این منتقا بریدند  
آوردان با چین طومادیدند

کلا و اشک و بکلا چویند  
 که گازی بسف بسفایا دونه کرد  
 تا عافیت و احوال بازا آید  
 یا در بفرزند و اغیثا نوید

### اوج زوشند در میان خریدار

ما اینم که از یادش ایاچ کفتم  
 زان پس از ایشا که و نایچ کفتم  
 دیهیم سپرد از کهر و علاج کفتم  
 اموا و ذخایرشا تا اراج کفتم  
 و در کبر شاد و به دیباچ کفتم  
 ما اینم که از در با امواج کفتم

### و اندیشد که در هر طوفان زین

که در پیش طوفان از هیبت ما بود  
 در مصر عدل غلامه شوکت ما بود  
 زان پس روی عیال قدر ما بود  
 فراطه و اشیایه که طاعت ما بود  
 صقلیه نه از کف ز این ما بود  
 فرمایند اعضا این ما بود

### جای زین و فلك ثابت است

خاک عرب همیشه از کف ما بود  
 و زنا حیرت با فریب ما بود  
 در پای سجاد ابرق نشان ما بود  
 و در بحر حیرت بفضاک کف ما بود  
 از کف هند جان ترک ما بود  
 ما اینم که از خا بر افلاک ما بود

# نامهربانان

امروز گرفتار غم و محنت و در پیغم  
درد او فتره باخته اند و در پیشگاه

بانای افسوس در این برین پیغم  
چون زلفش شاهه چو در و شکستیم

هم خسته کاشانه هم باخته گفتم  
ما هم که در سوختن باقیه پیغم

## بغداد بوی میا

افسوس که این بزمه زان کوفته  
دهقان مجیبیت زان خوا کوفته

خودل مار فک می ناب کوفته  
وز سود نیب بکرم ما ناب کوفته

ز صافه گو ندر نهنا کوفته  
چشمها خور پرده ز خور ناب کوفته

## شوق شد پیمنا و صحت پیمنا

آبری شد بالا و کوفته فضا  
از دود و شر نه نه نه نه نه

اقس زده سکا زمین و سما  
سوزا بچرخ آتش و خاک گیا

ای فاسطه رحمت بهر خدا  
زین خاک بگرداره طوفان

## بشکاهم سپید این آبشار با

فصل سحر که بیبا تو پ لبستان

و بر می داریم و بر سر یکبند مطهر خیمت  
 تا من الامم تا فرغ العالمین و لایه  
 چون نائب جیب گشته شد و شورشپان با داداش  
 در پیشند این مسئله بیک شد که دریم قدیم در  
 استیلائی تمام پیدا کند رعایای خارج بقوت خود  
 رفتند و بعد از او امنیت شهر را خواستار شدند  
 قونسول نلیفون بحکومت کرده برای مصلحت خانی  
 و کنالدوله را احضار کرد چون والی حاضر گشت  
 و قابع را تمام با او مذاکره نمود و در آخر این قسم  
 اظهار داشت با خودی خود کخراسان را امن  
 کن تا رعایای ما در آسایش باشند تا اینکه  
 استغفایده تا من خودم شهر را امن و آسایش را  
 مشرف کنم ایاک چون پیدا گشت با در پناست  
 و بعد از او جوان بی تدبیری بود رسماً استغفای

خود را امر از نخبه نمود سپس قوسول بالاجاز  
از مکرر اعلان داد هر کس تمسک و ششلول  
و مورد دارد باید بقوسو نخبه او داده بلیط بگیرد  
تمام اعیان و اشرف و مقبولین شهر مضمون  
اعلان را بپذیرند باین تمسک دوس از قوای  
شهری گامت بفرستیم با اسم اینکه میخواهیم حقوق  
پس افتاده اجراء نظایر را بدهیم تمام صاحب  
منصبان و مستحقین نظیر را اگر با حضار  
سپس همه آنها را خلع اسلحه نمود و البته بعضیها  
و مسجد بجا و قوس باین اعلان نگذاشته خلع اسلحه  
اعلان دیگر زیاد که اگر ناستند و شورشها  
خلع اسلحه نگذاشته و مفرق شدند بجهت آنها  
و باقوة قهریه مستقر میکنند. نظام جدید  
خبر بیان آنها بود که در این اعلان آنها

بیشتر مردم را بر هدم ادا اذات و دولتی تحریر می نمودند  
 مخصوصاً یوسف خان میگفت مردم هرگز در وس  
 جرأت نداشتند که با این بارگاه توپ ببندد کجا  
 میتوانند با ما طرف شود اینها پولتیک است  
 بر فرض سوه قصدی کند مانعاً حاضریم از برای  
 مقاومت چه هر چه زمان مهیّا است مردم  
 عوام هم باور میکردند و زبان بمدح و ثنایش  
 میگشودند چون مدت اعلان منقضی شد  
 قونبول پی در پی همه را مرتضی قلیخان متولی  
 باشی استانه تلفون میکرد که اشرار چرا متصرف  
 نمیشوند یکروز دیگر مهلت گرفتند و مجلسی  
 منعقد کردند و در آن مجلس مذاکرات زیاد با  
 رؤسای شورشیان شد هر چه خواستند امر را  
 با صلاح گذاشتند اشرار متصرف شوند ممکن



روز شنبه دهم ربیع الثانی ۱۲۳۳ کشتیک اول  
 بود از اول صبح تمام قشون روس در شهر منفرد  
 شدند و نمیکد داشتند احدی از جای خود حرکت  
 نکردم تا از عبور و مرور مانع شدند و تا جبهات  
 بستند آمدند پس از سه ساعت فرق شکسته  
 روسها رفتند و قوتسول قشون خود را اسان  
 دیده امر کرد توپچه‌ها سر توپهای شریمل  
 (توپهای قلمه کوبی بود <sup>کتاب</sup> نشر اعلان انجیر در خار  
 شهر نصب کرده بودند) حاضر باشند در خود  
 شهر هم چند نقطه را توپ نصب نمودند  
 پشت بام کاروانسرای بانک پشت بام کاروان  
 سرای ملک و نقاط دیگر، باز بعد از ظهر  
 ما لژها و قراقرها در میان شهر پهن شده  
 منتظر بهانه بودند چون بعضی از علمای بیخبر

و مسلماً آنان دین پرست چنین دیدند و غمخیزانند و  
 سود قصد دارد و میخواهد اساس اسلام را خراب کند  
 سرانجام تقریباً چهار ساعت بغروب مانده نزد  
 طالب الحق و یوسفخان شتافتند و مذاکرات لازمه  
 در موضوع تفریق آنها نمودند و آنها را مطلع کردند  
 از خیال روس و سوگند یاد نمودند که باشند در آئینه  
 همراهم میکنند اسلام را بنیادند پس نگر عار و  
 ننگ از خود بر کتفها نگذارید چرا که شویید  
 روس توپ خواهد ریخت احترام این بقعه فانیگاه  
 افسوس که گفتارشان هیچ مؤثر نیامد  
 (زمین شود سبیل بر نیاید) (داد و تقیم کل ضایع میگردد)  
 جوابشان این بود که روس هرگز بر این ننگ توپ  
 بیفتد مگر این کدام نون است خواند این کار را  
 که همین روزی که پیش از این علی خطبه ای در مسجد

نوشته از جانب قونسل برای مسجدیان دوشنبه  
 قرائت کرد و ماحصل مضمون آن لایحه این بود  
 اگر امروز شود شیای متفرق نشوند البته توبه گشتن  
 یکت و مسجدیان را متفرق می‌کنم ، بالجمله <sup>عنه</sup>  
 بعروب افتاب مانند که سرزمین خراسان متوحش  
 و هراسان بودند ناگاه حدای توبه‌های دوشنبه  
 از خارج و داخل شهر بلند شد در هر ثانیه  
 تقریباً صد گلوله توب و تفنگ از چهار جانب  
 خالی می‌پاشد و تمام آنها را این بزرگوار غریب  
 برای حفظ ناموس ذوات و جان و بدن بگنبد و حر  
 نمود می‌خورد و تا نیم ساعت از شب گذشته در وسطها  
 بی‌دردی توب خالی می‌کردند و با طرف صحن و  
 حرم و مسجد گولهای توب مثل باران پراکنده  
 نیم ساعت از شب گذشته بود که در وسطها صحن و حر

و سبب را متصرف شده وارد روضه منوره گردیدند  
 و با توپ مسلسل میان حرم مطهر گلوله خالی میکردند  
 (چنانکه هنوز جافای گلوله باقی است) بقسمی از  
 خارج و داخل حرم گلوله میبارید که مردم آن بیگانه  
 توانستند در میان حرم نمانند بعضی برواقها  
 اطراف حرم نمانند داد استغاده دارا الحفاظ و  
 غیره پناهنده شدند در خود حرم محرومان  
 چند نفر از مردمان مظلوم را کشتند <sup>بشکن</sup>  
 (خلق همه یکسر فها خدا) <sup>لا یبذلوا</sup> هیچ تبرک نوابین نهادند  
 صدای الامان در میان ناریکی از خلق بلند <sup>بود</sup>  
**و عجباً حکم الله جسل بجلا له**  
 بالآخره دوسه ساله آنان را امان دادند و  
 پس از امان دادن دیگر توپ و تفنگی خالی نشد  
 که هر دو اتی دوسه ساله و صفت بسته دوش بدوش  
 میکرد یکدیگر

یکدیگر ایستادند و البته در این موقع حرم و سنان  
 روایتها تا در یک بوده است جز اینکه در سنانها  
 خودشان قانوسهای متعدد داشته اند  
 سخن کهنه را جمع الاستاء قرار دادند مردمان  
 اسپر را از کوچک و بزرگ و مرد و زن آقا و کاکا  
 یک یک از میان دو صف بیرون نموده در سخن  
 کهنه مسکنشان میدادند و ابتداء تمام جمعیت را  
 گردش میکردند که با آنها التحریر و تارچه بنا  
 و آنها که در روی منارهها و روی بانها و زوایا  
 دیگر نجفنی بوده تمام زادستگیر نموده با سواران میگردیدند  
 طلاب مدارس و امانتداران مدارس میرزا جعفر <sup>مدرس</sup>  
 مستشار مدرس خیرات خان مدرس با الاستار <sup>بنا</sup>  
 مدرس پرتره مدرس دود مدرس پاپین پاپی <sup>و کاکا</sup>  
 که در میان بست و نواچی اساتذگی <sup>داشتند</sup> همه را



سخن گفته بخادی ایوان عباسی طیار چیدند  
 بقدر مسامح بیشتر از کشتهها در ب سخن نازده روی  
 در پخته کرده است چه همان وقتی که صدای توبه  
 بلند شده بود کرده مان پیاده که در میان کشتن  
 خیابان عبور میکرده اند سر ایستاده هجوم بطرف سخن  
 جلد پیاوردند کشتان بوسفتان در سخن را بسته  
 آن سید پیدگان ناچار پشت در توقف نموده اند  
 در همین اثناء و سها با انها مصادف شده تمام را  
 بگزاره توبه مسلسل کشته اند **و اما کشته شدن**  
 عکاس روس عکس تمام کشتهگان را برداشت و در  
 عصر همین روز اسراء را مریخص کردند **ولی کشته شدن**  
 اولیای مشولین کشتهها را ببند و دفن نمایند  
 پس از خارج شدن سردمان بی تعجب آمدند آنکذا  
 وارد سخن بشود فقط خودشان ایشان را مصروف بودند

و چند نفر از مسکلات نمایان روس پرست که آنها  
 را از آنها شمشیرند و از آن روز بیعتد روسها با خانها  
 خودشان سواره و پیاده اقضا لاکرا مسنانه رفت  
 و آمد میگردند و تمام منافذ و بیوات اسنانه  
 تمامشان نمودند مانند کشخانه - حوچخانه - کابخانه  
 فرانخانه - دارالضیافه - خزانه - خلاصه هر چیزی  
 و اطباقی را که در دست داشت با بیل و کلنگ در دستانک  
 وارد انجام میشدند و باسم اینکه مقصر پیدا کند  
 مکانی نبود که روسها نرفتند تمام اطرافها  
 حوچانی و خشتانی حصین را با دو تیجه فیر و زره تراش  
 و با زاندر کهها بصر ف خودشان در آوردند  
 اینقدر از اموال و اشیاء نفیسه مردم (که در آنجا  
 اشدشاش بخیا ل اینکه اسنانه جای امن نیست بخیر  
 نموده بودند) بتا دلج رفت که اگر کسی و حاذکرها



(مشوی هفتاد من کاغذ شود) از جماعت  
 کسیکه دستگیر شد فقط رئیس آنها طالب التوبه  
 که در جمع اسراء نشسته غایب میماند و داشته نشان  
 بر خود پیچیده بوده است و چند نفر دیگر همه از  
 اشخاص بیعرضه گرفتار آمدند اما بوسف خان  
 و محمد پدشابوری و اکبر بلند و علی ادینه با  
 اثنا عشر تن بهینا عتازت گشته بخارج شهر  
 فرار کردند و در شهر و شهرهای اولیای مقبولین  
 اجازه گرفته گشتگان نشان باریکی میان برده  
 رفت نمودند چنان مجلس عوامی بر سر کشتیها  
 آنروز فراهم شد که دوست و دشمن را از آن بی  
 شوهر و بیخانان بی یقین بگریه درآوردند  
 عصار <sup>محمد</sup> و سایر مشایخ قونسولندوس با عتد  
 و قونسول انگلیس با شاه صاحب برای بازگرداندن

باستانه آمدند، قولیت اسنانه باخازن التولیه  
 و بعضی از دوشا و سارکشیگان هم در اسنانه  
 بودند بعضی از مذاکرات میان ایشان شد با  
 قونسول دوس از تولیت و خازن التولیه با مضامین  
 دوشاه حاضر نوشته گرفت که از آفتاب اسنانه  
 هیچ بغارت نرفته، البته بجز تفرقه اش را دم بگرد  
 مقصودی نبوده و همین مضمون را قونسول  
 اعلان داد، با جمله تا این روز احدی بر آن خدام  
 نیک گذاشتند و ارد صحن و مسجد و حرم بشو اسنانه  
 و مسجد جامع بتصرف خود روسها بود و در  
 شب <sup>(۱۳)</sup> صحن و مسجد را بتصرف خدام دادند و آنها  
 مشغول نظهر شدند تا عصر روز پنجشنبه خدام  
 بگرگرفتن و نظهر نمودن حرم و دروازه اشغال  
 داشتند و فرشهای خونالوده را تماماً جمع کرده

بعد از یک هفته بد و فرسختی شهر برود شست و شو  
 دادند و در پنجشنبه <sup>باز</sup> ساعت بغروب  
 آفتاب مانده در حرم را باز کردند مردم دل شکسته  
 بی یاری شدند و ناد و روز حرم مطهر بکار چیم  
 خیمه و صحر بود چهره هر کس مشرف میشد و بد  
 و دیوار و وضع و ترتیب آن بارگاه فلک پایگاه  
 نگاه میکرد بی اختیار اشکش جاری و فکر پادشاه  
 بلند میشد در همین روز دوسه از صحن کهنه  
 بصحن نورفته اینجا توقف کردند <sup>و</sup> <sup>در</sup> <sup>جمع</sup> <sup>ع</sup>  
 پنجاهت بغروب آفتاب مانده من خود در  
 صحن کهنه ایستاده بودم دیدم دوسه از صحن کهنه  
 خارج شده سواره وارد صحن عتیق شدند  
 یکی از در بازا و بزرگ بیرون رفتند ولی ناچند  
 روز بعد هم رفت و آمد در میان صحن داشتند

تا آنکه از طهران نکلان شد که آمد و نوشید و سها  
 در سخن و مسجد منوع باشد در شب چنانکه  
 بازان شیدید بی آمد و بعد تیدید بشد بی رفت  
 که اگر ایام بهار نبود یکذراع قطر وقت همیشه  
 شب یکسید پختاعت از شب گذشته در سها  
 نیز ایضا علان در سخن با اسم چید مسیحی چند تیرا  
 خالی کرد و سیعلم الذین ظلموا انهم متقلبین  
 منبهن نورشان کرده شایام که میس

بالحق است و این بر شپهرین دارد

که کند شش خواب

تقریباً یکجا پیش از توپ بستن من خواب دیده  
 که در بالا خیا بان خود یک دروازه با یکی از روسا  
 ایشان مشغول گفتگویم تا گاه از بیرون شهر  
 فوق العاده همه که و غافل از سخن پدید آمد

مذاکره زایان آن شخص قطع کرده پیش قدم نیستیم  
 چه خیالت گفتند مگر بخبری امروز دوسه  
 خیال دارند وارد مشهد بشوند و خراسان را  
 تصاحب کنند (البته در عالم خواب قطع دارم که  
 دوسه امروز مشهد نیامده اند) از شنیدن  
 این خبر لرزه بر اندام افتاد با خود گفتم باید حتما  
 و پناه گاهی بدست آورد بسرعت بجهت تمام  
 اهنگ تشرف باستان فوس نمودم همینکه در  
 سخن شدیم و جایشکه مردم وقت میکنند برای آنکه  
 بکنند منور تعظیم نمایند ایستادم تا شرایط تعظیم  
 بجا آوردم دیدم گنبد مطهر بعضی از جاهاش سوخته  
 ولی بکیفیت مخصوصی (شرح ذاتی نیست)  
 در عالم رؤیا با خود گفتم افسوس که خدام کشیک  
 مساحت و زنده اند خداوندگانش را دیدن

خاموش نگردد اندک با جمله برگشتن و از آن طرف  
 سخن بفرموده از غوغای که واقع بود در راه و سواره  
 خانه را آزار فرمودند و کتا بنام ایستادیم بر بزم میخاد  
 خواهند شد تا گاه بویکم تنگتر یا چهل نفر قرآن  
 دوس (شهادت) همان قسم که در خواب مشاهده  
 کردید ای هم روز دهم یوب بکشید و در کتبه  
 فاضلان ایستاده بودم قزاقها را که سواران  
 با اسب قوی و قریض از طرف بالاختیا بان وارد  
 شدند از در سخن بالاختیا بان سواره فاضلان  
 شدند و با کمال فیهل آمدند تا آن طرف سخن  
 بخاد می کردند و پیرا بگفتند و بروی بگفتند منوره  
 بگفتند نظام سواران که صف بگفتند که این چنین  
 بگفتند از کتبه زانند و اگر با سنش با بگفتند و بگفتند  
 بود با کتبه بودی فرمود پس قزاقها آمده با آنها

و این خواب

بطریق عتاب کرد - اینجا کجاست - این آواز است

شما نوازید - پیاده شوید - کلاس شریفی که خوانده

پس رئیس فرزان داد تا هر پیاده شدند

خلاصه از خواب بیدار شده دعا می خواند خوانده

باستانه مشرف شدم شما را دیدم خدام همان کشتند

که در عالم دنیا بر آنها انصاف می خورد می خورد می خورد

پیش خودم این دعا را در ای صنادق آنکاشنه

و قریح واقعه نظیر نامش بودم و چنانکه از کج

خواب ذلت دولت دیدم ندیم دوسر آمدن زند

اکنون این فصل را بگذریم که این بنده در موی

بر خدا امان عظام و بتدو شمنان این امان عرش

بنیان عرش نموده است خاندان هدایت ای شیطان

تشیق کامل حاصل آید و بدانند که

(اگر مریضی علی حاله) (لا اله الا الله)

## این است قصیده

استان بوالحسن رشک جهان خواهد شد  
 مشهد شاه خراسان گلستان خواهد شد  
 باد کاخی که دشمن خواست و برافش کند  
 شادمان زهی که کشف کهن امان خواهد شد  
 بهر پاس جویست این دروغه دار التلام  
 ایلات و جیپال دریا نشو زجان خواهد شد  
 هر که خواهد گویند و هر که خواهد گویند  
 این چنین کاخی مطاف قدیمیان خواهد شد  
 که چه در اصل این امری شکست آمد بدید  
 دید و بگشا این چنین دیدی چنان خواهد شد  
 از گذشته یک فریبند و ز اینک مناسک  
 و حکم این سرهنگان از اسمان خواهد شد  
 دشمن این استان و خامس این یار کجا  
 (طبعه)



طعنه شمشیر شاه انس و جان خواهد شد  
 از پی تویم این گناخ ملایک پاسبان  
 تویت همچون (ظہیر) از راستان خواهد شد  
 بینخواهم شرح دادن از فلان و از فلان  
 باش تا سود فلان دوزخی زبان خواهد شد  
 زہر پاپوش تو شک گمان و فرس پر نیان  
 عاقبت خار مچیلان بیگان خواهد شد  
 مال ایشان و از امل میخورد گویش جان  
 آتش دوزخ بجانش جاودان خواهد شد  
 دہی مرا ازادہ اندک سحر کہ برده داد  
 استان تو الحسن رشک جنان خواهد شد  
 خاتمہ کردی کیس یافتن  
 مرشدی من قدیمی مونس پس از من  
 تو پاسبان با عرض طوس

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

ایک میگفتی چرا بدخواه دین کفر نیافت  
 خایا بنکر که کت حق برون شد راستین  
 موسی عمران شنید کتی بد بیضا نمود  
 زاده موسی بن جعفر را بیضا بین  
 نیکلار با هزاران قوت و قدرت که داشت  
 قهر حق افکند تا که از سپهرش برزد بین  
 نیکلار گو تیر نادان کرد این صفاخ منبع  
 تیر بلدان شد قناد از شوکت و تاج و نگین  
 البته مسلمانان روی زمین و دیگر مردمان عالم  
 بخاطر دارند دعد شنید **دیماسع الثاني** ۱۳  
 تا که اندیم قدیم روس بدین بارگاه منبع پا و گاه  
 دفع چهره فشار با هنجار و حرکت و حشانه بطهور  
 آمد اینک بخوانند و بدانند که بتغاث اعمال انور



این کلمه دهم ربیع الثانی یک کلمه غم انگیزی خواهد  
 شد که هر وقت گفته یا نوشته شود یکسلسله  
 حوادث اسفناک خون آلود بامدلول خود خواهد  
 داشت حقیقتاً دهم ربیع الثانی چنانچه  
 که حالت دهم محترم زاپیدا کرده و در هر بلاد  
 عموماً و در خراسان خصوصاً محض آنکه  
 مجلسی ایسی از دهم ربیع الثانی برده شد  
 بشرح حضار تغییر کرده و قیافه خون و اندام  
 مشاهده میشود و حالت بشر و پشاشت  
 بقدرت بحال سکوت و تفکری که کاشف از  
 آثار درونی و انعقباض قلبی و تهمخ خون کاس  
 تبدیل از چیکر در دلی دهم ربیع الثانی ایرانیا  
 بینگین من حیث العالم استبداد و فاحشترین سببها  
 بشر و خبیث ترین مشاهد و خائزترین احکا

برویشی ترین حرکات اقدامات متذکر میکند  
 چنانکه خون در عروق از باب غیرت فسر و مسو  
 بریدن اجناب ناموس در آنست راست میشود  
 و انسان از عظم و اناته الهی بخت میکند و شکوه  
 و شبهات در اطراف دهای تنک و مشا  
 فادهی پیدا شده مثل لکه های ابر که از اطراف  
 اخمص صاف و در روشن بر آید دهای ساده و نامکده  
 و بیانات نامشوش میکند ای الا اقل تا چنگ  
 قبل میکند و مشوش بگردا چه بود  
 رویتیر مسکینی بود و سبب که از بغاز بر تنک  
 تا ساحل بالینک طولاً و از درنای سفید و مشا  
 تا جلفای اند با بجان عرضا استاده داشت و  
 نمکته این قطعه زمین بیکصد و هشتاد و دو  
 ملبون و دوهزار و ششصد نفس بواهن

اوائل سال ۱۹۱۶ بالغ بودند که آن سال حدود ۱۰ میلیون  
 مسلمان شهید میشد و به هنگام ضرورت دولت  
 قادر بود که چهار و یا پنج میلیارد تومان طلا  
 بیاورد. تمام این مملکت وسیع و هزاران مملکتها  
 نفوس که در بیست و یک سال تقریباً منقسم میشدند  
 همه مشهور و مکتوب و آزادانه بلکه هویتی و شعور  
 پیدا کردند که من غیر استحقاقی و بر حسب  
 داشت مقام امپراطوری و همیشه داشتند  
 کرده و بر حسب میل شخصی خود سلطنت میکردند  
 بخوبی که بگفتند خدای که در کله پر نفوس  
 از برای افشای مملوونها نفوس شهری و غراب  
 کردن شهرها و بوزان کردن مملکتها کافی بود  
 و هیچکس حق بافرس و چون و چرا در کارها  
 او نداشت این امپراطور جبار و این مجسمه

استیذان که بمن گفتمی برو بحر عالم در قبای ازاده  
 خاصند از چند سال با من صرف تمام همت  
 را بر حسب پولتیک در یاری بطریق سوره خطف  
 بسمت اسیا کرده و با مخصوص مملکت ما را از حد  
 احوال قدرت و بروز جباریت خود قرار داده و  
 بدستهای خودی و بیگانه از او کتاب هیچ ششما  
 در داخله مملکت نامضاقت نمیکرد چنانچه  
 اگر فحایح چند ساله دوستی در ایران جدا گانه  
 جمع و تألیف شود یک کتاب ضخیم خواهد شد  
 که برای اثبات حضرت دهم محمد حسن امیر اطو  
 تا در قیامت کافی باشد و واقعه دهم ربیع  
 نیز از همین فحایح در داخل همین رشته و مستحق  
 به همین استیذان و ناشی از همین دهم است  
 که تصور میکرد که جعی از او باش و اراد

این شهر و بیوهی از منتسبین آستانه مقدسه وضو و  
 بعنوان شاه طبری استبدادخواهی متحصن گردیده  
 و پس از یکسلسله دسیسها و پیغامهای سری  
 بوضع مرسلان جللی از چهار طرف بقعه مطهره  
 توپ بستند و هجوم برده راه فرار ایشان را باز کردند  
 و میانگی از نفوس بیگناه را که اغلب زواران حضرت  
 و در حرم مطهره اش مشغول عبادت بودند در میان  
 محرم مشغول و از خون آن بیگاهان درود بود  
 و فرس و زخم بر آن بقعه منوره دارنگین کنند و  
 با ما آبی که مظلومان و معبدگاه مسلمانان و در نزد  
 تمام ملل عالم مقدس و محترم بشمار است در اجزای  
 معقول دارند که فلم از بیافش فاسر و تکرارش موجب  
 انصهار خاطر است ما مسلمانان باین فحاش  
 گریسته خون دل میخوریم و جز خداوند مستم



که در دلهای شب دزدانهای دله خود را با دزدانهای دیگر  
 و بوزارواح پیشوایان دین خود سلام الله علیهم  
 که بخدمت آنها انظلم میکردیم هیچ ملجا و ذاد در بیخ ایشان  
 زیرا که امروز مثل امروز از سر بهت و اضمحلال خود  
 و کدام قوه بود که بتواند در مقابل آن استدانوی  
 بجه مقاومت و پافشاری نماید مگر قوه حقیقت  
 و مگر باطن شریعت که چون پیمانۀ جبار است  
 ستکاری آن دولت پریم که پیشتر شده است انشا  
 الهی از استین قدرت و قهاریت برآمده و چیزی که  
 بخاطر احدی خطور نکرده بود بشویراه آمد  
 چنانکه امروز که در بیخ الشارح است و گفتند  
 کامل از روزی که در زمان استاندارمقتدر شد و در  
 گذشته است چون بتاریخ حوادث سابق در گفتند  
 رجوع کنیم مکتوب و متعیر شده و خواهری بخواهد



سبیل فیتیان کن که خس و خاشاک و ذر داشته با طرف  
 مستغرق میکند همان قسم این نهضت عظیم نظام  
 انانرا گیسخته و از عزت بدلت و از غنی بفقیر  
 و از غنیان بدین فقیرانبری و باری از تخت تخته  
 و از روی زمین بر زمین روانه میفرمایند  
 کجا است آنکه در هم در بیع الثانی سر بازان  
 میلت اطاعت بقعه مقدسه امام علیه السلام  
 را مثل آنکه بنک را در تور میخواستند بگیرند مورد  
 مهاجم قرار داده و اشیاء نفیسه و مقدسه را  
 غارت میکردند تا ببینند که قصورش دستخوش  
 خوارت و اقامتگاه علم و کارگران کرده و  
 ملکش تجزیه شده و نظامش منحل گشته و  
 تمام ظالم از دست و دشمن کسی نیست که نام او را  
 بیبکی یاد کند بخیر لعنت و نفرین

کجا است آنکه پیشوایان آزادی ما دادند و خرد  
 ما را دستگیر کرده و مثل جانیان و مقتضیان  
 بنا برین کشید تا برینید چگونه فرزندان و خویشا  
 و در بار یافتن زانها از آن میکنند و بعضی را  
 گدار چندین تن از شاهزادگان و صاحبان  
 در جوارق را بجا که هلاک میاندازند ،

کجا است آنکه در شهر ریح الشافعی امنیت  
 و راحت ما را سلب کرده و خوف و وحشت  
 دلهای پسران و بیوه زنان انداخت تا ببیند  
 که امروز در تمام قلوبش قحط و غلا و خوف و  
 وحشت و مرگ فرمائید و است و امنیت و راحت  
 بلامه مساوب و هیچ ذبی روحی بر جان خود  
 نیست چه جای عرض مال ،

کجا است آنکه خیال خام تصرف هندوستان  
 کند

بلکه کل سینا در کله اش جا کرده و در پوزه خال  
 بهین و سینا در پوزه و از هیچ فضاغی و شنگ  
 پروان داشت تا ببندد که بجاغی آن خیاالات خا  
 چه افکار غالی و چه خیاالات بلند گردیدند و  
 همان گمانیکه داخل آدم و قابل اعتنا نبوده  
 امروز بعد در چه کارهای بزرگ پیشوندند  
 این است معنی انتقام الهی و چنین است که  
 عمل داشت و هنوز هر کس نماید چیزهای دیگر  
 خواهد دید که عقیده اش در این باب محکم  
 خواهد شد **وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِيزٌ**  
 سید حسن طبیبی مؤلف گوید  
 پنجاه پیش از دم ربیع الثانی گذشت که جناب  
 اردبیل بواسطه قتل و لطمه دادرش چنانکه  
 کیفیتش ذیلا نگاشته میشود شروع کرد به

بغیر از آنکه تفریباً پیش منال است که دول اروپا  
 یکدیگر میکنند، تا آنکه حریف مشتمل و معلوم است  
 این زمان این جنگ بزرگ دنیا تمامت خواهد بود  
 از آنکه غایت عمل غافل مشوک  
 (فکر همه سنا این)

که هنگام سیاحت و بیعت با طرفین فرانسویان  
 از کینیا یکی از اولایات جنوبی اطریش است  
 دو مرتبه قصد کشتنش کردند اولین مرتبه در  
 بود که او را در سگرسک با اعیان خود در افامیل  
 نشاند و بیعت و عهدی بزرگ با او بکوتوله  
 (پای تخت بنیاد است) یکی از کارکنان مطبوعه  
 کار برنجوب عیب بسوی افامیل انداخت  
 دو نفر از نمایانین یا شش نفر از اهالی شهر  
 زنجی شدند که سگرسک فریباند بقصر رفت و

بعد از پذیرا شدن اینها و همی از او با دوشای گهر و  
 گشت شهر را گذاشت در طوا افتاب میل حکومت  
 اینجا نشد بود و گراف کاران هم روی پذیرا شد  
 اینان که در آن روز بگریختند قصد کشن کردند  
 (خود را روی اوس گرسنگ انداختند) بجا تشرفت  
 هنگام برگردانیدن افتاب میل بکوچه ابریسف که  
 قدمی آرام بیفت صدای دو ششول بلند شد  
 اینها را حکومت خیال کرد بخیر گذشت و کسی  
 توجه نشد چو اوس گرسنگ با عینا گناکت و  
 صاحب فشمه بودند ولی بکل از تحقیقات  
 معلوم گشت سخت زخمی شده و جراحتشان  
 کاری است در میان من بن قائل را که نامش  
 برینیب بشاگرد هشتم کلاس گمنارینا  
 رمضان است با کلاس هشتم متوسطه  
 دستگیر

دستگیر نموده حبس کردند **قشک**  
 افشار فرزندینانند با عیالش، چنان زدند و خوار  
 شدند که اغلب اهل اطراف نصیب شدند و در  
 گذشت که مشارالیه در این ولیعهد مقتول  
 کرد ۱۸ دسامبر ۱۸۶۳ قولد یافته بود و پس از  
 کار در وقت برادر کوچک فرانس بوسپضا <sup>الطریق</sup>  
 اطریق بود تقریباً ۱۰ سال اولی که در گذار  
 سیاهی اخراج می نمود و وقت خود را با مردم  
 که خود او بی آنکه دوست میداشت میگذاشتند  
 ولی از سال ۱۹۰۱ بعد شروع با ذاره کردن بود  
 بر لکنی و تهیه و مسائل جنگجوی با خصم بود و ضمناً  
 بر طریقی که داشت با او با هم امیران و اهلان <sup>میگردد</sup> مصلحت  
 چه با او دوستی زیادی داشت بعد از این اندازه  
 ضد او و اعدای او که در خصم ملکات اطریق میداشت



استمجم صمدان و لداقا تقدانای کاشا شکی  
اعتداس

چون وضع کتاب بر اخصان بود شرح و فایده  
بجای آنکه در این ممکن نشد که بجز بزرگان و علمای  
فقط بجز این از حوادث مهندسی با بطریق تفصیل از  
چراغی یا ترجمه بدون ملاحظه ترتیب از شرف  
مطالعه خوانندگان محترم میگردد و اینم تا آنکه  
از قاریان عظام فراموش شود و خود بهر بود  
استفاده کند و البته برای استبصار از گذشت  
روزگار خود مندانند کاری کافیست که  
(الشجر تنی عن الثمرة) (هری در دو غایت که <sup>کشت</sup>)

اعلان جنک

در سنه ۱۹۱۴ میلادی - مطابق

۱۳۲۲ هجری

- (١٠) اطريش - يسريش ١٠ - صوت - مطابق ٤ - مضاً  
 (١١) اللان - يروس ٢ - صوت - مطابق ٥ - مضاً  
 (١٢) اللان - بقرش ٣ - صوت - مطابق ٥ - مضاً  
 (١٣) اللان - بطريش ٤ - صوت - مطابق ١١ - مضاً  
 (١٤) الكليس - بالان ٥ - صوت - مطابق ٥ - مضاً  
 (١٥) اطريش - يروس ٥ - صوت - مطابق ٣ - مضاً  
 (١٦) قزداغ - بالجرش ٦ - صوت - مطابق ١١ - مضاً  
 (١٧) قزداغ - بالان ٧ - صوت - مطابق ٥ - مضاً  
 (١٨) يسريش - بالان ٨ - صوت - مطابق ١١ - مضاً  
 (١٩) قزداغ - بالجرش ٩ - صوت - مطابق ١١ - مضاً  
 (٢٠) الكليس - بالجرش ١٠ - صوت - مطابق ٣ - مضاً  
 (٢١) زليون - بالان ١١ - صوت - مطابق ٥ - مضاً  
 (٢٢) اطريش - سبيريش ١٢ - صوت - مطابق ٥ - مضاً  
 (٢٣) زوس - بقرش ١٣ - صوت - مطابق ٣ - مضاً

۱۵۹ قرآنسید پندنا - د قواصر - مطابق ۱۶ - ذبیحہ  
 ۱۶۰ انگلیس پندنا - ۵ - نولس - مطابق ۱۷ - ذبیحہ  
 اعلانات جنک

دکھنڈ پیلادی - مطابق ۱۸ - ذبیحہ

۱۶۱ ایضاً ایسا پندنا - ۲۰ - مطابق ۱۹ - ذبیحہ

۱۶۲ ایضاً ایسا پندنا - ۲۱ - مطابق ۲۰ - ذبیحہ

۱۶۳ پندنا پندنا - ۲۲ - مطابق ۲۱ - ذبیحہ

۱۶۴ قرآنسید پندنا - ۲۳ - مطابق ۲۲ - ذبیحہ

۱۶۵ ذوق - پندنا - ۲۴ - مطابق ۲۳ - ذبیحہ

۱۶۶ ایضاً ایسا پندنا - ۲۵ - مطابق ۲۴ - ذبیحہ

اعلانات جنک

دکھنڈ پیلادی - مطابق ۲۶ - ذبیحہ

۱۶۷ ایضاً ایسا پندنا - ۲۶ - مطابق ۲۵ - ذبیحہ

۱۶۸ ایضاً ایسا پندنا - ۲۷ - مطابق ۲۶ - ذبیحہ

(۲۵) دومتا - باطریش ۲۷ اوٹ - مطابق ۲۷ سوال  
 (۲۶) بلعنا - برومانا، ا شامبر - مطابق عمره <sup>ذبیحہ</sup>  
 منجم میداقا - ولذا اقا محمد اقای کاشانی  
 نطق نیکارا کی اکراما کے (مراج) <sup>نقشہ قسوق</sup>  
 بیستہ ایوں <sup>۱۹۱۴</sup> مطابوق تھہ <sup>۱۰۰</sup> نصنا  
 یا نہایت شایستگی و دلہستگی استقبال میں نماید  
 مملکت ما اعلان جنگ دا و من معتقد باینکہ  
 باہمان حس بانجام خواہیم رساند چنگرا ہر گونہ  
 سخت و دشواری ہماروی نہد و اینجا بشما  
 مطنتا بیگویم و از روی قوت قلب قول میدہم  
 کہ صلح خواہم کرد تا اینکہ مملکت ما تہی ماند از  
 سر یا از منتم و کار ہا یکر و بہ شدہ دامن مقصود  
 بکف آریم و در این مجمع کہ ہر یکدل و متحد ہستیم  
 بشا کہ روسای قشوق و باعث افتخار مملکت من  
 میناشد

میباشید و لگوم و آمیند و آری بوده این لشکر قوی و  
 بیاض بیقیاس زاید نشان میسپاردم و پیشتر  
 قشون زاد رهرا قدامی از شما میخواهم و البته  
 یقین دارم که در مقام جانفشانی نسبت بوطن و  
 دولت خود از تجمل هیچ شقعی دریغ و مضایقت  
 روا نخواهید داشت و من منتظر از همه شماها  
 جد و جوییدی را که در آتیه سبب سرفرازی مملکت  
 و موجب افتخار و سلطنت بوده باشد

(که در کتاب جنگ عظیم مشتمل بر بیاض علی نقی زودی  
 المملک الله

فرمان مهاجرتی - راجع به بیاضی دولت علیه ایران  
 السلطان السلطان السلطان احمد شاه قاجار  
 نظر باینکه در این اوقات متاسفانه بین دولت  
 دایره جنگی مشتعل است و ممکن است این محاربه

محدود ملک نامزد یک شود و نظر اینکه روابط  
 و ذاتیه ما بحمد الله با دول مخصوصه برقرار است برخی  
 اینکه عموماً نهالی اگر ثبات نماید حفظ و صیانت  
 این روابط حتمه نسبت بدول مختارانه مطلع باشند  
 کمرو مشرف میفرماییم که جناب مستطاب اجل شرف  
 اکرم انجم مهین دستور معظم مستوفی المسائلک  
 رئیس الوزراء وزیر داخله فرمان ملوکانه را  
 بضمایق نظرهایان و حکام و مأمورین دولت ابلاغ  
 دادند که دولت ما در این موقع مسالک بیطرفانه  
 با اتحاد و روابط دوستانه خود را با دول مخصوصه  
 که کان حفظ و صیانت می نمایند و بدین لحاظ  
 مأمورین دولت را باید متوجه نمایند که نباید  
 وجهی من الوجوه بر او چهار یک و هر از این  
 بعضی دولت اندول مختار عموماً و با انصاف و ادب را

حرمینه برای یکی از طرفین ندادند و با عمل کنند  
 و باید که از طرفدار می بایست کدام از دو طرف را بر طرف  
 و احتیاز نموده مسکلت بیطرفی دولت متبوعه خود  
 را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل خطا بیطرفی  
 و صیانت روابط حسنه با زانچه نیست دولت  
 مصلحت دانند و بعضی برسد در اجزای مقرر  
 آن امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت

۱۲ شهر دیحجه الحرام ۱۳۳۲

( نقد انر شماره ششم عصر جدید )

( بطرف کرد - زندگانی خالیه نزار دود )

از منبع موثقی شرح ذیل واجبع برندگانی نزار

در میدان جنگ تحصیل شد - اعلیحضرت نزار

دویک غارت دو طبقه کوچکی در دو اطاق بالای

باو بر کرد بار و دو نفر از صاحب منصبان در آن

متوقف است چند نفر از مستخدمین در طبقه  
 زیرین منزل دارند سایر رؤسا و صاحبان  
 نظای در مکانهای اطراف خانه جای گیرند  
 عمری ساده و پر مشقت طی میکند از طریق  
 فخرانی محراب بدون تفریح مشغول انجام امور  
 تملکاتی میباشد البتة اش عبارت است از یک  
 نیم تنه و کمر بند و شلوار و چکمه مانند سالدانها  
 اول کار برای که صبح مشغول میشود و در بجلی که  
 نقشه فروک و یواری او میان و تغییر و تبدیلی  
 که در سرحدات واقع گشته و در آنها با اعلامات  
 و بنیاقها نشانه گذاشته اند بدقت ملاحظه  
 میکند با طاق کار میرود و مشغول کارهای  
 خود میشود بهمانه ساعت از ظهر گذشته تا هاد  
 میل میکند و در روز یکده مهینا که مشغول



بر صاحب منصبان نظایر انباشته های مادامه  
 و بعضی مدعوین پانجمی قاپوسه ها را  
 پذیرائی میکند مگر با شایده استعمال نمیکند  
 پس از مختصر صحبتی بگرایک از مهمانها سر  
 او موبیل میشود و بس کشتی لشکر میرود  
 آن وقت مراجعت نموده تا ساعت هفت نیم  
 بعد از ظهر مشغول کار میباشد در این  
 شبی که شامل از سه جود خود است که  
 میکند و آن ساعت ده با سه تا پنج  
 پس از آن دو یا سه با طاق نشین خود میرود  
 نامدتها بیدار تمام پراختهای شهر کوچک  
 خاموش و در پیچه ها تار یک لیکن چراغ نواز  
 مرتبه دوم غارک روشن و خودش مشغول است  
 (فصل در شمارش سال اول چینی)

### معااهدات و تفهیم

بر کرده اند و یکی اعمال متفقین بر داشته شده است و مفاد  
 و نیات آنها معلوم و مفهومی و معلوم میشود  
 و در امور خارجیه گامی بیشتر و پیشرویکها (از روی  
 شرح بطبع و انتشار و مفاد آن است) سرتی دولت  
 اتفاق (در پیشه - فرانسه - انگلیس - ایالتها)  
 نموده است و حیاتیات آن معااهدات معلوم  
 مینماید که چه یککلیای قوم سلطان مملو و  
 وجه حکومت موقتی مغربل شده با اتفاق با  
 انگلیس و فرانسه شرح بخار به بنام ازاد نموده  
 ملل ضعیفه کرده و آن در واقع قصدشان این  
 بوده است که آن دولت و ملت‌های کوچک و ضعیف  
 را که دارای خونی استقلالی هستند تحت حاکمیت  
 خود در آورده و مطیع خویش نمایند و در آنک تمام

کرده و چون بشوند بدیهی است که بر هیچکس این مسئله  
 پوشیده نبوده است و بی تعجب در این است که در  
 دوره گذشته تمام نوازان استبدادی و جهود  
 همیشه گفته میشد که همیشه فقط دفاع از تجاوز  
 دشمن و پامال نمودن حقوق ملت و زمین میکانیک  
 و هیچ قصد دیگری نداشتند و حال معلوم میشود  
 برای حفظ حقوق خود نبوده که چنانکه میگردید <sup>است</sup>  
 بلکه برای اضمحلال دول ضعیف تر از خود بوده <sup>است</sup>  
 حالا متفقین باید اعتراف نمایند که در گذشته  
 خون انقلابی ملهون نکرده و پناهی درین حرب <sup>است</sup>  
 آزادی و نگرانداری خود نبوده بلکه لازم بوده <sup>است</sup>  
 دولت عثمانی را که تا کنون توانست حفظ  
 استقلال خود را نماید و مسلمانهای شام و  
 فلسطین دول اسلامی ایران و افغانستان

الزمان آوردند و تمام خاک اطراف رودخانه دین و  
 ملای را از آن برداشتند و آنجا سکنی دادند و مملکت چین و  
 اهالی آن قدر پسین مملکت را و با آن خزه کلینه دول  
 و ملای را که از قبا و زان متفقین مصون ماندند که  
 و پنبه ظالمانه تمدن ادو پائیمان با آنها تا بحال  
 نرسیده و خفه شان نکرده است بدست آورده در  
 و خوار نموده میاست بجا برانته خود را در باره آنها  
 بخری دادند و استقلال آنها را سلب کرده بدست  
 روس انگلیس فرانسه و ایطالیان شان داده و  
 تمام امور عالم را این دول بدست ظالم خود بگیرند  
 و این همه خون فقط برای بزرگی و سیادت این  
 و مملکت چین در پیخته شده است که برای آزادی  
 در وقت قارین محترم ذاب این نکته نیز جلب  
 معطوف بآید نمود که شمشیر برنده دیپلوماهی

اروپا برای عالم اسلام مشرق زمین پیر شده و برای  
 مکر و ناپایداری ساختن آنها ساج و جاها دهند. پیش از  
 هر یک از <sup>در این مسئله</sup> مسلمانان آنها بیکه جزو قشون روس انگلیس  
 و فرانسه مشغول گردند وقت نمایند زیرا آنها  
 در راه سایرین خون خود را ریخته و وفا داری  
 بینمایند در صورتیکه آن سایرین از خدایات  
 و جانفشانی آنها استفاده کرده و بدست خود  
 آنها را با پیشه خدعه و مکر از روی زمین <sup>میخواهند</sup>  
 براندازند (فلا تفرحوا به سال اول بهاس)  
 مؤید و مناسب این <sup>مسئله</sup> <sup>فها</sup>  
 نطق یکی از فرزندان جنک اینلاف مثلث است  
 که مؤلف بعضی از جمله های آنرا بدین تصرف  
 مدعیان آن <sup>برای</sup> کتابی یافتن مسلمانان از خیار  
 فاسد آنها که درباره دین و این ما داشته اند



قوه عقل و انصاف داشته باشند خواهند دید که بسیار  
 واقفان ما بر آنها یک امر بسیار که من شرعی و عقلی  
 بلکه نوسانه زمین قوانین طبیعت است که خود انا و  
 اسباب و اهریضانی میگردند و ما پیدا و شده ایم باید  
 حقوق خود مانده از دوس و انگلیس و فرانسه که  
 ممالک اسلامی را غارت کرده اند مطالب نماییم  
 عجب ایشان چه حق دارند الا حق غیر از قوت و  
 غالبیت که فطرت انبیاء و ولایت کائنات است  
 یا ضعیف یا غیر از اضحلال و جزه قوی <sup>تند</sup> می توان  
 تصور نمود آیا بعضی را غیر از قوت و فغانصبی  
 اگر اینها را مسوولیت دادیم و از اتحاد اسلام بترسیدند  
 چه خواهند شد اینها که شکر ازادی مذمت  
 در مستعمرات یعنی چه ما اگر بوقت نگاه کنیم  
 می بینیم راهی که پدران ما میروند و ما در آنجا

ما در قرون وسطی گرفته بودند اگر چه خیلی شدید  
 و برخلاف رفق و نرمی بود لکن بسیار مناسب  
 شایسته بود این فکری که کیشها تازه نموده اند  
 که ما در مستعمرات برای اطفال جهاد پنجاه ساله  
 مدارس مذهبی باز نموده و پدرها را اجبو کنیم که  
 اولادشان را بدست کیشها بدهند فکر نیست  
 بسیار عالی و شایان تقدیر و کیشها با یک دفعه  
 دیگر ما را از همین منت فرموده بودند که خیلی منفع  
 شدیم که در آشنای تبیین هر که نصرانیت را قبول  
 نمیکرد بشبها ملاحظه و طبعین او را آنگاه  
 و میدان صرف میکردند در حقیقت لامذهبان  
 و فرنگی را با آن مسر لا عن شعور عجب کارهای  
 بود که برای ما صورت میدهند نفع اینان بعالم  
 نصرانیت از نفع ملامانیا اینکه در بلاد اسلام  
 منتشر



یا حال تا نایسته خوام را از دپاشنا سلام منزه  
 مینازند که گنایت بلحاظ اولین و سپه  
 گو مشرفان بجا و حکومت مشرفه نما در آن  
 سر زمین کو اسام و قرائت است بهمان ترتیب  
 که بطور کپی قلا دستون و نما بسوزد و خویش  
 و سراد وارد گری و سازانوشا و زانویست  
 فضلا اجرای این ماده قانونی وظیفه دولت  
 استلاف مثلث است ماده اول - بسن منا  
 مدارس و مکاتبا آنها با این معنی که مسلمانها  
 حق نداشته باشند که الف با بی هیچ قومی را بسند  
 و بخوانند بلکه باید عموما جاهل بقرائت کتاب  
 باشند مگر بطوری که کتیبشان صلاح دانند  
ماده دوم - هیچ قانون از قوانین اسلام  
 مثل نکاح و طلاق و مواردیست محترم نبوده باشد

ماده ششم - مسلمانها اکتنام حقوقی مدنیة  
 محروم باشند. ماده پنجم - مسلمانها باید تمام  
 امیال و اموال خود را در اختیار دولت  
 قرار نمایند. ماده پنجم - دولت ایندوستان  
 در اجزای این مواد قانونی در حق مسلمانان  
 بوده و هرگز آنها را نبردند. مسلمانان  
 اگر این قوانین جاری شود و این علاج بر ایشان  
 مسلمانان نوزائیده شود بلا شبهه در نصف  
 دیگر اکتنام در دست مسلمانان خواهد بود. خواهیم  
 و کرده و سبک و پنجاه میلیون مسلمانان در  
 خواب نخواهند ماند و یکسایف بدارند و  
 ممکن نخواهند بود و در پای عقلای ما  
 نصف کارگان مسلمانی را در دست  
 در دست و در دست همگام که در دست  
 در دست و در دست همگام که در دست

کوانچه برای اسلا میول برگوا از اجرای مواد مذکور  
بناغ ستوان بود حل بر مشکل بنا و امانت  
و قابل اعتبار نیست ۱۱۱۱

بشیرین بشر خطابه های این چنین مرا  
ذاتی بر روی یک مساجد و مقامات مشکبک شما  
ز اعز و عزیز نمودید و با لایحه تبری پای سلاطین  
تبعاً که دوس با آنچه شده بدستگد و میباید  
شده و یاد شما از آنکه بگذران این چنین شما عا و شما  
مفقه شما از شکس که فشاری مصنوعی  
بمحوظ نخواهد ماند و حیات کلی شما از آن خواهد

این چنین میگویند

ای سلا آنها مشرق ای اهل ایران ترکها  
ای آن ملبی که سرمایه داران طماع اردو با شما  
شما اهل شما ازادی شما خادات شما وطن شما را

برای خود سزاگیر قرار داده و بزاد و مستندان  
 مشغول بودند. ای مسلمانان نزدیک است  
 اوطان شما از کف آن دزدانی که متوسل این  
 خاربه عالمگیر بودند رهائی یابید ای مسلمانان  
 بشما خبر دادیم در یازده ضبط اسلامبول پادشاه  
 محرم باد تاج و تخت ما بیکلام معاهده نموده  
 و آن معاهده را اگر نسبی در دوره حکومت خود  
 امضا کرده بود ولی ما این معاهده و تمام آن  
 معاهدات مخفی دیگر و ادیدیم و بدو اوقات  
 حکومت روس که ضلالت بدست کپسار یا علی <sup>تضم</sup> حاجت  
 بالمره بر ضد پلینیک خصم خاک و دیگران <sup>شد</sup> میباشد  
 اسلامبول یابید در کف مسلمانان باقی همانند  
 همین مراجع با این سبکی <sup>شد</sup>  
 باز بشما خبر دادیم که معاهده را که در باره <sup>تضم</sup> تقسیم

ایران شو که بودند دریدیم و نالفت کردیم و محض  
 صلح تمام قشون خود را از ایران مراجعت خواهیم داد  
 و با جهانی ایران اختیار داده خواهند شد بطوریکه  
 میل خواهند با کمال آزادی زندگی نمایند.

### نصیحت

ای مسلمانان حال که هر جهت حوادث روزگار را  
 این مقدار برای ترقی و تعالی شما همیشه مساعد  
 چیده و اسناد رقیبت و عبودیت شما را بدست  
 نین و زغای آزادی خواهان دو سینه دریده  
 این سخنان را غیبت شما برید وقت را از دست  
 نگذارید هر کدام برای دهنای خود از چنگال  
 ظالمانه دول استعماری تلاش و دست و پا کنید  
 (فصلنامه شماره ۱۲۷ سال اول بهار)

لله المثل

صد شکر که از عاطفت جنت بر زبان  
 گذردید در خوشننده ز تو اختر ابران  
 کوان هنری شاعر خوش طبع سخن دان  
 ان فخر ادبیان عجم ثانی سنجیان  
 تا بنکر و اینک شده ایران چو گلستان  
 دپ گگر خوردانده و حیرت که بدینسان  
 بشکافید پیندا انزل این سخن بر زبان  
 وقت است که در علم و هنر سخت بگوئیم  
 و زیاده دانش قدحی چند بنوشیم  
 فرمان خورد را بید پر بر و بنوشیم  
 تا جامه عزت بسزاوار بنوشیم  
 مسنویب پیشم که شایسته نوشیم  
 گویند گوشت خود را بضر و نوشیم  
 امش کشور چشمید و فیرد و خوشایان

از ایشان کشور بدو چیز است مصور  
آبادی نایب و اما پشانت کرد  
وین کرد و منوط است بدستور هند  
کزای زمین دام کند صق و کبوتر  
این هر سه درختی است برومند و گهز  
کز اردش و عدل ملک پیشه کند  
امری نر شها زاد کنی هست ناکر  
اگر که ز هر جانب مانع شد مفقود  
اثر سعادت را بینی هر چه مشهور  
اسباب ترقی شده امباده و موجود  
مستور سعید و شیخی زانند و مکرود  
بیمت است که از دست دوی شاه دستور  
سوگند شما را بهمان خالق معبود  
و قلم است که با نر ایستد بکن بسک

ناپسند کنی قصه رو بپسته و بولشوی  
 ناپسند ذن پار پس و ز قفقاز و زود ک شو  
 یو چیز و دیگر بار بزرگ بیج غم از نو  
 از دست منده فرصت وزی علم و هنر و  
 با داس خورد خار و خس مشک تو بدو  
 و ز جهل بیندیش و بهل لیک و نالو  
 نامرکش طریک مرانی بر کسب درگاه  
 ناپسند بخواب اندر ای فرقه افسرد  
 ناپسند نفاق و حسد ای سرده مشیبا  
 ز نهار از آن عادت زین خصیت ز نهار  
 بدی بچی ما را بود این فضل و سکر نادر  
 از من کن شو این زکته و اندازه نگهدا  
 بر گو نرهد از حسد و کینه و ازاد  
 آنست خطا جوی و خطای و خطا کا



ای بخت آن مجرمی تا کی و تا چند  
 خود زایر نمایند بیتی و ترکند  
 در گوش می دارم تا اسنادی بپند  
 کو کفایت سالی سر شاگرد  
 در فضل و هنر گوش نه در خروج افتند  
 کاینها همه هیچ است بتی که  
 از آن نرسد که قیمت جان افسان  
 نور بصیر ای پسر یا خرد و هوش  
 پندی و حکمت بشنود منای فلان  
 فرزند هنر باش و در این که بشنود گوش  
 دانش و ذرات شود تا بار و هم  
 صگوزدگی خوش طبعی باری نبوش  
 از یاد برد آندایش سندان و سوز  
 بر گفتن آنانکه بجهت سگس و سنان

انهدا اسکنان متبدلان و استیفا  
 فرشته رحمتی که سعادتش بشهرت او دظلمت شهر  
 شفقت خود گرفته در او کثرت از مالک برای  
 اجرای حریت پرواز می نمود با انوفه برکنگها  
 قلاع مستحکم استبداد روستیه فرو نشست  
 شجره مبارکه که بخون قربانیهای انقلاب کبیر  
 فرائض آبادی گردیده همینکه در آن سرزمین  
 ریشه درویشد و اندکها اندک تمام کره ارض را هم  
 بر سر سینه فیض بخش شاخه های پر و منده خود  
 آورد ایامه ستری در کار بود که مملکت وسیع  
 رویشد و انا کون از این فیض عظیم محرم و مشهور  
 گردانیده بود حرف نظر از ترکیه که بواسطه <sup>دین</sup> مجاز  
 اروپا کم پیشی از مدینه است از کتاب نمود خویش  
 و چین که در پشت پرده ظلمتی که همین روستیه

در مقابل ناپیش بر تو خود بشید ثقی و نعلانی از این  
 کشید که تعیش می نمودند عصا زنان و افتان و خیزان  
 خود را شاهانه حریت و مشرفیت رسانیدند  
 در هیچ عصری فقط روئید بود که یک جناب  
 ضعیف بر روی دلازای محمود بیشریت کشید بود  
 و پس از کج بود و پینه در هفدهم اکتبر سنه  
 بموجب فرمان امیر الطوری که حداد ممالک و طه  
 در آمد ولی مع الشافیه من تولد نامسمود  
 ناقص الاعضاء تولد یافت بواسطه اینکه  
 بزرگترین دشمنان نوزاد من بود و نامهربان  
 و بلکه های حضرت شعا را بودند بدو و پینه  
 ظاهر ازاد بود اما انسان خجالت میکشید که  
 آن مملکت را مشروطه بخواند زمانیکه میسر بود  
 با هیئت دو ماد در لندن بود در ضمن نظر گفت

و چنانچه در پیگردن عده دول مشروطه حکومتی  
انگلیسیها این مطلب را با تمسخر و استهزاء تلخ  
میخوردند مشروطیت رویت چهارک بود از  
دوستان که بموجب ماده ۸ قانون اساسی  
در هر اسبسون ذراعات منقول و مقید گردید  
و این ماده منحوسه اختیارات دولت مستبد  
و اینست که وسعت داده بود که اگر کابلی کلا  
ملک دربارت (مشاور) گرد میامدند سوی  
تصدیق و امضای پیشنهادات دولت <sup>مستبد</sup>  
هندا کاری نداشتند لذا روزی در اختلاف  
بین دو شاه و دولت فرانس با فتنه کار با استخوان  
نزدیک میبشد تا کار بجائی رسید که از نقطه نظر  
حفظ وطن خاتم زادن بان اوضاع و محالات  
مفیدتر حکم و جرمه و فریضی عین اعزاز مسکرت

هنگامیکه در چین و ایران حکومتی که مستور و کلا  
 یارلمان میباشد و مشروطیت حقیقی تشکیل یافت  
 اداره کنندگان حکومت رویتند بر خود زافعال  
 مایشاء و افسند ابدامسئول و حسابده کمی تصور  
 در خالتیکه رویتند بواسطه جنک اشک احتیاج زاجتتا  
 خلاکها نجرانهای نظیمهای داخله و خارجه داشت  
 و بجز عنادهای جاهلانند استبدادی از طرف حکومت  
 ایران عسائی نمیپشد و کابینه که تمام امور را بکف  
 از بر کردن کینه یوانی فراغت حاصل نمیدو و عهد  
 آنها ب تجربه آنها یکتفرامیرا طور نیکلای دوم بود  
 ولی آخر معلوم شد که اگر چنانها با بکدرت کپها زیور میکرد  
 ولی بکدرت دیگر مشغول کردن قبرهای خود بودند  
 علی الصباح که سر از خواب غوش برداشند شبانست  
 آنچه برای آنها باید بزیادد کمال و بجاهت زاید بود

و ملک بیدار و پیوسته قوی ترین است که استبداد مطلق  
 زاد در هم شکست (فتاح)  
 استنعماء ناعنه امیر طوی

مگر چینی که کشمکش بزرگی با دشمن تمام و چینی که خیال  
 عیب و ساختن نازا داده داریم و مندر سال برای رفی  
 این بخانه جدیت و کوشش شده است خداوند است  
 نازا افزون نموده بدینجی بزرگتری بروی رسانده  
 و اعتدالش و زجرات داخل که نشایح و <sup>دست</sup> <sup>و چشم</sup> <sup>و سپهر</sup>  
 جنگ و مقاصد رو سینه خواهد داشت در هم  
 شده است شرف قشون شجاع ظهور و ضعف  
 و سراسر انجام گاه و وطن عزیز آجدادی نازا داده در پیسناده  
 با امر قیمت جنگ و اعتماد است داده نایاب است که استیفا  
 مظفرانه خاتمه نایاب در همین نظام ما آخرین کوشش  
 خود را بعمل میاورد ولی نزدیک است که قشون و

با اتفاق متحدین دشمن را مغلوب سازند و در  
این ایام بخوان جنات رویت ما تکلیف خود را  
بر آن دانستیم که با ملت اتحاد را مسر بوط سازیم  
و تمام قوا را بجهت فتح مجلان تشکیک دهیم  
بنا بر این با مسکلت دوم تشکیک دادیم که جهت  
منافع ناکند از سلطنت استعفاء هیتم و  
انگاد نام ناکند گادیم چون ما مثل مجرا شدن  
از قسرتند نیز خود نیستیم و داشت سلطنت را  
بلا در مان پیکار میل تفویض بینا ایم و نگاهدا  
فاج و تخت دادا تیر از خدا و ندمسکت بینا ایم  
ما برادر مان حکومت را عطا میکنیم که با اتحاد  
با نمایندگان ملی حکومت نماید و با اسم وطن  
اجدادی قسم یاد کند و تمام فرزندان غیر قیم  
میداریم که تکالیف وطن پرستانه خود را بجا





و این مبلغ کثافت نزول قروض آن دولت را میدهد  
(نقل از شماره ۳ بهائیه سال اول)

### فصل ششم در سبب کلاه

پیکلای قوم امپراطور مخلوع رویتیه که حسب الامت  
حکومت بوقتی مهوری رویتیه بتغییر سبب شده  
انجرا بیخالی خرابا غناوه تمام و سائلی از افراد هم نمود  
در موقع غریب که قراول ملتفت شده و او را دستگیر  
نموده اند (نقل از شماره ۳۶ بهائیه سال اول)

### فصل هفتم در جنگجوی

دیشناک با پارلمان المان بدوازده ملیارد که  
حکومت بجهت مخارج جنگ نقاضای اعتبار کرده  
راهی فراده و وزیر مالیته کونست درودن مقدر  
نظن مفضلی از یاد کرده و وزیر امور بیرون میسکو بد  
اعتباراتی که حکومت تا کنون نقاضا نموده

بجاء و دو میلیارد مارک میشود و پنجاه بیست و یک  
بواسطه اقساع میدان جنگند ترا فسلوانی  
و در دو بروجا در این چند ماه آخر هشتاد و دو  
میلیارد و یکصد و هشتاد و هفت میلیون خرج میشود  
و در پیش بود پس از بسط کلام در موضوع مائیه  
فرا فسلوان انگلیس و نیز در موضوع مائیه خوانمان  
و کیفیت قروضی که در این مدت جنگ دول  
متخار کرده اند میگوید بعد از آنکه آنچه عساکر  
تحت سلاح از این قرضه بنام خود کرده اند  
یافت شود معلوم خواهد شد که این دو از ده  
میلیارد قرضه حاضر و فقط چهار میلیون قرضه  
پرداخته اند که معدول آن از قرار هر یک نفر  
سه هزار مارک باشد مستر جیمز گویند  
چون لفظ میلیارد در محاسبات جاریه کمتر کاربرد

میشود و اغلب مردم بمقدار واقعی او یک پیمبرند  
 میگویم هر میلیارد هزار میلیون است و هر بیلیون  
 هزار هزار که هر میلیاردی هزار هزار باشد  
 بتکرار لفظ هزار سه مرتبه و علاوه بر این بدو مثلاً  
 ذیل معنی میآورد و تقرب میکنیم اولاد رسول  
 فرزندان مسکوک و رواج فرانسه و مدارک مسکوک  
 رواج المان و شلنگ آن انگلیس و کرون آن  
 اطریش و قران رواج ایران است اینها همه در  
 حجم و وزن متعارفند و نیز هر دو شرفی نادان  
 بیست و هشت میلیارد قطره است بنقربین پس  
 يك میلیارد در فرانك یاد و قرانی بهلوی هم  
 چیده شود بطوریکه یکصد مستقیم دهد <sup>البته</sup> بیست و هشت  
 آن خط چهار هزار و شصت و شصت و شش  
 خواهد داشت از هزار هزار فرسخ شش هزار و شصت



لهذا در کتب قیمت ثانی و النسب دانستیم  
 در خصوص تلفات المان منعی که بتوان آرد او  
 کتب معلومات کرده اند اما اخبار قسمت از ۱۳۱  
 جلد دفتر چه بنامه که چندان دفاتر مربوط ۱۳۱۷  
 صفحه میباشد که آن دولت نشر داده است تلفات  
 دول متغایب در عرض دو سال بقدر ذیل است  
 در اول گشتگان حسن ناقص است

المان — (۸۸۵۵۰۰) (۲۵۱۵۴۴) (۱۰۲۰۰۰۰) (۳۰۰۰۰۰)

انگلیس — (۵۶۸۰۵۴) (۱۷۷۶۹۳) (۵۳۳۰۸۲) (۱۱۵۰۰۰)

عراق — (۱۵۰۰۰۰) (۳۵۰۰۰۰) (۱۰۵۰۰۰) قلمدانند

بلغاریا — (۲۵۰۰۰) (۶۰۰۰۰) (۱۸۰۰۰) (۱۱۰۰۰)

امروزه بر دول متخونه مرکزی شورای استرانه  
 ۷۳۵۵۷۰۰ هفت میلیون و پینصد و شصت

پنج هزار و هفتصد تلفات وارد آمده است

# مضفی

انگلیس — (۲۰۵۰۰۰) (۵۶۲۰۰۰) (۱۵۴۳۰۰) غلذائشده

فرانسه — (۹۰۰۰۰۰) (۲۰۰۰۰۰) (۲۰۰۰۰۰) (۲۰۰۰۰۰)

ایطالیا <sup>در عرض چهارده سال</sup> — (۱۰۵۰۰۰۰) (۲۴۵۰۰۰۰) (۷۵۵۰۰۰۰) (۵۵۰۰۰۰۰)

بلژیک — (۵۰۰۰۰۰) (۱۰۰۰۰۰۰) (۳۳۰۰۰۰۰) (۶۰۰۰۰۰۰)

صرب — (۱۱۰۰۰۰۰) (۱۴۰۰۰۰۰) (۶۲۰۰۰۰۰) (۲۰۰۰۰۰۰۰)

بفزار مشهور و دول متفق که هم در مدت دو سال سوی

روس - رومانی - ژاپون - پروتقال - فرانسه

۱۸۸۰ء - ۱۸۹۰ء شش ماهون و چهل و هشت هزار و هشت

نفر تلفات دادمانند (ایورونی) نقلی تمامه ما ندم

## تلفات فرانسیه

نظر اینکه اول و اصله از پیشتر گزارده بر کتبی الحاد افاد

چنگ تا کنون تلفات در پیشروناضیهن بالغ بر

دو میلیون و یکصد و پنجاه هزار نفر است ۹۱۵۰۰۰۰

انقلد کر شمشاد و مرا کا هئی مثال پشمه

## کلیسا شهرت

کلیسای ناپنجی قدیمی در شهر ریمس (فرانس) بنا شده است  
 اما اینها شروع به تخریب شدن نمودند چون قسوت  
 این بنای عالی در عالم ناپنج نادر و وجودش  
 از برای حفظ آثار قدیمه عالم به بهترین گواه عالی  
 مقداری بود و بعلاوه آثار و اشیاء نفیسه  
 و زیوردهای عتیقه گرانها در آن کلیسا  
 و مجلل موجود بود فرانسویان نخواهند  
 هیچکس ناپنجی تفتود شود لهذا عده کثیری  
 از تبعه المان را که در شهر اسپر بودند در  
 طاقهای کلیسای ناپنجی بود جای داده و گفتند  
 بالمانها که حالا شما را تنها کلیسا را خراب میکنند  
 بلکه صد هزار تبعه المان را مقدم خواهید ساخت

ولی تو پنجاثر المان کو با چشم و گوشش زابستہ بود  
 و این فراتر از آنجا دیدند نیز از بلا فاصله تو پها  
 پتیش آمد و او از مجوسین گذر پر هزارهای کلینا  
 شپندہ شد و پس از قدری فاصله دیگر نزد آن  
 عمارت اثری باقی نماند از مجوسین نام و نشانی  
 جای ماند (نقل از کتاب ... لکھنؤ نو پھاس)

### کلیپتا ترکس

گدایان این کلیپتا کہ بواسطہ بیمار دغان شہر  
 رہس بان خرابی وارد آمدہ است کہ مطبوخات  
 فرنگستان مکرر چپھا نوشتہ شدہ و مطر ح مذکور  
 قرار دادہ شدہ است اما بدہی است و قتیکہ شہر  
 کہ هنگام چنک بیمار دہ می کنند نمیتوان احتیاط  
 نمود و احراز آن جُست کہ مخصوصاً بیک محل  
 معین ان شہر خسارتی وارد نیاید شہر رہس



که یکصد و هشت هزار نفر جمعیت از است در شهر  
 شرفی پاریس بقاصده بیست و هفت فرسنگ  
 و محل تجارت عده پانزده های لیسی و کوشک  
 دودنه خوک و شراب شایانست یکی از  
 خلفای مذهبی موسوم بسن رومی در هزار و  
 چهارصد و بیست سال قبل از این کلودین زاکه او  
 سلطان مسیحی طوائف عده شد و کلیسای  
 منور غسل تعین داد که در هنگام اذای این  
 و شیرینات و پراختاب ساخته گفت ای زود  
 مند پرغور سرک زانم نموده چیزها که میسوزان  
 پرستش کن و چیزها که پرستش میگردی بسوزان  
 از همان عصر بیعده رسم بران شد که سلاطین  
 فرانسه از آن کلیسای فقید و ناجگذاری نموده  
 روغن تبرک به پیشانی ایشان میمالیدند

چنانچه ژان دارک شارل مگنم زاپس از پیرن کرد  
 انگلیسها از شهر ریمس در همان کلیسا بموضع  
 و تقدیم دادا و دره ناجگذاری  
 تشریفات ناجگذاری تمام سلاطین باسندنا  
 هنری چهارم ولوی هجدهم در اینجا واقع شد  
 ترکیبات و ساختمان سردران کلیسا بمقاد  
 و معروف و چاپته من بود یعنی سن دمی دو  
 همین کلیسا مد فون است این شخص کرسن  
 بیست و دو سالگی بمقام خلافت مذهبی رسید  
 در مدت عمر خود علاوه بر کلودیس بسیار از  
 ناموران را بمذهب عیسوی در آورده و در  
 نمود و پنجاهگی وفات یافت و در عدا متقد  
 بشمار درآمد غره اکثر برای او چند میگردد  
 امسال نمیدانیم بسیار در مان شهر ریمس یارود  
 عید او چه قدر فاصله داشت در حال یاد

از خصوصیات این کلیسا آنکه حقه مقدس که  
 بعضی گفته اند ملکی بصورت کبوتر بسینه  
 آنرا از اسمان برای سن دی نازل ساخته  
 و در غنی دوران ظرف بود به پیشانی سلاطین  
 میمالیدند تا زمان دولوسین فرانسه در این  
 کلیسا محفوظ داشته که در صد و بیست سال  
 قبل از این یکی از وکلای ملی دوره انقلاب  
 موسوم ببول که ماموریت شهر ریچس داشت  
 آن حقه را بیرون آورده در میدان بزرگ شهر  
 ریچس بروی سنگ نهاده با چکش از آنکس  
 و نابود نمود (اعلم الدوله)  
 نقل از عین بصر در شماره پنجم سال ۱۳۳۲  
 الما نهاده که سلطان ریچس  
 و شوشیچ اثر و پین المانی چهل و یک

در سوساد زوانداخته خانه های چوبین را مشتعل و  
 با ذار و خرابا بناهای بخار و خراب و منهدم ساختند  
 یک یک هم در میان جمعیت که مشغول فرار بودند افاقا  
 هشت نفر را مقتول و بیست و شش نفر را مجروح کرد  
 (تذکره ایستادگانه عصر جدید ۱۳۳۳)

### و کشتی که در برابر باران میبک

روز بیست و پنجم دسامبر شهر و دوشو ساعتی پس از  
 هوا ناگهان کوزاید ساعت ۱۳ ظهر طیاره های المانی  
 بنای بزرگ کن در روی شهر را گذاشتند ابتدا عده  
 طیاره ها سر بود پس متدرجا از باد شد و تشکیل یک  
 جهازان هوایی نمودند این جهازان مانند یک  
 قافله از طیسور یا ایل می سر شهر را فرا گرفتند و در  
 خطهای مختلف بزرگ کردند و مخصوصا نقاط پر  
 جمعیت شهر را بیشتر در تهمید میدادند اما

پیمانان پیش از اقدام بوظیفهٔ بیمار درمان چستند  
 دیده که در وی شکر گشته و گونه گونه هنر از مائیهها  
 میگردند چیزی نگذشت که در بین اهالی شهر افتاد  
 یک بوشن و تلاش مخصوص پیدا شده و تمام حیلان  
 دیدند طیاره های المانی کار جانباری دهند  
 نمائی را یکسوفهاده و دارند یک حرکت جدی  
 صورت پیدا دهند پس کم کم صدای مهیب ترکیب  
 بمبها از خیلی نقاط شهر شنیده شد و آن بان  
 این صدا شدت پیدا کرده یک غرش مدهوشی  
 ناسر شهر را گرفت خاصه که توپخانه روس چیز  
 برای مدافعه طیارهات المانی آغاز فعالیت نموده  
 و بواسطهٔ افس فشانى خود بر مول و دهشت منظره  
 افزود با این سیاق چند دقیقه شهر و روستا در میان  
 این غرشهای رعب افکن و جانکاه با نهایت هشت

گذرایند این نظره اگر چه نس و خوشنایک و مو انگر  
 بود مع ذلك بعضی لوحه های رنگارنگ گفت  
 امیر قشکلی می نمود قدوای صاف یکریسه امیر  
 پاره سفیدی نمودار شده این این سفید آرد و دها  
 غلیظ آتش فشانی توپخانه روس قشکلی یافت بود  
 فعالیت توپخانه روس با آنکه خیلی شدت داشت  
 بمب اندازان المازان<sup>اصلا</sup> است ضرر برساند بمب  
 اندازها بدون اعتناء با آتش فشانی توپخانه روس  
 در کار خود و ام داشته و بمبها را از پی هر یک سکر  
 لاینقطع فرود می بینند خواب کار بها که از این باب  
 بمب درود شو حاصل شد در پاره موارد خیلی مد  
 و شایان جهت بود در شدت تخمینات این کافی است  
 که در شوارع و خیابانهای شهر صفها و سنگها  
 بمب اندازان تاب بمبها را نیاورده و بهیچ جا که فرو

بی افتادند چنانچه های عمیق و خندتها احداث نموده  
 خاک و سنگ در میان در حالت گرده و غیره بشکل عمود  
 یا سمان بلند میگرددند خیلی از ستمها عمارات  
 که هدف بمب شده بودند خراب شده و خسارت  
 کلی یافته بودند از این همه بمب که بشهر انداختند  
 فقط یکدانه اش نرسیده بود انهم بگل و لجن راست  
 آمده از آن جهت منفر نشد حاصل اینکه این بار  
 بمب قربانیهای کمی نداشت شلیک توپخانه ما  
 یا توپخانه های آلمانی نرسیده و ضروری آنهاست  
 وارد بکنند و مثال آنکه شماره ها در مسافت خیلی  
 یا این شهر میبودند ولی توپخانه ما در ضمن این  
 بکجا نتوانسته است هیچ بمبی بطیارها المانی نماند  
 ( قتل از اسکی اسلوه ) ( قتل از شیا ) ( عصر جدید )

عدد اسکی چنگ

در سال ۱۸۰۳ جنگ تمام دولت متخاصمه گذشته ماه قبل  
 از این قدری پیش از سه کرده بوده است که بشمار  
 ذیل قیمت میشوند - اسراشکه المانیها گرفته اند  
 ..... ۷ نفر - اطرش ..... ۵ نفر - فرانسه  
 قریب ..... ۱ - انگلیس ..... ۲۵ - روس  
 تقریباً ..... ۳ نفر - صربی ..... ۵ نفر - قزاقان  
 ..... ۵ - ژاپن ..... بنا بر این تا سه ماه قبل  
 انسان و اطرش از یک کرده و نیم صد هزار نفر باقی  
 امیر گرفته است و از یک کرده و کمتر امیر داده اند  
 انقل از کتاب ..... (۱۳۳۲) (جزانده هندی)

تبعید از سابق نیز است

روز اول ماه اگوست جمع علی الطلوع نیکلادو  
 امیر طور مخلوع و در حقیقت با خانوادهاش که عبارت  
 از سه دختر و یک پسر و زنش با خدم و حشم باشند



از مگانیک بود به تو بولسک که یکی از شهرهای سپستان است  
 تبعید شد با آنکه مسافرت نمود با نجا برای آنکه بچشد  
 لذت زندگی در جانی را که هزارها مظلومین بوسه  
 احکام ظالمانه او در آنجاها مجوس بوده و نااهای  
 سوزناک آنها را جز با آنها هیچ و بعضی اوقات  
 خوسهای سفید شمالی و باسکهای دریایی که دیگر  
 نمیشیند ، بخود نیگلا ازد و هفتقه قبل اطلاق از این  
 مسافرت داده شده بود و او مانند یک شخصی که بیک  
 مسافرت خوبی اذ روی میل میخواهد برود با آنها  
 اذ این سکونت برای حرکت حاضر میشود و دخترها  
 او هم با نهایت شوق و شغف آماده سفر شده  
 و با شادی و خرمندی روز حرکت از بخاری که  
 در آن مجوس بودند بیرون آمدند و او موپیل جاگ  
 بر عکس آنها امپراپریس الکساندر قوق القاده

از این پیش آمد مضطرب و پریشان بود، شب ۳۱  
 ماه اپریل بنیکلار سما اعلان نمودند که فردای  
 آن روز حرکت است و تمام شب را اهل بخارت که  
 عبادت از مستخدمین خانواده امیر الطور سابق  
 بودند بصورت تنه لوازیم سفر چرخاخذند <sup>هنا</sup>  
 شب گر نسکی بخارت بگویند آمدند <sup>و العالیها</sup>  
 لازمه را داده و امر نمود اطراف منزل را قوای  
 جمع که اطینان کامل بانها بود احاطه نمودند  
 و ساکنین آنجا را از قبیل پیشقدمت و دربان که  
 سابقا اجازه خروج از منزل داشتند <sup>بهمچو وجه</sup>  
 از جای خود حرکت نکند ولی معلوم بود که  
<sup>هنا</sup> <sup>هنا</sup> همگی این حرفها اهمیت نمیدهند <sup>و بسا</sup>  
 از نصف شب گذشته برادد امیر الطور <sup>مخلوع</sup>  
 (پاول) نزد بنیکلار آمده پس از <sup>و با</sup> <sup>و با</sup>

شاه شایه پادگان خانواده سلطنت هم با وجود  
 اینکه مسبوق بودند که روز بعد نکلا باید بسیر  
 برود هیچیک بدیدن و خدا حافظی با او نیا آمدند  
 با الاخره صبح روز اول اکوست چند تنگا او توی  
 حاضر شده قبل از ظهر خود نکلا با اتفاقا دورگوا  
 و (تا بیست) از عمارت خارج شده و با نهایت  
 مشانت ددا و توموبیل اول قرار گرفت پس از او  
 امیر الطرس با عجله و شتاب و ترس و اضطراب  
 فوق العاده دوپده داخل و توموبیل شد  
 ولی دخترهای امیر الطور و پسرش خیلی شاد بنا  
 صحبت و شوخی و خنده کریک او توموبیل  
 باتفاق لله و بپهد بیساج و تخت و یکتره  
 و یک کورد نور و خانواده پر و فسور ابوتکن  
 که از خدمتگزاران با وفای خانواده نکلا بود

وهستند حرکت کرده بکار راه آهن آمده حضرت  
 عیون داخل اطافهای ترقی که عبادت از مکتب  
 اطاف و مخصوصا برای خانواده امپراطور مخلوع  
 آماده شده بود گشته تدبیری از اطافها هم هیئت  
 حکومت موقتی برای مشایعت قرار گرفته  
 گرفتاری هم آمده با امپراطور سابق و داع گفته رفت  
 سپس قرار تعیین بجزوهای اطافها بسته  
 پرده هزاراویخته زن حرکت کرد بعد از عبور از  
 استانبول اول هیئت حکومت موقتی هم و ذاع  
 نموده مشایعت کردند و راه آهن بجانب مقصد  
 رهسپار شد که تمام استانبولها که اجزاء راه  
 آهن از هویت سر نشینها سوال میکردند جواب  
 داده میشد که نمایندگان انگلیس مسافرت میکنند  
 این است این چون شد (گفته است این گیتی است)



و لباس در بسته نیست اگر بقورت عقد صلح بسته  
 نشود سه هفته پیش طول نخواهد کشید که دستخط  
 عساکر بکلی میدانهارا تحلیف نموده بکلی منقرض خواهند  
 (نقل از شماره چهارم سال اول بهمان)

### اظهاری که صاحب سرور

مسکو - یکی از صاحب منصبان بزرگ و نامین پسر  
 در خصوص شکستهای فاحش خلیج ریکا باخالی  
 غمگین و افسرده اظهارداشته که ما هنوز با خلیجها  
 (ریکا) و (فین) علاقه مندیم و بکلی آنها را از  
 دست نداده ایم ولی خدا نیاید که در این روزها که  
 المانها (مولوئزد) زاینتر تصاحب نمایند  
 آن وقت ما که تنها ریکا را از دست داده بدگاه  
 دریای بالٹیک دادیم و بلا مانع المانها  
 تسلیم نموده ایم و اگر این امر صورت بندد اهمیت

خارج از قوه تصور است فلا کفای میلی باندازه بود  
 و دهشتناک میشود که هیچ وجه مد یقین جزای او  
 قائل نتوان کرد پس ما محرومیت از بالیبات  
 از خمیره دنیای نیز هم خواهیم شد آن جناب  
 سیاه چنانکه در کتب اقصی برای ما با او بود  
 دست داد غوای بجزی ما را بد رجه صفر  
 ایام میشود با این بجزیه با قوه کوه بیکر المان  
 ذور از مانی کرد بر سفر بروی ما بسته شد  
 حال یا یکی از هوسهای خنده آورد از امر  
 عشته بصلح بدون الحاق و تحذیرات که سهل  
 بلکه بهتر گونه صلح تنگینی کند خواه دشمن با  
 حق در داد اهیت بجز این انقدرها نیست  
 ولی همینکه بجز بالیت بروی ما بسته شود  
 مثل این است که دست رومی را پیش بگرفتند

این چنین کرد و پس از مطیع و منقاد در ضمن گدازیده از  
 حیات اعتبار و دیده جهان بآن تمام هستی خود را  
 باختگانت برای آزاد ساختن دعوتی بهر از این  
 ننگ و نادر یک لازم است که سبکهای خون جاری  
 شود اوضاع بنامید که خلیج دیکه بجدی موشی  
 و مشتاقان است که انسان اگر بتواند و آواز نصره  
 برآورده بجا و سزاوار است ، فکر کنید که چه میکنیم  
 و بجا بیرویم باید گفت که چون احوال رو به بد ما  
 شود و معدوم گردیده و چهار چنین بد بختی و  
 سینه دوزگاری شده ایم الا انها از همان تنگ  
 حسن رو چشم بود که در عرض سه روز با آنجا مان  
 کارهای خوار و العاده موقوف آمدند که در او قات  
 غامبی هرگز نتوانستند بیایان برند ،  
 (فکر کن که شما هر چه در دست دارید آنرا بپاشید)



## شکر عیار در مایه عسکری

دولت نامه در دیده و سخی نظر بگفتار مسافرین و یکا  
 میو بکند که همچو الما نهارا اهلای یکا بهیج و بجه  
 پیش بینی نکرده و اید اسقوط انجا از نمیتوا فستند  
 تصور کنند و بهیچین جهت موفق بفرار نشده اند  
 بگند از اینکه خطای خود را حس کرده اند تیر از شست  
 رفته دیگر اصکان فرار باقی نمانده بود عواد شکر  
 آسباب این شده که سر باز غای مازا تو که گفته مقدر  
 او زاید شهن و آگاد کردند ، شهنیه و الشوسه  
 صبح حلی الطالع شهر یکا از افساردی تو پشکا  
 کوه پیکر و شهن بطوری مشهور و منزلت گریه  
 که در رخ موعود نمودن از آن نتوانند بود و این اندک  
 این نایره یکصدوی انطفاء یافته در ساختن  
 و نیم از روز بعد داشته و ری و زیانه کشیدن

افسر دهشت نمون آغازیدن گرفتند گلوله های بقیه بود  
 شهر ریخت که مردم گمان کردند که حیات امانت المان از  
 فرزند شهر آنها را مگر و ضلالتش شافی خویش ساخته اند  
 لکن خطابت و نشاوری گلوله ها ثابت کرد که اینها  
 طیارات نبوده بلکه توپخانه سهمگین سنگین  
 دشمن نزدیک آمده و خبر از شورش و غوغای  
 کشته دارد اولین گلوله ها که از دهان توپهای  
 قلعه کوب پا کوههای افسر فشان بیرون آمدند  
 (واغزال دهوشق) و فایر پیک جفی سازی کورته  
 و موقوف سار و و جفی فرود آمده شهیدان  
 منبر ساخت در ضمن مشایخ دستجات طفاقیه  
 در فرودشانیدن حریق بعضی از مواقع شهری اثر  
 نبود بدجنانکه منبع آب شهر نیز از آتش دشمن  
 محفوظ ماند که مکتبی خود را بنیاد فزادده شهر  
 دیکا

ریکا از وادی طفت حکایت میکرد اوضاع و احوال  
 شب و اغویت از غوغای مرقاجه نوین ز کردی خارج  
 همین وقت در مینوان گشت تمام شهر بکار خیزد و لوله و  
 نوا و چیزیکه بکلی کاره کرده اصلا یاد در این هنگام  
 نمیگذازد همانا خواب و آسایش بود  
 یکشنبه ماه شهر پیش از پیش مورد نهیب <sup>صاحب</sup> اندک  
 نصب چهار جسم معلق از طرف المانها بر فراز رود  
 (دبوشا) در شهر شایع آمد المانها پیش از تعبیه  
 پلها چهار سرکه غاز سیاه پراکنده بطوری که  
 چنان بودست که آنها را نتوانست دیدند  
 این غاز سیاه و پرده شگفت بنصب پلها مونی  
 آمدند و شبی که در این جاین گفتند که اردوی ما  
 دشمن را و این پیشاپس آمده بنا گهان انقباض و یونان  
 مثال دشمن از اولی ساعت چهار شروع کرده

عقد ز یاد می در کوینها و خانهاستول و بجز روح شدند  
 قوه منفیره کلوئنها ای شمن باقدان بود که بر برناهی  
 سینا فادان طبقه ذابالمرة نارومار و بزیر برینست  
 در سباحت شش المانها کلوئنها ای مزوجه باجزاء  
 کلبه پی زامنو تچه شهر گردانیده و یکا زان از هر طرف  
 دود سیاه عفن غلیظ احاطه نمود هنگام شاربکا  
 در درمای متلاطم آتش غوطه در بود قرانولهای  
 بجا فظ شکر هم دست بیغا و غارت بر آورده بر اخلا  
 و غلالت اغرود کند روزنامه را (او) خبر میدهند  
 که میتوان گفت که در چین ورود المانها از اهالی  
 که هر یکس موفق نشدند فقط دو قطا و ستر بازدها  
 یافته خارج گردیده اند

و غلالت شمس بیچی بشد سان اول بهنام  
 بهنام و بنا بر این غلالت طلسمی شد

المانیها توپهای خود را در مکانهای مرتفعی که اطراف  
 شهر مذکور بود قرار دادند و چنین گمان میبود که  
 از دروی قصد محاصره و آنکه کلیسیای فیس در آن واقع  
 نشانیگاه قرار داده اند باین کوچه پانصد گلوله توپ  
 خورده هنگامیکه جنگهای جوانب میبود  
 گلوله بسقف کلیسا خورده ستونهایش را بشکست  
 و کتفها و جراحهای غمناک که در میدانهای جنگ  
 بایستی مشغول معالجت باشند با خوف تمام  
 بر جانهایشان بگریه و زاری بپوشیدند و نهاده  
 سنگها و ستونهای سوخته پیشرفت و بسپار  
 از خیابان و المانیهای اسپر را بکشتند (نایب)  
 کتیش اول رئیس ناد قیقه انور در انار (بانی را  
 از کلیسا گویند که پرده کشند و اخضا کشند) کتیش  
 مانده بود با اتباعش و با وجود اینکه کلیسیا همیشه



یک پارچه آن نماش میداد و منجم صمد آقا  
ایضا عجب ابرو منا

شهر لورن) که یکی از مستعمرات بلوچان و کهن ترین  
و معتبرترین شهرهای او بلکه ادو پای غمزد است  
پس از اینکه بتصرف تواری ایشان در آمد و فاجحین  
ذاتش شهر گشتند و ایشان را در آن شهر  
خراب خواهد شد و آنکه در آن شهران ذاب و آنجا  
خود ذاتی گذارد و هر روز در آن سپس الما  
کسی آن را بجزیره برده و آنجا را از آنجا  
نشود که یکروز از جانب فصلی که در آنجا  
شد و این اسکاام بجهت دانشمندان را نشود  
نورن و دادند و این شهر یکی از بزرگترین  
بزرگترین از جمله آنست که در آنجا  
غذایان و بناهای عالی شهر در آن یکی

(سن پیر) بود که در اواسط قرن پانزدهم بنا شد. بود  
 و دیگر دارالفنون آن که اساساً از کلیسای محکم تریو  
 و آنرا در سنه (۱۶۲۷) (گرسک فیلسف برابانتسکا)  
 اساس گذاشت و کتابخانه دارالفنون را هم آتش زدند  
 خلاصه از شهر پیکه دارای ۴۰۰۰ جمعیت بود  
 و از قرن پانزدهم مرکز علوم و صنایع اروپا بشمار  
 میامد بجز خاکستر و بعضی از آثار مهمله چینی  
 بجای نماند (ترجمه از کتاب جنک عظیم -

منجم صدفان و لداقا و لداقا و لداقا ای لاجرم کما فاشسکا  
 فلما فرانسسکی و انگلیسی هر مدت جنک  
 در کلاس مپو و آن انگلیس مستر ما کفر سون اعلام  
 داشت حله تلفات نظامی انگلستان در تمام  
 میدانهای جنک باستانهای تلفات هوایی و  
 بانصرا تلفات فواج هندوستان و مستعمرات





تلفات بین النهرین چهار هزار و سیصد صد  
منصب و نود و سه هزار تا بین تلفات  
سه هزار و سیصد صد صاحب منصب و پنجاه  
چهار هزار تا بین مینا شد

تقدیر است که بیست و نه سال در حق پادشاه  
اکنون خاتمه کتاب را بقصیده ذیل که جامع یاد  
یافتن رویم قدیم روس پس از جنادت و گردیدن  
بخطه ناک طوس عرض نموده است با خردستانیم  
بصالحات من عتک من بیست و نه سال در حق پادشاه

والله معاندين دين و مخالفين شرورنا سلام  
دوانند بخود خواهد فهمید که آنگاه بعد از آن  
یعنی ولا یعمل علی عتیکه ایست نسبت  
وادی مینا می بارد و غصه خلق می آید

پادشاه قندهار همه تر احام عشاقین

حیڈا این بارگاہ بهتر از وادی طود  
فرخنا این پایگاہ برتر از عرش برپ

یا لهما من روضه والله روض من جنات

یابی تا و بهر طیبتم فاد خلوها زمین

ایستاده موسی هموان ز یکسو بنده داد

عیسی کرده و ن آتشین بگردن بقیش بناهد

بر که خواهد گویند و بر که خواهد گوید

هذه جنات علی از لیس المنعین

دشمن دین خواست این بنیاد فراوان کند

از جفا بر دست سوادش تو پنهانی آتشین

بپنهانی آتشین در گناه شده با بوسه داد

دخست و جنت گرفتندی بجان بخلدین

لطف حق با تو مداراها کند دان بگویند

کار از حد بیندازد سوره شکر داد و اینین

موسیٰ عمران شنید گویی بد بیضا نمود  
 زاده موسی بن جعفر زاید بیضا بین  
 شاه اقلیم ولایت مظهر آثار حق  
 آنکه نقش پرده از خشمش شد کشته  
 نیکلا و ابامرازان قوت فلک که داشت  
 قهر او افکند تا که از سر برش بر زمین  
 خاقل از یاد ابودان تیره بخت و کمال  
 پنجه از قهر برزدان بودان در بولعین  
 عرشه بهر رخ کی باشد بحال پیشگان  
 روضه خلد برین نبود مقام مسکین  
 نیکلا که تیرا بازان کرد این کاخ منیع  
 تیرا بازان شد فساد از شوکت لاجین  
 ای که میگفتی چرا بد خواه بدین کیفیت  
 خالی با بنگر که دست حق برودن است بین

شورش رویتہ بنگر نامہ پیشین بخوان  
 بین بجای نیکارا فرما روا آمد کتب بین  
 هر که او با ال پیغمبر چنان در غدار کرد  
 بیگان در خاکت پاداش و یا شد  
 ملک پاید لاجرم با کفر لیکن گفتند  
 می نیاید ملک با ظلم و ستم کاری و  
 منقرض شد خاندان رومان اف ریح چنان  
 بیدهد بدخواه را پاداش شاهنشاه  
 ای امام افس و جان ای پادشاه آرموس  
 وی میل مصطفی سبط امیرالمؤمنین  
 شاهان بر در گهت ما لمرهی وی بنا  
 از وفا لطفی نما بر بندگه روز و اسپین  
 سیدی اشفع لعین مجرم زاج ندانک  
 لیسر لعیون و ظهیر یاغیان الیقین

## ملحقاً کتاب مہاراجا راجا

و بہم دہم پسر فیہدیج سوم است ، تولدش  
 در ۱۲۷۱ یا ۱۲۷۲ و او از قبیل ہنہنہ  
 میباشد کہ سلسلہ خانوادہ سلطنتی بلات فانیل  
 منہی میشود این خانوادہ خانوادہ است کہ در  
 ۱۲۷۱ سال قبل از اسلام در ہندوستان  
 و ہندوستان مشہور بدان اسم گردید  
 مجلس ناچکاری و بہم منہدیج پانزدہم ایول  
 ۱۲۷۱ امپراطور منہدیج کوہ درہم واقع ناچکاری  
 اظہار نمود کہ سلطنت اقدوی پویشیک پادش  
 ازارہ خواہد کرد کہ او اولی سلطنت خود شکارما  
 ناچکاری بہ ہنہنہ اراجا داد و خود مشہول  
 بزادگیں قوای بحری شد ، در ۱۲۷۱ کہ در  
 و بہم و ہنہنہ اراجا داد و بہم طلب جب شد

برای استعفاء دادن بینالملک و وزیر خارجه که از شطرنج  
 و زادتی و غیره ناراض بود بواسطه اینکه صاحب قدرت  
 ذاتی و وجودت ذهن بود و مخصوصاً در کارهای  
 کشوری زای خود را مستقل میداشت منصف  
 مشهور شده بود بر (آهین) کارهای عمده که  
 در سنه ۱۰۹۰ با انجام دیدار اولی با او نمود  
 جوی در کل بود بزرگی را حتی مردم <sup>اینها گفتند</sup>  
 بند (کیا و جهاد) در تاریخ ۱۰۹۰ مملکت  
 دم برابری و همسری با قوای بگری انگلستان  
 بیند از آن جهت که در عیالات بجزیرات آنها  
 خودشان را نسبت با انگلیسها سهم و ذیحق  
 میدانستند بعدها و بلم باضافه کردن قوای  
 واسطه پرداخت و این جنگ را که در سنه  
 تمام عالم را شعله و دگر دانیید میسجید و میداد

وہی خواہندہ کہ مملکت المان پائید ترقی و روشد  
 بجلی رسد کہ تمام دول اروپا در تحت قانون مجری  
 و کی منقاد باشند و اقواعد خود را با آنها دیکتہ  
 نمایند۔ پہلہ طور المان چنان بخود امید دارد  
 مطمئن بود کہ در ضمن یکی از نطقہایش اظهار  
 بنمایند ما المانہا از ہیکس نسیسم مگر از خدا

زادہ

دو جہ از کتاب جنگ عظیم - شرح افامیر زاعلی تقدیر روکی  
 مختصر شرحی است از ہیکلا

ہیکلای دوم پادشاہ مغلوب رویتہ از خانوادہ و  
 اف میباشند و این خانوادہ از ابتدای تشکیل  
 مطابق بودہ با ۱۳ فورال ۱۹۱۴ تا بحال مہصد  
 و شش سال گذشتہ است و اول شخصی کہ از این خانوادہ  
 سلطنت رسید منخائیل فیدر وچ بود کہ مدت  
 سلطنتش ۳ سال طول کشید و در سن



چهل و نه سالگی وفات یافت و چون پسر جوانی  
 از کپشان بزرگ بود دیگر کپشان با وی مساعد  
 نموده میخواستند تا پادشاه نمودند در سن **۱۸۹۱**  
 با جمله پادشاهی این سلسله پدید گشت تا رسید  
 به نیکلای دوم پادشاه مخلوع و مقتول در روسیه  
 که او را پسر الکساندر سوم نوشتند و تولد نیکلای  
 ششم **۱۸۶۸** بوده است و برادر بزرگ سلطنت  
 بنفش **۲۰** اکتبر **۱۸۹۴** مدت پادشاهی وی  
**۲۲** سال بوده از جمله وقایع مهمه که در موق  
 تا جگزارش بوقوع پیوست هلاک چند هزار نفر  
 از مردمان بود که از کثرت جمعیت تماشاگران در  
 دست و پای پامال شدند - بالاخره چنین پادشاه  
 با اقتداری بواسطه ظلم و ستمکاری ملکش از  
 دست برفت که ابتداء سلطنت استبدادی او بنده

نویسنده: دکتر شایسته ۱۳۰۷

محل: تهران، جمهوری دومین ۱۹۱۷ و در

کتاب: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

موضوع: تاریخ و تمدن ایران

نموده بودند که مملکت را در میان ما و امیر طووس مخلوع  
 زانکه شد که ملاخان دستجات پیرا شود نما گفت کرده  
 و دستجات کاود آخر را بشکست داده و آنجا  
 آخری جلو گیری نمودند در نتیجه این تصدیهها  
 حکومتهای طرف در تمام عالم مشغولند که تمام  
 بلد و بکها را از خاک خودشان طرد نمایند هیچ  
 چیزی از این در دست نیست بنا بر بعضی اخبار  
 در صورتیکه حکومت بوشهر و مکران جدا است  
 شخص حمله کننده یکی که سوسپال در بوشهر بود  
 که بد از او میخوردند انقدر از یکدیگر با لاجبه فای  
 که در ۱۹۱۸ میلادی در نواک نظامی  
 مشهور شد که در ۱۹۱۸ میلادی  
 یکفران صاحب منصبان روس در مشهد  
 نظر به بیست و یک نفرها بود که بوشهر خودشان

متوجه میدید که از حیثات خود دست شسته و با برکت  
 بقول خود اقدام نموده است گویا پس از خوردن گلوله  
 خود را بموضعی انداخته و در اینجا دنیا را وداع گفته است  
 و مکتوبی از او دیده اند که از پیش آمدگهای سه مکن  
 و وطن اظهار تامل نموده و علت خود کشتی خود را  
 همین امر شمرده است (نقل از شماره بهار سال دوم)  
**قسمی خستاد هشتاد و شش**  
 مجموع خساراتی که تا حال از بعضی نقاط خراسان  
 از قبیل قوچان و میزاد و دیگر وکلات و تربت و تون  
 و کاباد و غیره رسیده دو میلیون و چهار صد و  
 چهل و شش هزار و دو سست و شصت و یک تومان  
 و سه قران است مجموع خسارات را جمعا با ستانه  
 و هفتاد و دو فقره بنابر دمان موافق صورتیکه اخیرا  
 از طرف تولیت جلیله فرستاده شده است

سنگی و یکصد هشتاد و پنج هزار توپ است

میشود ، خسارات وارده بمسجد گویشادرا از طرف

تولیت مسجدانی پانصد هزار توپ است

(نقل از کتاب چهارمین کتابخانه بهار)

عدداً گویا هفتاد و پنج هزار توپ و گویا

که بکنده طهر و دیگر مواضع مستعد

زده شده است ، گنبد مطهر آنچه شخص داده شده

(غیر از گلوله های توپ بولنتر گلوله گویا داده شده

آهوان طلای مسجد جامع - گلوله گویا نه عدد

آهوان مقصوده مسجد جامع - گلوله گویا هزار عدد

سنگ آهوان صحن جدید - گلوله گویا سه عدد

سنگ در کنار خانه خدام - یازده عدد

گنبد مسجد جامع - گلوله گویا یازده عدد

ساعت صحن جدید و حقیق و همچنین آهوان عیناً

صحن کوشه نیز بالائی بگردد چند نیز خالی شده که  
 خراب و فاسد و آرد نازد و وعده کلونه های توپ  
 بواسطه که با طرف سفید و کجای خالی شده از تحت

احصائیه خارج بوده است  
 در این شهر از این نظیر با این که  
 در این شهر با این که

امروز صبح نه ساعت با فتاب مانند پلیسها کجا  
 شب که پلیس خیابان نفلی که در گشت بودند و  
 چند نفر پلیس در کپسری سر بود و اول بودند  
 از پشت نام کاروان سرای جنب کپسری که بود  
 شکست غفله توی کپسری شلیک کرد یک  
 گلوله زدیم شنه نایب و شلو او او گدشته لباس را  
 سوزان نموده و می شود و بعد ضرب فداق  
 تفنگ سربازان بخرج کرده دو نفر پلیس را

زاهم گرفته و بیم تلفون زاهم قطع کرده و آنچه تا  
 بوده غارت نموده بودند و نازمانند که قدر استعد  
 از کپسول عید گاه و نوغان بیک فرستاده آنها  
 کار خود را دیده بتوی بست رفتند بودند قدر  
 متعجب است که با یکصد نفر پلیس حاضر کشید که نگاه  
 و بیم حقوق نرسیده و گرفته است شهر را منظم  
 بنارد تا کپسولها را حفظ نماید با اوقاف  
 از دروازه ها بگیرد با دفاع کند ان هم محدودی  
 تکلیفی انقلاب خراسان و این هم که شفاها  
 میفرمایند اگر نادر داخله بست هستند نباید  
 متعرض شد چنانچه خارج شدند یا اگر سنگی کرد  
 اولاً این مسئله استعداد کامل لازم دارد تا آنها  
 در صورتی این مقصود حاصل میشود که قوای  
 نظمی در اطراف بست مهتای انجام همین حد

باشد و در حقیقت <sup>مخاطب</sup> نخواهد نماید که اینک این کار را  
 هم بخواهد انجام دهد و هزار تکلیف دیگر هم <sup>بال</sup> داشته  
 باشد صریحاً عرض میکند که اگر وضع بهین <sup>نظم</sup>  
 و بهیج و جفا قداهی نشود پلیسها متفرق و اذانه  
 بکلی مختل و در شش نظام شهر هم که بهین صورت  
 باقی مانده بکلی گسیخته خواهد شد

نقل از <sup>کتاب</sup> جریده خون تاریخ یکشنبه ۳۰ آذر ۱۳۰۳  
 سواران <sup>کلی</sup> خراسان قونسلگری  
 همیشه تکلیفین بکار گذاری خراسان  
 ۴ بهت الا قول ۱۳۳۰ <sup>مستند</sup>

جناب جلالتماب دوستان اظهار مشفقانه  
 محرمه بران اینک با کمال توقیر و نهایت احترام  
 زحمت اطلاع میدهند از آنجا اینکه این دو سند  
 مستفرد شده است هنوز بعضی اشخاص <sup>ع</sup> بی اطلاع



که دانسته مقدسه اجتماع ندارند و محرکین آنها  
 را با این خیال متیقن کرده اند که تجدید علی میسر نیست  
 سلطنت ایران جلوس خواهد نمود و خدا مصلحت  
 دانسته که در قع این خیال را کرده اند و مستدار <sup>را</sup> مطلع  
 می نمایم که چهاردهم فروردی مطابق بیست و پنجم  
 جمادی این دوستان را که در این بقعه از قبل از جناب اجل  
 اکرم انجم و ذریه بخشاد دولت فخره انگلیس مضطران  
 و اصل شده و جناب معظم الیه بدوستان اطلاع <sup>دادند</sup>  
 مطابق دستور العلی که بجناب توفیق روس مقیم  
 استرآباد داده شده بود جناب مغربی الیه که علی  
 میرزا را ملاقات کرده و مطلع نموده است که  
 دولتین ذیل دولت فخره انگلیس دولت بهینه  
 روس خواهش کرده اند که از ایران حرکت نمایند  
 باین شرط که دولت علیه ایران وظیفه <sup>بوجه</sup>

ایشان برقرار و پیرمیشا بپن ایشان و اما میون بد  
 محمد علی میرزا از این اخطار منقلب گردیده آنرا  
 و ضایعیت خود را در حرکت از ایران اظهار مینماید  
 و دولت علیه ایران قرار داده که سالی پنجاه هزار <sup>تومان</sup>  
 وظیفه بایشان مرحت کند مجدد امر وجهه  
 این دو مستدار از سفارت دولت فخره انگلیس  
 شده که فقط مبلغ وظیفه محمد علی میرزا در تحت <sup>تومان</sup>  
 میرباشگر و نیز از سفارت دولت فخره انگلیس این  
 دو مستدار اجازة داده اند که این اخطارغات را بان  
 جناب جلالآب برای اسوده نمودن اهالی خراسان  
 (بجیرا بکس) **کرامت امین جنرال**  
**قوتی گری دولت بهبهنا بکا گلستان**  
**شاهزاد فخره الای** ۱۳۳۳  
 جناب جلالآب دوستان اظهار مشفق مکرم

مخیر میفرماند با اینها ایستادگاری است و از جهت  
 آنکه همیشه چندیست جمعی از ایشان از قبل بحسد  
 قطع الطریق و اوسفغان برای و خیر که  
 عده شان باغی میگردند بر مردمان مسلح میباشند  
 بنیالشان بر خفا دوخته چهره دیگر نیست ایستاد  
 مقدسه را گمان و پناه گاه برای خود قرار داد  
 مسالین را از عبور مردمان محل مانع میشوند  
 و غالب مردم را (تهدید) میکنند کلیه اتباع در  
 از این مسئله شاک میباشند و نیز بواسطه اشغال  
 فوق بکلی سلب نیست از اتباع دولت بهیچ وجه  
 چون غالب تجار روس در میان بست دکان دارند  
 و غالباً مال التجاره شان در آن محل میباشد علی  
 هذا بودن این اشخاص در میان بست بهیچ وجه  
 صلاح نیست و در برای اشغال محاطه موجود است

بموجب این مراسله جدا و اکیدا بتوسط آن جناب  
 جلالتاب از ایالت خواستار است که مقرر بشود  
 در طرف امر و ذوق و اکتفا خاص تر بود زاده است که  
 از اسنانه بیرون نمایند که با این وسیله اسنانه  
 رفاهیت و اشائش عموم و امنیت شهر حاصل گردد  
 زیاده زحمتی ندارد و همواره احترامات فائده  
 را تجدید مینماید (کنیاز دابستان) و حقوق  
 سی انابین ناما پالتاب فاسد محمل طالب  
 جناب مستطاب شریعتدار اقا سید محمد زیدی  
 چون بوسیله جنرال قوسو لگری روس بر روی  
 خود و اکتفا صی که در مسجد اجتماع نموده بودند  
 نامین نامه خواسته بودید لهذا بموجب این  
 مشروح و خطا را پیشتر چنانچه از ساعت  
 وصول این مشروح تا بوقت چهار ساعت دیگر

بجتمعهین مسجد خارج و مشرق شدند محفوظ و  
 اسوده خواهند بود و ابتدا مراحت نخواهند  
 بعد از بیست و چهار ساعت هر کس اینها  
 بجمع باشد متمد و مقصد و کتات و ابان  
 شکالین مقرر که رفتار خواهد نمود (در کمال  
 ماده فارسی است که جناب مستطاب یکاثر  
 آقای بدایع نگار انسان قدس جامع بیمارستان  
 این بقعه عرش بقیان سروده اند  
 که قد شاه رضا بسیار دیده است انقلاب  
 از غرور غرنوی و دازیک و دیگر فریق  
 سربیکر اسکفری داده پس از عهد گردا  
 نیک زد چون برق بر خورگاه (دو مانف) حرق  
 قلدر چون بود امید (املا و) بر کساح رضا  
 همچنان پیلان غام الفیل بزیقت عتیق

در میان آمدن جوانی (نیکی) ناز می شد  
 طوس مکر بوسنت بجا و قولش <sup>مخفی</sup>

انگشتی فرعون اگر بر کاخ موسی زاده زد  
 هم بگفت گشت در در بای بد بختی <sup>عربی</sup>

بجده آورد ارگوله بر ضریح شاه دین  
 باز گشت و کشور خود را افکند <sup>مضیق</sup>

از ابابیل جنود حق بدید کوشال و مه  
 (نیکی) چون با سبیل سپید شد <sup>۱۳۳۵</sup>

ای رضا که چو دیدی خوب فادری انتقام  
 دشمنانت زایین کین ترا آورده شهری

ای غلامان امامت شادمانه بنگرید  
 تاج بگرفتند و بخشیدند امامان طرب

بر بدایع گشت الهام این دو نایب شکوف  
 تا بدون آورد در مخفی از بجز عیب

اری چنین است یا داش ظلم و شهین است <sup>بندیدم</sup> <sup>بندیدم</sup>  
و بحقیقت صدق معنی این حدیث  
مَنْ بَوَّعَ بِالْمَطْلِبِ مَا عَادَ اَنَا بَيْتَ الْاَوْقَدِ  
حَرْبَ وَمَا عَادَ اَنَا كَلْبُ الْاَوْقَدِ حَرْبَ  
که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که  
برجهانیان خاصه بر مسلمانان راست آمد  
و پیمسال از حد و شایین واقع پیش نگذاشت  
که مملکت بدان عظمت دو سینه تجزیه شدن  
روح دیانت و باطن شریعت نیکو پادشا  
مستبد روس را از تخت سرنگون و بدیاد  
عدمش رهنمون نمود کجا رفتن از مستبد  
مفردی که خود را مالک رقاب امم <sup>کند</sup> <sup>کند</sup>  
نخوت کیکاوسی بر سر داشت و فزون <sup>شود</sup>  
دراوا اهل محرم هزار و سیصد و <sup>هفت</sup>

باز پیغامه و قورخانه و شپور و کوس وارد آمدن  
 طوس گردیدند و اخیراً ماه دبیع را بر مسلمانان  
 عظام نامه خون و تمام قرار دادند تا بشود و بلیغ  
 ختام نامه که مناسب مقام سرورده است  
 می‌بخشیدم تشکر و باره طوس

دو پیش نهاده کلاه حکیم کاوس

با کلاه می‌گفت که افسوس افسوس

کو بانگ جرسها و چه شد ناله کوس

اکنون اجازاً انجام کلام داید که بعضی از مطالب

مؤسسه را جمع تغییرات قلم منوره و مشرب و قد

و خواستن مأمون امام همام (علی الرضا)

علیه السلام از مدینه بدین خطه پناه برای

تقریب و ولایت عهد موشح گردانیم تا بحقیقت

دست گفته باشیم **خاتم عینک** و فی ذلک



فَلْيَكْتُمِينِ مَشْهَدُ مُقَدَّسِ الْكِنَانِ  
 ضَاعِبِ دَوْضَةِ الصَّفَا مَرْجُومِ رِضَا فُلْجَانِ  
 أَمِيرِ الشُّعْرَاءِ مِينَكَارِ مَشْهَدِ مُقَدَّسِ شَهْرَانِ  
 دَاكُشَا وَمَدِينَةِ رُوحِ آفَرَا نَابِقَا قَرِيْبِهِ بُوْرُو  
 اَزْ تَوَالِيعِ شَهْرِ طُوسِ مَوْسُومِ بَسْنَا بَادِ وَاوَانِ  
 تَوْهَمَتِ بَدَانِ عَشَابَةِ بُوْدِهِ اَسْتِ كِه (حَضْرَتِ عَلِيِّ بْنِ  
 مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ الْاَلْفُ الصَّوَابَةُ وَالشَّامُ)  
 دَرِ شَائِسِ قَرْمُوْدِهِ (دَوْضَتُهُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ)  
 وَچُونِ اَنْ قَرِيْبِهِ مَضِيْعِ وَمَدْفُنِ اِمَامِ ثَامِنِ اَسْمَدِ  
 بَتْدِيْرِ مِيْحِ اَبَادِي يَافِتِ وَشَهْرِ طُوسِ وَپَرَانِ كَرْدِي  
 وَتَابِجِيَابِي رَسِيْدِي كِه اَزْ اَكْرَدِ بَارُو كِيْسِ دَوْ فَرَسْتِكِ  
 وَمَدَنِيَّتَهَا بُوْ اَسْطَرَّةِ كِيْسِي اَوْ ذَبِيكِيَّةِ خِرَابِي تَمَامِ يَافِتِ  
 اِيْچَانِ نَكِهْ دَرِ جَعْدِ مَشْتَمِ مَفْضَلَا نَكَا دَرِشِ يَافِتِي  
 اِيْسِ اَزْ اَسْتِقْلَالِ شَاهِ عَبَّاسِ صَفْوِي صُوْرُو

ای نادانی یافت علی ایچله شهرتین ازا قلم چی  
 حوالهش کشتهده ایش خوشگوار است و اویش  
 سازگار و دوست خلمه که و غیره آباد در ایچله  
 آن واقع است و نور نعمت گوناگون در این  
 بقعه نجد کمال دیدهده دوره شهرش اکثر  
 ده هزار و هشتصد و هشتاد ذرع است و  
 مشتمل است بر شش دروازه (۱) دروازه  
 میانه جنوب و مغرب (۲) دروازه آراک  
 میانه جنوب و مغرب (۳) دروازه سرب  
 روی مغرب (۴) دروازه توغانات  
 میان شمال و مشرق (۵) دروازه پایین  
 میان جنوب و مشرق (۶) دروازه بالا  
 میان مغرب و شمال  
 مؤلف مطلع الشمس جمیع الدرر له پیونیکد  
 ساله

استانیاد) بلایه کوچکی بود که است و چیدین  
 خطبه که از جانب هرون الرشید حکومت  
 این ولایت بیست و سه روز که دوستان یاد عمارت  
 و باغی داشته است چون هرون بطوس  
 گذشت که در خانه چیدین خطبه مد فون گزید  
 و بینه بازاده عبد الله مامون بر سر از تربت  
 او ساخته شد و بینه هرون بینه اشتهار یافت  
 چون حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی <sup>الرضا</sup>  
 صلوات الله علیه در طوس رحلت فرمود  
 در بینه هرون بینه مد فون گزید که در آن  
 تسبیح بلیغ و فصیح مندرج بود که کتب سحر و خیر  
 بدان ست آمده است بینه بیان که در وضعه  
 مستند است حضرت امام ثامن به اروا است الله  
 علیه چهار بار بدست چهار بانی عمارت شده

بتخلیه و برانی اول قبّه هروی است که  
 با سر عبدالله مامون بنا شده و قبل از آن حال آنجا  
 هنام انوار ساخته اند و اما در سابق این عمارت  
 چند عبادتگن یکی روایت عیون (ثم دخل  
 دار جمید بن خطبه الطائی و دخل القبّة التي فيها  
 قبر هرون الرشيد) یعنی حضرت رضاء داخل  
 خانه جمید بن خطبه طائی شد بقیه که در آن  
 هرون الرشید است و در فرمود : دیگر حدیث  
 ابو صلت هروی است که حضرت بوی فرمود  
 ادخل هذه القبّة التي فيها قبر هرون  
 دیگر کلمات مودّخین و محدّثین است که  
 میگویند (ودفن فی دار جمید بن خطبه  
 الطائی التي فيها قبر هرون الى جنبه)  
 خلاصه این بنای عبدالله مامون را که

نخستین بنا بوده و بزرگ بعضی ملوک دنیا که  
 پیاده از تزییناتش مزین نموده اند بکنگین  
 برانداخت و ظاهر امشاه حرکت امیر کند  
 نصب دینی بوده است در هر حال چندین  
 سال دوزخه آن بزرگوار خراب افتاده از  
 خوف مخالفین کسی با عادت عمارت نمیدانست  
 تا آنکه همین دولت سلطان محمود پسر ناصر  
 الدین سبکنگین امیر المؤمنین (علیه السلام) خطاب  
 علیه السلام در واقع دید که آن حضرت با  
 خطای فرمودند تا چند اینچنین خوانند  
 محمود است مقصود امر مشهور حضرت است  
 همینکه بیدار شد مشغول عمارت گردید و با  
 نیک پیر داشت و بجهت بلند برانداخت  
 بمباشرت سوری بن معشر بن معشر حکام پیشا بود

عن أبيه بن الأثير ذكره كامل بسكويد  
 ووجهه سلطان محمود بنار المشهد  
 بطوس الذي فيه قبر علي بن موسى الرضا  
 وأرشد وأحسن عبادته وكان أبوه  
 أخوه وكان أهل طوس يؤذون من يرو  
 فنعته من ذلك وكان سبب ذلك أنه رأى  
 أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام  
 في المنام وهو يقول له إلى متى هذا  
 تعلم أنه يريد أسر المشهد فأمر بعبادته  
 من ثمانية بناء ثمانية وأذكر قطرات قبائل  
 من سافحة وبناني يد يد <sup>المد</sup> ليس ذكره  
 سلطان منجرجوق شرف الدين أبو طالب  
 من أصله من مال خاص <sup>عند</sup> وأما  
 سلطان منجرجوق كيف الكشاف بن مطهر

استوار بوده باشد که شاکت نمود و متلاطمه  
 اینست که در این شهر که در آنجا خلق مشهورند  
 و از بعضی کتب تاریخ مشهور است این است  
 که در یک سال سلطان سبکتگین پسر وی بود و متلاطمه  
 بحرخی زمین مغانچه و قهر پسر سلطان است  
 بطوس نمود که از اخی هوس در امانی  
 شکا را همون که اتفاق میگرد که اهل  
 چادریوان در وقت که شده پندار این  
 مکان شریف بود اینها که در آنجا کرد  
 است که اهل چادریوان بشود و پیشرفت داشت  
 که این شهر در وقت که در آنجا رضا عالم السلام  
 بدو جا و استغفای خود در آنجا و در آن آنجا  
 بعد از آنکه در آنجا در آنجا در آنجا  
 واقع در آنجا در آنجا در آنجا

نهادند و عوضه را از اسناد خانم بود سلطان  
 شرف الدین ابوظاهر مثال داد و این کار  
 بگرداخته شد و او شهر بند کوچکی نیز بنا نمود  
 ابوظاهر بن سعد بن علی القصبی باقی گنبد  
 مطهر مکه می شد بن و فاضل بوده در  
 جوانی از قم بیغداد رفته ملازم غارض لشکر  
 الکاشاه سلجوقی شد و چون دعای پای مرو  
 از غارمل خود شاکی بودند خواججه نظام الملک  
 او را غارمل مرو نمود و مقصد داشت که در مشهور  
 از وی بوسیله الملک تعبیر کند پس چهل  
 سال تمام در مرو حاصل بود آنگاه در جوانی  
 والدیه سلطان شد و بعد از فوت شیخ الملک  
 بواریت سلطان سنجری رسید و سه ماه و در مرو  
 که نگذاشت و از قزاق آمد که در جوار و وضع



عرش در جبهه مکه فون شکست .  
 تخلیه این بناای شرف الدین ابو طاهر  
 قبی را که بنیاد سپهر بود در قندهار (چنگیز خان)  
 و بودش (تولی) و برای ستم طاری کرده  
 چه تولی خان پسر چنگیز خان بعد از تولی آنها  
 پیشا بود بطوس گفته و ضمه مقدمه حضرت  
 رضا علیه السلام و ابا ذری این ناحیه را  
 نیز منهدم ساخت بتصرف دو عالم معتبر  
 از ابن اجماع محمد بن و عمر الدین علی بن الاثیر الجزیری  
 و هذا انا عمار بنا بن خراب و اعادت صورت  
 بنا بعد از بوجده احسن بدست ارکان دولت  
 سلطان محمد اول و تجایت او این شهر شعبه  
 مغولی شده است و از تاریخ هفتصد و هجده  
 چنانکه این بطور مشهور است و در این

در عبارت خود اشارت کرده باورد بجای ندیده  
 و از کسی نشنیده که خرابی اینها می بر این قبر و  
 بازگناه و او را آمده باشد مگر در عهد سلاطین  
 صفویه که در روز شنبه که اشفاق در گذشت  
 به هم رسید و مرثیه آن بزرگوارانند

مثنوی لفظ کن یک

و مگر در عهد نزاری که اول طایفه عساکر بود

دور شدند و هم شاه و پسر شاهان و ملوک و اعیان  
 بوج کل سلاطین و پادشاهان و امیران و بزرگان

ز پنج کجایان و اینوی  
 مکارم و پرستی و اینوی

بلی عشق و بیگانه که بود هر کس را که بنیاید بکنند  
 و دیدند با فدا شوئی که با اینوی بکنند

تو بگذر از این دنیا که با اینوی  
 که در این دنیا که با اینوی

پس اول قبه انحضرت قبه خدیجه پدید آمده و واحد  
 قبه هم که اکنون بقره نامت از بناها و عهد  
 الحاقی و بیجا در میان است که بجهت بیجا میباشند  
 و اینها تغییر اسم و وضع و آبادانی مشهورند  
 کلامه عویب استغرابه و استغرابه ای کاملی  
 معلوم میشود از عهد سلطنت پهلایان  
 که در کافری است زیرا که کفر و غیابی پلید و خوار است  
 در اسفند و لشکر کشیهای امیر تیمور این  
 پادشاه فرزند خود شاه امیر تیمور را بگریختن فرستاد  
 دادها و کرده و با آنکه در کورن پلاد منجهت  
 آن آمد تا آنکه بفرستاد که امیر تیمور را بفرستاد  
 معرقتند که شاه صریح نمود و تا از آن سو بفرستاد  
 خواست او را منصرف داشت خود را و امیر تیمور را کند  
 بکند بچنان سوره بفرستاد که از آن طرف راه در کورن پلاد

و هشت جلال الدین میرزا شاهرازمی متبرج  
 و یاره هرات و خواجہ سید میرزا ابوالخیر طوس  
 مامور بودند و قیام او بطوس آمد دید در کتو  
 فرمای امیر تهر بود چون طوس خراب شده بقیه  
 استیف از مردم برد و در کتو بنا پا و اجتماع نمود  
 برای خود خانهای کلی ساخته اند آنها بنا  
 تکلیف بکوچیدن از اینجا و معاودت بطوس کرد  
 قبول نکردند و اینجا ما من خود شمرند بنا  
 بر این باجاده شاه رخ در هرات بنا برد و در هرات  
 آنها حساری کشید اینجا شهر معروف بشده  
 شد و طوس بکاره منور ماند و با وجود  
 کلههای او بزرگ و توکان پیوسته بترابادی  
 ان افزود و اگر اینجا نادر و زوی نکو و قوی  
 ان پدید آمد بزودی از اینجا بقیه ان فراهم شد

خوستان نامی حضرت شیخ علی بن  
ابن ابی حمزه

چون حضرت امام ابوالبرهیم موسیٰ الکاظم  
صلوات الله علیه در بیست و پنجمین بیعت یکصد و  
هشتاد و سه هجری در گذشت حضرت امام  
ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام بموجب نصیحت  
غیر محضانه بر مسند امامت بنشیند و در آن  
وقت بی سال از عمر شریفش گذشته بود  
چون امامت خویش ظاهر ساخت برخی از  
خواص شیعه بروی تکیه نهادند که بنام آن  
الرشید وجود مبارک او را نیز عرضه هلاک  
سازد آنان جمله محمد بن سنان بختیاری  
معروف داشت (انک قد شکرک فضلك بهذا  
الامر و جلست مجلس ابيک و بیف هرون معشر الایم)

طاعتی که در این کتاب مذکور است  
حضرت در جواب فرمودند (جز آنی علی هذا ما  
قال رسول الله من ان اخذنا بوجهل من دینی  
شکره فا شهدوا انی نکت بنبی وانا اقول  
لکم ان اخذتمون من دینی شکره فا شهدوا  
انی نکت بامام) چون عهد الله ما نمون بر  
جهاد بین غالب شد و او را از خلافت محروم  
و مقبول ساخت برادرش قاسم موتمن را از  
ولایت مهدی خلع نمود و خواست مقام ولایت  
عهدی را (برای تسکین غلظت بین و الزام <sup>بیت</sup> طاعت  
با موجب عهد و بندی که خود کرده بود  
با او اهتمام فضل بن سهل) بصلح بن مشهور  
علیهما السلام تفویض کند که رساند او را  
همچو در جاده بن ابی خنیسه را از آمدن به فرستاد  
تا بجای آنجا این را فرود آورد پس این

ابی عثمان از آن حضرت را با همراهمان فرستادند  
 سفارش مأمون از راه بصره را گنوا و با کافران  
 حضرت پس از یکپسودن بطریق مختلفه از دست  
 اهوان بشهر نیشابور نزول اجلال فرمود  
 و در حال عبور ابوذر عثم را از بی و محمد بن مسلم  
 طوسی که هر دو از بزرگان و ذوات احاطه پیش  
 بودند از پیش روی حضرت آمده و پیشانی  
 خال عرض نمودند: **لَوْ لَفْنَا**

پرده بر جل جلاله را که شد تا از شکست  
 بنمای آن دو سبیل مشکین یا بشکن بجای سبیل  
 وان بود گوار واقفم دادند که جمالی بی نشان  
 بنمایهای و حدیث بر وایت بدان بود گوار  
 از جدت رسول خدا برای ما نقل فرمای  
 پس آن وجود مقدس استغاثی ایشان را اجاب

فرمود استری تا که بروی سوار بود بصر نمود تا  
نگاه داشتند انگاه پرده خارجا از پیش روی نهاد  
برداشت و خود بشید رخسار هبون را جلو برد  
چون چشم مردم پیشا بود بطلعت از پیش فضا  
بیکار همگان صبح شوق بر کشیدند گروهی  
به اختیار شده جامه های خویش چاک زدند  
و در عشاق وار در خاک مسکنت می یافتند  
جناحتی اشک از دیده میباریدند و ناهنگا  
زوال این هنگامه پنا بود سپس ائمه و  
قضاة پیشا بود بر مردم بانگها بود داشتند  
و ایشانرا گفتند مردم ساکت باشید فرزند  
پیشا را اذیت نرسانید گوش دهید و حفظ  
کنید غمها ایشان فرزند رسول اکرم را پس  
انگاه مردم ساکت شدند و بعد از بود گوار



بزبان دود باد خبیث را که میان دوازه انجیر است  
 بحديث (سلسلة الذهب) بیان فرموده است  
 و چهار هزار قلذان بیرون شده برای ثبت و ضبط  
 این خیر سوای دواتها و ادوات دهر سکر  
 بالجمله چون بقره شستنی یاد در پیش بکوه سنگی نیکه  
 داده که حق آن دعا نمود و فرموده تا در کجند  
 اذان کوه تراشیدند و مثال داد که غذای غایب  
 مراد زمینان این دیگرها جمع نمایند انگار  
 حید بن خطبه طائی که کذان فرید بود و در  
 فرمود سپس داخل قبر شد که قبر هرین الرشید  
 کذانجا بود و بر کذان به قعه خطی انگشت زلفا  
 کشید و گفت این موضع تربت من است و در  
 اینجا بخاک خواهم رفت زود است که اینود تعالی  
 این مکان را محل آمدن و شد شیعیان مخرج آوردند

بعد از آنکه من از آنجا رفتم نگذاشتم که این مقام هیچ کس را  
 مگر آنکه در شفاعت ما اهل بیگناهی برسد شود  
 یعنی آن ذات مقدس از کسنا یا دطوسی بشود  
 بقیه را از سر حق ببرد فواید اجلاال قدر و نام  
 در حق آنحضرت مناسبت تعظیم و تجلیل را بعمل آورد  
 و مثل حضرتش زاد جای او خویش قرار داد و سزا  
 خطا بیستین زاد منبر دیگر جای داد چندی نگذشت  
 کس بخدمت آن بزرگوار فرستاد و اظهار داشت  
 میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و این منصب  
 خلیفه را از گاندم چه همیشه باقی آنجا است  
 جواب از قول این امر انکار نمود و فرمود  
 اَجِزْكَ بِاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ  
 آن قیامت بر آید دیگر با او کس فرستاد و بیان  
 حکایت پیغام داد که چون از خلافت باز میزنی

قادری و ولایت عتیقه را تا اگر بر ناپاک بپندری  
 احاطه از این تقاضا نیز بشدت امتناع کرد  
 اجیرا مامون از جناب نا بخلوت طلبید و  
 بزوفصل من سهیل پگری در آن محضر حضور و  
 نداشت منافقان خیر در میان نهاد باز هم آن  
 حضرت تقاضایش نپذیرفت شایسته دانستند  
 کشید حضرت چون چنین می دید ناچار فرمود  
 ولایت عتیقه را قبول میکنم بشرط آنکه از امر  
 و تمویض اعیان و قضا و شرک و نصیب و ذنوب  
 فقیه بر استیفاء ذاری مامون نیز قبول نمود  
 پیش روید و مامون اسلام حاضر جلوس کرد  
 و فصل بن سهیل و کرم را از حضرت خلیفه آگاه  
 ساخت و طبقات حکم را فرمود تا در آنجا  
 دیگر جاه مباحه را که شعاع بی ماسود باشد

سبزو کہ گوشت ظالمین است تبتک پل نمایند و  
 روز پختنیک چیلگی حاضر شوند و بولا بت عهد  
 با حق شہر رضا بیعت کنند ہفتہ دیگر روز پختنیک  
 بجای بیگ شاکوہ از استند مامون در جای خود قرار  
 گرفت و دو با این بزرگ برای امام گذارند  
 و حضرت بلیاس سبز با غامہ و شمشیر بفرزادانہا  
 جلوس فرمود و مردم علی حسب طبقاتہم در  
 جاہای خویش تن بیاریدند انکاء مامون  
 بیعت فرزند صلیب خود عیسا من زافرمان داد  
 تا شرط بیعت بجای آورد سپس بنا بر امراء  
 اشراف و قضات و لشکری بترتیب بیعت کردند  
 یک ہای زرد و سیم نھارکہ شد خطباء و شعراء  
 بوی ای ایستادند و خطابہا و مذاہم بخوانند  
 آنوقت از عیسا من مامون و محمد بن جعفر را  
 آغاز

اغاز کرده بجا بزه های بکان بکان بنام نهادن آخر  
 علویین و عثمانیین و مواجب یکساله لشکر  
 ادا کردند و مأمون بحضرت مقدس خویش زود  
 کرده گفت پسر عم برای مردم خطبه بخوان

حمد و ثنای باری بجا آورد و فرمود

هَٰذَا مَا عَلَيَكُمْ حَتَّىٰ يَرْسُولَ اللَّهِ وَلَكُمْ عَلَيْنَا هُنْدٌ  
 فَأَذَا أَذَيْتُمْ كَمَا ذَلِكُمْ وَجَبَّ عَلَيْنَا لَكُمْ

عبارت این جمله کلایم کرد آن مجلس از حضرت روایت

نشد پس بحکم مأمون درهم و دینار بسیار با اسم  
 بندگوار سکه زدند بعضی گفتند که بیعت شد

با آن وجود مبارک در روز پنجم رمضان سال

دویست و یک هجری بوده و در باب ولایت

عهد آن حضرت مأمون عهد نامه عسوقی

بخط خویش نوشت و امام علیه السلام نیز

در پشت همان نامه بخط شیخ سکرلی چند  
 بنگاشت و شهود هم گذاشتند و اعیان بر زمین  
 و بیساران عهد نامه شهادت خویش نوشتند  
 هر کس خواهد صدق آن عهد نامه را مشاهده  
 کند رجوع نماید بجلد ثانی مطلع الشمس ص ۵۷

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا  
 لنكون له سالكين لو لا ان جعلنا  
 هذا الله

قد في الفقه من سبق فمد له من اهل البيت  
 من المشركين كسبوا ما في الفقه من الامور  
 التي هي على غير الامتثال وانا العبد  
 الفقير الحقير الى حقها هذا كتابك كتبته في  
 راحة وجد فدا لعل السنية من حقها  
 العبد الفقير الحقير الى حقها هذا كتابك كتبته في راحة وجد فدا لعل السنية من حقها